



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

تفسیر نوجوان

(بر گرفته از تفسیر نمونه)

به اهتمام: دکتر محمد بهشتی

A new narration of holy
Qur'an for Teenager



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تفسیر نوجوان

نویسنده:

محمد بیستونی

ناشر چاپی:

بیان جوان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	تفسیر نوجوان: برگرفته از تفسیر نمونه جلد ۹
۷	مشخصات کتاب
۸	اشاره
۱۱	تقدیم
۱۳	متن تأییدیه مرجع عالیقدر «حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی»
۱۵	مقدمه
۲۳	سوره اعراف
۲۳	اشاره
۲۴	اگر هشدارها مؤثر نیفتد
۲۵	عمران و آبادی در سایه ایمان و تقوا
۲۷	چرا ملل فاقد ایمان، زندگی مرفه دارند؟
۳۴	سرنوشت متکبران
۳۶	از چنین پیامبری پیروی کنید
۴۱	پنج دلیل برای نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم در یک آیه
۴۲	چگونه پیامبر صلی الله علیه و آله آمدی بود؟
۴۵	بشارت ظهور پیامبر صلی الله علیه و آله در کتب عهدین
۴۷	دعوت جهانی پیامبر صلی الله علیه و آله
۴۹	یک سرگذشت عبرت انگیز
۵۶	چگونه دست به گناه زدند؟
۵۷	چه کسانی رهایی یافتند؟
۵۷	آیا هر دو گروه، یک نوع کیفر داشتند؟
۵۸	آیا مسخ، جسمانی بوده یا روحانی؟
۶۰	خلافکاری زیر پوشش کلاه شرعی

- ۶۲ أشكال مختلف آزمون های الهی
- ۶۴ پراکندگی یهود
- ۶۹ مفهوم اصلاحات واقعی
- ۷۰ آخرین سخن درباره قوم یهود
- ۷۳ نشانه های دوزخیان
- ۸۰ اسماءِ حُسنی چیست ؟
- ۸۴ اسم اعظم خدا
- ۸۵ گروه رستگاران
- ۸۷ مجازات استدرج
- ۹۹ جامع ترین آیه اخلاقی در قرآن
- ۱۰۱ وسوسه های شیطان
- ۱۰۴ هرگاه تلاوت قرآن را می شنوید سکوت کنید
- ۱۰۹ سوره انفال
- ۱۰۹ پنج صفت ویژه مؤمنان
- ۱۱۵ شنوندگان ناشنوا
- ۱۱۶ شنیدن سخن حق مراحلی دارد
- ۱۱۷ دعوت به سوی حیات و زندگی
- ۱۲۴ خیانت و سرچشمه آن
- ۱۲۷ ایمان و روشن بینی
- ۱۳۲ فداکاری منحصر به فرد علی علیه السلام
- ۱۳۵ سرآغاز هجرت
- ۱۴۵ فهرست مطالب
- ۱۵۶ درباره مرکز

سرشناسه: بیستونی، محمد، ۱۳۳۷ -

عنوان و نام پدیدآور: تفسیر نوجوان: برگرفته از تفسیر نمونه = A New Narration of holy Qur'an for teenager / به اهتمام محمد بیستونی.

مشخصات نشر: قم: بیان جوان، ۱۳۸۶.

مشخصات ظاهری: ۳۰ ج. ۱۰×۱۴ اس. م.

شابک: دوره: ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۴۰-۲۲-۲؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱-۹۶۴-۸۳۹۹-۹۲-۱؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲-۹۶۴-۸۳۹۹-۹۳-X؛
۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۳-۹۶۴-۸۳۹۹-۹۴-۸؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۴-۹۶۴-۸۳۹۹-۹۵-۶؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۵-۹۶۴-۸۳۹۹-۹۶-۴؛
۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۶-۹۶۴-۸۳۹۹-۹۷-۲؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۷-۹۶۴-۸۳۹۹-۹۸-۰؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۸-۹۶۴-۸۳۹۹-۹۹-۹؛
۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۹-۹۶۴-۵۶۴۰-۰۰-۰؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۰-۹۶۴-۵۶۴۰-۰۱-۷؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۱-۹۶۴-۵۶۴۰-۰۲-۴؛
۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۲-۹۶۴-۵۶۴۰-۰۳-۱؛ ۱۳-۹۶۴-۵۶۴۰-۰۴-۸؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۴-۹۶۴-۵۶۴۰-۰۵-۵؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۵-۹۶۴-۵۶۴۰-۰۶-۲؛
۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۶-۹۶۴-۵۶۴۰-۰۷-۹؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۷-۹۶۴-۵۶۴۰-۰۸-۶؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۸-۹۶۴-۵۶۴۰-۰۹-۳؛
۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۹-۹۶۴-۵۶۴۰-۱۰-۹؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۰-۹۶۴-۵۶۴۰-۱۱-۶؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۱-۹۶۴-۵۶۴۰-۱۲-۳؛
۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۲-۹۶۴-۵۶۴۰-۱۳-۰؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۳-۹۶۴-۵۶۴۰-۱۴-۷؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۴-۹۶۴-۵۶۴۰-۱۵-۴؛
۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۵-۹۶۴-۵۶۴۰-۱۶-۱؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۶-۹۶۴-۵۶۴۰-۱۷-۸؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۷-۹۶۴-۵۶۴۰-۱۸-۵؛
۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۸-۹۶۴-۵۶۴۰-۱۹-۲؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۹-۹۶۴-۵۶۴۰-۲۰-۸؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۳۰-۹۶۴-۵۶۴۰-۲۱-۵

وضعیت فهرست نویسی: فاپا

یادداشت: ج. ۱ - ۳۰ (چاپ اول: ۱۳۸۶).

یادداشت: ج. ۱ - ۳۰ (چاپ دوم: ۱۳۹۱) (فپا).

یادداشت: کتاب حاضر برگرفته از کتاب "تفسیر نمونه" تألیف "مکارم شیرازی" است.

یادداشت: کتابنامه.

عنوان دیگر: تفسیر نمونه.

موضوع: تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴ -- ادبیات کودکان و نوجوانان

شناسه افزوده : مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ - . تفسیر نمونه

رده بندی کنگره : BP۹۸/ب۹۵ت۷۴ ۱۳۸۶

رده بندی دیویی : [ج] ۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی : ۱۰۲۷۷۵۶

ص: ۱

اشاره

به حضرت ابراهیم خلیل الله علیه السلام ، او در نوجوانی وقتی ۱۳ ساله بود در حالی که همه مردم ماه و خورشید و ستارگان و... راخدای خود قرار داده بودند گفت : «من به جای چیزهایی که غروب می کنند و ناپایدارند ، خدای یکتا و ارزش های ماندگار را انتخاب می کنم» .

به حضرت اسماعیل فرزند ۱۲ ساله حضرت ابراهیم خلیل الله علیهم السلام ، او همان کسی است که در نوجوانی برای اجرای دستور خدا در ارتباط با قربانی شدن خود توسط پدر، اشتیاق داشت و مطیع فرمان خدای یکتا بود .

به حضرت یوسف علیه السلام که در نوجوانی آنگاه که ۱۲ سال داشت، برادرانش او را به بهانه تفریح و سرگرمی در چاه انداختند و در حالی که خطر مرگ او را

تهدید می کرد، با «توکل به خدا و رفتار شایسته» به اوج قدرت و خوشبختی رسید .

به حضرت علی اکبر نوجوان ۱۸ ساله حضرت امام حسین علیهم السلام ، آن عزیزی که وقتی به وی خبر رسید به زودی در کربلا شهید خواهد شد، فرمود: «چون در راه حق مبارزه می کنیم هیچ ترسی از مرگ ندارم» .

به حضرت قاسم نوجوان ۱۳ ساله امام حسن علیهم السلام که در کربلا- از او پرسیده شد مرگ را چگونه می بینی، فرمود: «مرگ در راه خدا برای من از غسل شیرین تر است» .

و تقدیم به شهید حسین «فهمیده» آن نوجوان ۱۳ ساله که در جریان جنگ تحمیلی صدام علیه

ایران، سران کفر و استکبار و ابزار جنگی آنها را شرمنده خود ساخت .

و تقدیم به همه نوجوانان «فهمیده» در سراسر جهان .

متن تأییدیه مرجع عالیقدر «حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی»

درباره تفسیر نوجوان

بسم الله الرحمن الرحيم

قرآن کریم بهترین هدیه خداوند منان به همه انسان ها در طول قرون و اعصار می باشد. بدون شک استفاده صحیح از این کتاب آسمانی و بکارگیری محتوای آن در زندگی، مستلزم تفکیک و موضوع بندی آیات، متناسب با مخاطبین مختلف خصوصا گروه های سنی کودک، نوجوان و جوان می باشد زیرا سراسر این کتاب به استناد آیات ۴۴ سوره فصلت و ۸۲ اسراء و ۵۷ یونس برای شفا و درمان بیماری های جسمی و روحی انسان ها نازل شده و مانند داروخانه ای است که گرچه همه داروهای آن برای شفاست ولی طبعا «هر دارویی برای بیمار خاصی شفابخش تر است».

ص: ۶

در همین راستا جناب آقای دکتر محمد بیستونی مسئول محترم مؤسسه قرآنی تفسیر جوان که اینجانب مدت ۱۰ سال در جریان فعالیتهای خوب ایشان در عرصه پژوهش های موضوعی قرآنی می باشم و قبلاً تفسیر نمونه را در یک مجموعه تحت عنوان «تفسیر جوان» خلاصه، ساده سازی و منتشر نموده است، اخیراً مطالب تفسیر نمونه را در یک مجموعه تحت عنوان «تفسیر نوجوان» با تکیه بر آیات متناسب با گروه سنی یادشده، گزینش و ساده سازی نموده است که در نوع خود بسیار جالب می باشد.

امیدوارم نوجوانان عزیز و خانواده محترم آنها از این سفره معنوی و پربرکت که خوشبختی و سعادت دنیا و آخرت آنها را به همراه دارد، حداکثر استفاده را بنمایند.

ناصر مکارم شیرازی

۱/۱۲/۸۵

ص:۷

نوجوانی دوره خاصی از زندگی است که در جامعه ما در مقایسه با دوره کودکی و جوانی، کمتر به آن توجه می شود.

استقلال طلبی، پذیرش مسئولیت های اجتماعی، کنجکاوی هدفمند، اصرار بر کشف فوری مجهولات و طرح سؤالات پی در پی از ویژگی های شاخص این گروه سنی است.

برای پاسخگویی به این نیازها، مؤسسه قرآنی تفسیر جوان برای نخستین بار در تاریخ اسلام «تفسیر نوجوان» برگرفته از تفسیر نمونه تألیف حضرت آیه الله مکارم شیرازی را برای این گروه سنی منتشر نموده است. این تفسیر براساس ذائقه و سلیقه

نوجوانان عزیز و با انتخاب ۲۱۷۷ آیه از مجموع ۶۲۳۶

(۱۰) مقدمه

آیه قرآن کریم تنظیم شده و دارای ویژگی های زیر است:

از کل قرآن کریم فقط آیاتی انتخاب شده است که برای نوجوانان ملموس و قابل استفاده بوده و در زندگی روزمره آنها کاربردی باشد.

حجم مطالب کم و جمله بندی آنها ساده و خلاصه است .

همه آیات، روایات و کلمه های عربی اعرابگذاری شده است تا راحت خواننده یا آموزش داده شود .

قطع کتاب به اندازه کف دست انتخاب شده تا به راحتی در جیب قرار گرفته و در اوقات فراغت

ص: ۹

یا انتظار به سادگی در دسترس قرار گیرد.

صفحه آرای کتاب «شعرگونه و چشم نواز»

مقدمه (۱۱)

است و همه نیم خط ها در یک ردیف منظم شده اند تا چشم در موقع مطالعه خسته نشود.

امیدوارم نوجوانان عزیز از طریق مطالعه این تفسیر با دنیای زیبای قرآن کریم آشنا شده و پاسخ صحیح بسیاری از سؤالات خود را دریابند. بدون شک راز شادی، آرامش و خوشبختی در این دریای زیبا و متنوع نهفته است. خود را به امواج آن بسپارید تا حس تازه ای را تجربه کنید.

تهران تابستان ۱۳۸۷

دکتر محمد بیستونی

ص: ۱۰

۸۸ قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَوْمِنَا أَوْ لَنُعُودَنَّ فِي مِلَّتِنَا قَالَ أَوْ لَوْ كُنَّا كَارِهِينَ

اشراف زورمند و متکبر از قوم او گفتند: ای شعیب، سوگند یاد می‌کنیم که تو و کسانی را که به تو ایمان آورده‌اند، از شهر و آبادی خود بیرون خواهیم کرد یا به آیین ما بازگردید، گفتند: آیا (می‌خواهید ما را بازگردانید) اگر چه مایل نباشیم؟

ممکن است از ظاهر این تعبیر (بازگشت به آیین ما) بعضی چنین تصور کنند که شعیب قبلاً در صف بت پرستان بود، در حالی که چنین نیست، بلکه چون شعیب قبلاً مأموریت تبلیغ نداشته و در برابر وضع آن‌ها سکوت می‌کرد، آن‌ها چنین می‌پنداشته‌اند که پیرو آیین بت پرستی است، در حالی که هیچ‌یک از پیامبران بت پرست نبوده‌اند، حتی قبل از زمان نبوت، عقل و درایت پیامبران بیش از این است که دست به چنین کار نابخردانه‌ای بزنند و به علاوه روی سخن تنها به شعیب نبوده، بلکه مؤمنان و پیروان او را نیز شامل می‌گردد و ممکن است این تعبیر به خاطر آن‌ها باشد.

جزء نهم (۱۳)

۸۹ قَدْ افْتَرَيْنَا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا إِنْ عُدْنَا فِي مِلَّتِكُمْ بَعْدَ إِذْ نَجَّانَا اللَّهُ مِنْهَا وَ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَعُودَ فِيهَا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّنَا وَسِعَ رَبُّنَا كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبُّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَ أَنْتَ

ص: ۱۱

اگر ما به آیین شما بازگردیم، بعد از آن که خدا ما را از آن نجات بخشیده، به خدا دروغ بسته ایم و شایسته نیست که ما به آن بازگردیم، مگر این که خدایی که پروردگار ما است، بخواهد، علم پروردگار ما به همه چیز احاطه دارد، تنها بر خدا توکل کرده ایم، پروردگارا میان ما و قوم ما به حق داوری کن که تو بهترین داورانی.

(۱۴) سوره اعراف

این جمله در حقیقت توضیح جمله ای است که در آیه قبل به طور سربسته از زبان شعیب گفته شده بود و مفهومش این است که ما از روی هوی و هوس و با تقلید کورکورانه پشت پا به آیین بت پرستی نزده ایم، بلکه بطلان این عقیده را به روشنی دریافته ایم و فرمان خدا را در زمینه توحید با گوش جان شنیده ایم، با این حال اگر از آیین توحید به شرک بازگردیم، آگاهانه بر خدا دروغ بسته ایم و مسلم است خداوند ما را مجازات خواهد کرد.

سپس اضافه می کند: «ممکن نیست ما به آیین شما بازگردیم مگر این که خدا بخواهد» (وَمَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَعُودَ فِيهَا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّنَا).

منظور شعیب درحقیقت این است که ما تابع فرمان خدا هستیم و کمترین سرپیچی از دستور او نداریم، بازگشت ما به هیچ وجه ممکن نیست، مگر این که خداوند دستور بازگشت بدهد. و بلافاصله اضافه می کند که خداوند نیز چنین دستوری نخواهد داد، «چراکه او از

همه چیز آگاه است و به همه چیز احاطه علمی دارد « بنابراین هرگز ممکن نیست او از دستوری که داده ، بازگردد ، زیرا کسی از دستورش برمی گردد که علمش محدود باشد و اشتباه کند و از دستور خود پشیمان گردد ، اما آن کس که احاطه علمی به همه چیز دارد ، تجدید نظر برای او ممکن نیست (وَسِعَ رَبُّنَا كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا) .

سپس برای این که به آن ها بفهماند از تهدیدهایشان هراسی ندارد و محکم بر جای خود ایستاده است ، می گوید : « توکل و تکیه ما تنها به خدا است » (عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا) .

و سرانجام برای این که حسن نیت خود را ثابت کند و چهره حقیقت طلبی و مسالمت جویی خویش را آشکار سازد تا دشمنانش او را متهم به ماجراجویی و غوغاطلبی نکنند ، می گوید : « پروردگارا میان ما و جمعیت ما ، به حق حکم و داوری کن و مشکلات و گرفتاری های ما را برطرف ساز و درهای رحمت را به سوی ما بگشا که بهترین گشایندگانی » (رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا

(۱۶) سوره اعراف

بِالْحَقِّ وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ) .

۹۰ وَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِيَنَّ أَبْعَثُمَّ شُعَيْبًا أَنَّهُمْ إِذَا لَخَسِرُونَ

اشراف زورمندی که از قوم او کافر شده بودند ، گفتند : اگر از شعیب پیروی کنید ، زیان خواهید دید .

منظورشان همان خسارت های مادی بود که دامنگیر مؤمنان به دعوت شعیب می شد ، زیرا آن ها مسلما بازگشت به آیین بت پرستی

ص: ۱۳

نمی کردند و بنابراین می بایست به زور از آن شهر و دیار اخراج شوند و املاک و خانه های خود را بگذارند و بروند .

۹۱ فَأَخَذْتَهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ

سپس زمین لرزه آن ها را فروگرفت و صبحگاهان به صورت اجساد بی جانی در خانه هایشان مانده بودند .

هنگامی که کارشان به این جا رسید و علاوه بر گمراهی خویش ، در گمراه ساختن دیگران نیز اصرار ورزیدند و هیچ گونه امیدی به ایمان آوردن آن ها نبود ، مجازات الهی به حکم قانون قطع ریشه فساد ، به سراغ آن ها آمد ، « زلزله سخت و وحشتناکی آن ها را فراگرفت ، آن چنان که صبحگاهان همگی به صورت اجساد بی جانی در درون خانه هایشان افتاده بودند

جزء نهم (۱۷)

تعبیرات مختلفی که درباره نابودی این جمعیت آمده است ، هیچ گونه منافاتی باهم ندارند ، مثلاً در مورد قوم شعیب ، عامل مرگشان در آیه مورد بحث ، « زلزله » و در آیه ۹۴ سوره هود ، « صیحه آسمانی » و در ۱۸۹ سوره شعراء ، « سایبانی از ابر کشنده » ذکر شده است که همه به یک موضوع بازمی گردد و آن این که یک صاعقه وحشتناک آسمانی که از درون ابری تیره و تاریک بر خاسته بود ، شهر آن ها را هدف خود قرار داد و به دنبال آن (آن چنان که خاصیت صاعقه های عظیم است) زمین لرزه شدیدی تولید شد و همه چیز آن ها را درهم کوبید .

۹۲ الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا كَانُوا لَمْ يَعْنُوا فِيهَا الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا كَانُوا هُمُ الْخَاسِرِينَ

(۱۸) سوره اعراف

ص: ۱۴

آن ها که شعيب را تكذيب كردند (آن چنان نابود شدند كه) گويا هرگز در آن (خانه ها) سكوني نداشتند، آن ها كه شعيب را تكذيب كردند ، آن ها زيان كار بودند .

« يَغْنَوَا » از ماده « غنى » به معنى اقامت در مكاني است و همان طور كه « طبرسى » در « مجمع البيان » مى گويد ، بعيد نيست از مفهوم اصلى « غنى » به معنى بى نيازى گرفته شده باشد ، زيرا كسى كه منزل آماده اى داشته باشد ، از منزلگاه ديگر ، بى نياز مى گردد .

گويا اين دو جمله پاسخى است به گفته هاى مخالفان شعيب ، زيرا آن ها تهديد كرده بودند كه در صورت عدم بازگشت به آيين سابق ، او و پيروانش را بيرون خواهند كرد ، قرآن مى گويد : خداوند آن چنان آن ها را نابود كرد كه گويى هرگز در آن جا سكونت نداشتند ، تا چه رسد به اين كه بخواهند ديگران را بيرون كنند .

و نيز در مقابل آن ها كه مى گفتند : پيروى شعيب ، باعث خسران است ، قرآن مى گويد: سرانجام كار، نشان داد كه مخالفت با شعيب ، عامل اصلى زيان كارى بود .

جزء نهم (۱۹)

۹۳ فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ فَكَيْفَ آسَىٰ عَلَىٰ قَوْمٍ كَافِرِينَ

سپس از آن ها روى برتافت و گفت: من رسالات پروردگارم را به شما ابلاغ كردم و خيرخواهى نمودم ، با اين حال چگونه بر حال قوم بى ايمان تأسف بخورم ؟

آيا اين جمله را شعيب بعد از نابودى آن ها گفت يا قبل

ص: ۱۵

از آن ، هر دو احتمال امکان دارد ، ممکن است قبل از نابودی گفته باشد ، ولی به هنگام شرح ماجرا ، بعد از آن ذکر شده باشد .

ولی باتوجه به آخرین جمله که می گوید : سرنوشت دردناک این قوم کافر ، هیچ جای تأسف نیست ، بیشتر به نظر می رسد که این جمله را بعد از نزول عذاب گفته باشد و همان طور که در ذیل آیه ۷۹ همین سوره نیز اشاره کردیم ، این گونه تعبیرات در برابر مردگان بسیار گفته می شود (شواهد آن را نیز در همان جا ذکر کردیم) .

(۲۰) سوره اعراف

۹۴ وَ مَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَضُرَّعُونَ

ما در هیچ شهر و آبادی پیامبری را نفرستادیم مگر این که اهل آن را به ناراحتی ها و خسارت ها گرفتار ساختیم شاید (به خود آیند و به سوی خدا) باز گردند .

و این به خاطر آن است که مردم تا در ناز و نعمتند ، کمتر گوش شنوا و آمادگی برای پذیرش حق دارند ، اما هنگامی که در تنگنای مشکلات قرار می گیرند و نور فطرت و توحید آشکارتر می گردد ، بی اختیار به یاد خدا می افتند و دل هایشان آماده پذیرش می گردد ، ولی این بیداری که در همه یکسان است ، در بسیاری از افراد زودگذر و ناپایدار است و به مجرد برطرف شدن مشکلات ، بار دیگر در خواب غفلت فرومی روند ولی برای جمعی ، نقطه عطفی در زندگی محسوب می شود و برای همیشه ، به سوی حق بازمی گردند و اقوامی که در آیات گذشته از آن ها سخن گفته شد ، جزء دسته اول بودند .

جزء نهم (۲۱)

سوره اعراف

اشاره

ص: ۱۶

۹۵ ثُمَّ بَدَّلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ حَتَّى عَفَوْا وَقَالُوا قَدْ مَسَّ آبَاءَنَا الضَّرَّاءُ وَالسَّرَّاءُ فَأَخَذْنَاهُمْ بَعْتَهُ وَهُمْ لَا يُشْعُرُونَ

سپس (هنگامی که این هشدارها در آن‌ها اثر نگذاشت) نیکی (و فراوانی نعمت و رفاه) رابه جای بدی (و ناراحتی و گرفتاری) قرار دادیم ، آن چنان که فزونی گرفتند (و همه گونه نعمت و برکت یافتند و مغرور شدند) و گفتند: (تنها ما نبودیم که گرفتار این مشکلات شدیم) به پدران ما نیز ناراحتی های جسمی و مالی رسید ، چون چنین شد ، آن‌ها را ناگهان به اعمالشان گرفتیم (و مجازات کردیم) در حالی که نمی فهمیدند .

« عَفَوْا » از ماده « عَفُو » است که گاهی به معنی کثرت و زیادی آمده و گاهی به معنی ترک کردن و اعراض نمودن و گاهی نیز به معنی

(۲۲) سوره اعراف

محو آثار چیزی کردن ، ولی بعید نیست که ریشه همه آن‌ها همان ترک کردن بوده باشد ، منتها گاهی چیزی را به حال خود رها می کنند تا ریشه بدواند و توالد و تناسل کند و افزایش یابد و گاهی رها می کنند تا تدریجا محو و نابود گردد ، از این جهت به معنی افزایش و یا نابودی نیز آمده است .

در آیه مورد بحث نیز مفسران سه احتمال داده اند ؛

نخست این که ما به آن‌ها امکانات داده ایم تا « افزایش »

یابند و آن چه را که در دوران سختی از نفرات و ثروت ها از دست داده بودند ، بیابند .

دیگر این که ما آن چنان به آن ها نعمت دادیم که مغرور شدند و خدا را فراموش کردند و شکر او را « ترک » گفتند. دیگر این که ما به آن ها نعمت دادیم تا به وسیله آن آثار دوران نکبت را « محو » کردند و از بین بردند .

البته این تفاسیر گرچه مفهومی باهم متفاوت است ، ولی از نظر

جزء نهم (۲۳)

نتیجه ، چندان با هم تفاوت ندارد. سپس اضافه می کند : به هنگام برطرف شدن مشکلات ، به جای این که به این حقیقت توجه کنند که « نعمت » و « نعمت » به دست خدا است و رو به سوی او آورند ، برای اغفال خود به این منطق متشبث شدند که اگر برای ما مصائب و گرفتاری هایی پیش آمد ، چیز تازه ای نیست « پدران ما نیز گرفتار چنین مصائب و مشکلاتی شدند ، دنیا فراز و نشیب دارد و برای هرکس دوران راحتی و سختی بوده است ، سختی ها امواجی ناپایدار و زودگذرند (وَ قَالُوا قَدْ مَسَّ آبَاءَنَا الضَّرَّاءُ وَ السَّرَّاءُ ...) .

عمران و آبادی در سایه ایمان و تقوا

۹۶ وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَيَّا آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ لَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ

و اگر مردمی که در شهرها و آبادی ها زندگی دارند، ایمان بیاورند و تقوا پیشه کنند، برکات آسمان و زمین را بر آن ها

(۲۴) سوره اعراف

ص: ۱۸

می‌گشاییم ولی (آن‌ها حقایق را) تکذیب کردند ، ما هم آنان را به کیفر اعمالشان مجازات کردیم .

« بَرَکات » جمع « برکت » است ، این کلمه در اصل به معنی ثبات و استقرار چیزی است و به هر نعمت و موهبتی که پایدار بماند ، اطلاق می‌گردد ، در برابر موجودات بی‌برکت که زود فانی و نابود و بی‌اثر می‌شوند .

منظور از « بَرَکات » زمین و آسمان ، نزول باران و رویدن گیاهان است .

ایمان و تقوا نه تنها سبب نزول برکات الهی می‌شود ، بلکه باعث می‌گردد که آن‌چه در اختیار انسان قرار گرفته ، در مصارف مورد نیاز به کار گرفته شود ، مثلاً امروز ملاحظه می‌کنیم قسمت بسیار مهمی از نیروهای انسانی و منابع اقتصادی در مسیر « مسابقه تسلیحاتی » و ساختن سلاح‌های نابودکننده صرف می‌گردد ، این‌ها مواهبی هستند فاقد هرگونه برکت ، به زودی از میان می‌روند و نه تنها نتیجه‌ای نخواهند داشت ، ویرانی هم به بار می‌آورند ، ولی اگر جوامع انسانی ایمان و تقوا داشته باشند ، این مواهب الهی به شکل دیگری در میان آن‌ها درمی‌آید و طبعاً آثار آن باقی و برقرار خواهد ماند و مصداق کلمه برکات خواهند بود .

در آیه فوق کلمه « أَخَذَ » که به معنی گرفتن است ، در مفهوم مجازات و کیفر دادن به کار رفته و این در حقیقت به خاطر آن است که معمولاً کسی را که می‌خواهند مجازات کنند ، نخست

می گیرند و او را با وسایلی می بندند که هیچ گونه قدرت فرار نداشته باشند ، سپس او را کیفر می دهند .

گرچه آیه شریفه مورد بحث ، ناظر به وضع اقوام پیشین است ، ولی مسلماً مفهوم آن یک مفهوم وسیع و عمومی و دائمی است و انحصار به هیچ قوم و ملتی ندارد و این یک سنت الهی است که افراد بی ایمان و آلوده و فاسد گرفتار انواع واکنش ها در همین زندگی دنیای خود خواهند شد ، گاهی بلاهای آسمان و زمین بر سر آن ها می بارد و گاهی آتش جنگ های جهانی یا منطقه ای ، سرمایه های آن ها را در کام خود فرومی گیرد و گاهی ناامنی های جسمانی و روانی آن ها را تحت فشار قرار می دهد و به تعبیر قرآن ، این وابسته به « کسب و اکتساب » و اعمالی است که خود انسان انجام می دهد ، فیض خدا محدود و ممنوع نیست ، همان طور که مجازات او اختصاص به قوم و ملت معینی ندارد .

(۲۶) سوره اعراف

چرا ملل فاقد ایمان ، زندگی مرفه دارند ؟

از آن چه در بالا- گفتیم ، پاسخ یک سؤال که زیاد در میان جمعی مورد بحث و گفتگو است ، روشن می گردد و آن این که اگر ایمان و تقوا ، موجب نزول انواع برکات الهی است و نقطه مقابل آن باعث سلب برکات است ، چرا مشاهده می کنیم ملت های بی ایمانی را که غرق ناز و نعمتند ، در حالی که جمعی از افراد با ایمان به سختی روزگار می گذرانند؟

پاسخ این سؤال با توجه به دو نکته روشن می گردد ؛

این که تصویری شود ملت های فاقد ایمان و پرهیزگاری غرق در ناز و نعمتند ، اشتباه بزرگی است که از اشتباه دیگری یعنی ثروت را

ص: ۲۰

دلیل بر خوشبختی گرفتن سرچشمه می گیرد .

معمولاً مردم ایران این طور فکر می کنند که هر ملتی صنایعش پیشرفته تر و ثروتش بیشتر باشد ، خوشبخت تر است ، در حالی که اگر به درون این جوامع نفوذ کنیم و دردهای جان کاهی که روح و جسم آن ها را درهم می کوبد ، از نزدیک ببینیم ، قبول خواهیم کرد که بسیاری از آن ها از بیچاره ترین مردم روی زمین هستند ، بگذریم ، از این که همان پیشرفت نسبی ، نتیجه به کار بستن اصولی همانند کوشش و تلاش و نظم و حس مسئولیت است که در متن تعلیمات انبیاء قرار دارد .

چند سال قبل این خبر در جراید منتشر شد که در نیویورک ، یعنی یکی از ثروتمندان و پیشرفته ترین نقاط دنیای مادی ، بر اثر خاموشی ناگهانی برق ، صحنه عجیبی به وجود آمد ، یعنی بسیاری از مردم به مغازه ها حمله بردند و هستی آن ها را غارت کردند ، تا آن جا که سه هزار نفر از غارتگران به وسیله پلیس بازداشت شدند .

مسلمت تعداد غارتگران واقعی چندین برابر این عدد بوده و تنها

(۲۸) سوره اعراف

این عده بودند که نتوانستند به موقع فرار کنند و نیز مسلم است که آن ها غارتگران حرفه ای نبوده اند که نفرات خود را برای چنان حمله عمومی از قبل آماده کرده باشند ، زیرا حادثه یک حادثه ناگهانی بود .

بنابراین چنین نتیجه می گیریم که با یک خاموشی برق ، ده ها هزار نفر از مردم یک شهر ثروتمند و به اصطلاح پیشرفته تبدیل به « غارتگر » شدند ، این نه تنها دلیل بر انحطاط اخلاقی یک ملت است ، بلکه دلیل بر ناامنی شدید اجتماعی نیز می باشد .

ص: ۲۱

خبر دیگری که در جراید بود، این خبر را تکمیل کرد و آن این که یکی از شخصیت های معروف که در همین ایام در نیویورک در یکی از هتل های مشهور چندین ده طبقه ای نیویورک سکونت داشت، می گوید: قطع برق، سبب شد که راه رفتن در راهروهای هتل به صورت کار خطرناکی درآید، به طوری که متصدیان هتل، اجازه نمی دادند کسی تنها از راهروها بگذرد و به اتاق خود برسد، مبادا گرفتار غارتگران گردد، لذا مسافران را در اکیپ های ده نفری یا بیشتر

جزء نهم (۲۹)

با مأمورین مسلح به اتاق های خود می فرستادند، شخص مزبور اضافه می کند که تا گرسنگی شدید به او فشار نمی آورده، جرأت نداشته است از اتاق خویش خارج گردد.

اما همین خاموشی برق در کشورهای عقب مانده شرقی هرگز چنین مشکلاتی را به وجود نمی آورده و این نشان می دهد که آن ها در عین ثروت و پیشرفت صنایع، کمترین امنیت در محیط خودشان ندارند، از این گذشته ناظران عینی می گویند: آدم کشی در آن محیط ها همانند نوشیدن یک جرعه آب است به همین آسانی.

و می دانیم اگر تمام دنیا را به کسی بدهند و در چنین شرایطی زندگی کند، از بیچاره ترین مردم جهان خواهد بود، تازه مشکل امنیت، تنها یکی از مشکلات آن ها است، نابسامانی های فراوان اجتماعی دیگری دارند که آن ها نیز به نوبه خود بسیار دردناکند، با توجه به این حقایق، ثروت را نباید با خوشبختی اشتباه کرد.

اما این که گفته می شود؛ چرا جوامعی که دارای ایمان و

(۳۰) سوره اعراف

ص: ۲۲

پرهیزگاری هستند ، عقب مانده اند ، اگر منظور از ایمان و پرهیزگاری تنها ادعای اسلام و ادعای پای بند بودن به اصول تعلیمات انبیاء بوده باشد ، قبول داریم چنین افرادی عقب مانده اند ، ولی می دانیم حقیقت ایمان و پرهیزگاری چیزی جز نفوذ آن در تمام اعمال و همه شؤون زندگی نیست و این امری است که با ادعا تأمین نمی گردد .

با نهایت تأسف امروز اصول تعلیمات اسلام و پیامبران خدا در بسیاری از جوامع اسلامی ، متروک یا نیمه متروک مانده است و چهره این جوامع ، چهره مسلمانان راستین نیست .

اسلام دعوت به پاکی و درستکاری و امانت و تلاش و کوشش می کند ، کو آن امانت و تلاش ؟ اسلام دعوت به علم و دانش و آگاهی و بیداری می کند ، کو آن علم و آگاهی سرشار ؟ اسلام دعوت به اتحاد و فشرده گی صفوف و فداکاری می کند ، آیا به راستی این اصل به طور کامل در جوامع اسلامی امروز حکمفرما است و با این حال عقب مانده اند ؟ بنابراین باید اعتراف کرد اسلام چیزی است و ما مسلمانان

چیز دیگر .

۹۷ أَهْلَ الْقُرْيَا أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا بَيَاتًا وَهُمْ نَائِمُونَ

آیا اهل این آبادی ها از این ایمن هستند که عذاب ما شبانه به سراغ آن ها بیاید در حالی که در خواب باشند ؟

۹۸ أَوْ أَهْلِ الْقُرْيَا أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا ضُحًى وَهُمْ يُلْعَبُونَ

آیا اهل آبادی ها از این ایمنند که عذاب ما روز به سراغشان بیاید در حالی که سرگرم بازی هستند ؟

آیا آن‌ها از مکر الهی غافلند در حالی که از مکر (و مجازات) خدا جز زیان کاران ایمن نخواهند بود.

یعنی آن‌ها در همه حال در روز و شب، در خواب و بیداری، در ساعات خوشی و ناخوشی همه در دست قدرت خدا قرار دارند و با یک فرمان می‌توانند همه زندگانی آن‌ها را درهم بپیچد، بدون این که کمترین نیازی به مقدمه چینی و فراهم ساختن اسباب قبلی و گذشت زمان داشته باشد، آری تنها در یک لحظه و بدون هیچ مقدمه ممکن است انواع بلاها بر سر این انسان بی‌خبر فرود آید.

(۳۲) سوره اعراف

عجیب این است که با تمام پیشرفتی که بشر امروز در صنایع و تکنولوژی کرده و با وجود این که نیروهای مختلف جهان طبیعت را مسخر خویش ساخته، در برابر این گونه حوادث، به همان اندازه ضعیف و ناتوان و بی‌دفاع است که انسان‌های گذشته بودند، یعنی در برابر زلزله‌ها و صاعقه‌ها و مانند آن، کمترین تفاوتی در حال او حتی نسبت به انسان‌های پیش از تاریخ، پیدا نشده است و این نشانه نهایت ضعف و ناتوانی انسان در عین قدرتمندی و توانایی او است، این واقعیتی است که باید همیشه مدنظر همه باشد. ضمناً «مکر» در لغت عرب، با آن چه که در فارسی امروز از آن می‌فهمیم، تفاوت بسیار دارد، در فارسی امروز «مکر» به معنی نقشه‌های شیطانی و زیان‌بخش به کار می‌رود، در حالی که در ریشه اصلی لغت عرب، «مکر» به معنی هر نوع چاره‌اندیشی برای بازگرداندن کسی از هدفش می‌باشد، اعم از

این که به حق باشد یا به باطل و معمولاً در مفهوم این لغت، یک نوع نفوذ تدریجی افتاده است. بنابراین منظور از « مکر الهی » ، آن است که خداوند ، مجرمان را با نقشه های قاطع و شکست ناپذیر بدون اختیار خودشان از زندگانی مرفه و هدف های خوش گذرانی بازمی دارد و این اشاره به همان کیفرها و بلاهای ناگهانی و بیچاره کننده است . جمله ای که در آخر آیه سوم است ، می گوید : هیچ کس جز زیان کاران خود را از مکر و مجازات الهی در امان نمی بیند ، اکنون این سؤال پیش می آید که ؛ آیا این جمله پیامبران و پیشوایان بزرگ و صالحان را نیز شامل می شود ؟ بعضی چنین پنداشته اند که آن ها از این حکم خارجند و آیه فوق ، مخصوص مجرمان است ، ولی ظاهر این است که این یک حکم عمومی است و همه را فرامی گیرد، زیرا حتی پیامبران و امامان نیز همواره مراقب اعمال خویش بوده اند ، مبادا کمترین لغزشی از آن ها سر بزند ، زیرا می دانیم مقام معصوم بودن ، مفهومی این نیست که انجام کار خلاف برای آن ها محال است ، بلکه آن ها با نیروی اراده و ایمان و

(۳۴) سوره اعراف

با استفاده از اختیار خود و مدد های الهی در برابر خطاها و لغزش ها مصونیت دارند ، آن ها حتی از ترک اولی می ترسیدند و از این که مسؤولیت های سنگین خود را به انجام نرسانند، بیمناک بودند، لذا در آیه ۱۵ سوره انعام درباره پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می خوانیم : « قُلْ اِنِّيْ اَخَافُ اِنْ عَصَيْتُ رَبِّيْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيْمٍ : بگو من می ترسم اگر نافرمانی پروردگارم کنم ، گرفتار عذاب روز بزرگی شوم » . روایاتی که در تفسیر آیه فوق نقل شده است ، نیز آن چه را گفتیم، تأیید می کند.

ص: ۲۵

«صفوان جمال» می گوید: «پشت سر امام صادق نماز می خواندم ، دیدم فرمودند : « اَللّٰهُمَّ لَا تُؤْمِنِيْ مَكْرَكَ ثُمَّ جَهَرَ فَقَالَ " فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللّٰهِ اِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ " : پروردگارا مرا از مکر خود ایمن مساز ، سپس آشکارتر این قسمت از آیه را تلاوت فرمود ؛ " فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللّٰهِ اِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ " .

در « نهج البلاغه » نیز می خوانیم : « لا- تَأْمَنَنَّ عَلٰی خَيْرِ هَذِهِ الْاُمَّةِ عَذَابَ اللّٰهِ لِقَوْلِ اللّٰهِ سُبْحٰنَهُ " فَلَا- يَأْمَنُ مَكْرَ اللّٰهِ اِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ " : حتی بر نیکان این امت از کیفر الهی ایمن مباش ، زیرا خداوند می فرماید ؛ " فَلَا- يَأْمَنُ مَكْرَ اللّٰهِ اِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ " (۱)

جزء نهم (۳۵)

در حقیقت ایمن نبودن از مکر الهی به معنی ترس از مسئولیت ها و خوف از کوتاهی در انجام وظایف است که همواره باید این « ترس » با « امید » به رحمت او به طور مساوی در دل های افراد باایمان باشد و موازنه این دو است که سرچشمه هرگونه حرکت و فعالیت مثبت می باشد و همان چیزی است که در تعبیر روایات به عنوان « خوف » و « رجاء » از آن ها یاد شده است و تصریح شده که افراد با ایمان همواره در میان این دو قرار دارند ، ولی مجرمان زیان کار آن چنان کیفرهای الهی را فراموش کرده اند که خود را در نهایت امنیت می بینند .

(۳۶) سوره اعراف

ص: ۲۶

۱۴۶ سَاَصْرِفُ عَنْ آيَاتِي الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَإِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا
وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الغَىِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ

به زودی کسانی را که در روی زمین به ناحق تکبر می ورزند، از ایمان به آیات خود منصرف می سازیم (به طوری که) اگر هر آیه و نشانه ای را ببینند، به آن ایمان نمی آورند و اگر راه هدایت را ببینند، راه خود انتخاب نمی کنند و اگر طریق گمراهی را ببینند، راه خود انتخاب می کنند (همه این ها) به خاطر آن است که آیات ما را تکذیب کردند و از آن غافل بودند

این يك سنت الهی است که نسبت به آن ها که لجاجت و سرکشی

جزء نهم (۳۷)

را به آخرین حد می رسانند، توفیق هرگونه هدایت و راه یابی را سلب می کند و به تعبیر دیگر این خاصیت اعمال زشت خود آن ها است که با توجه به انتساب همه اسباب به خدا که مسبب الاسباب نهایی است، به او نسبت داده شده است. این موضوع نه موجب جبر است و نه محذور دیگر، تا بخواهیم دست به توجیه آیه بزنیم.

ضمناً باید توجه داشت که ذکر «بِغَيْرِ الْحَقِّ» بعد از «تکبر»، به عنوان تأکید است، زیرا همیشه تکبر و خودبرتربینی و تحقیر بندگان خدا،

بدون حق است ، این تعبیر همانند آیه ۶۱ سوره بقره می باشد، آن جا که می گوید: « وَ يَقْتُلُونَ النَّبِيَّاتِ بِغَيْرِ الْحَقِّ » (آن ها که پیامبران را به ناحق می کشند) . به خصوص این که با کلمه « فِي الْأَرْضِ » همراه است که به معنی سرکشی و طغیان در روی زمین می آید و مسلماً چنین عملی، همیشه به غیر حق است . سپس به سه قسمت از صفات این گونه افراد « متکبر و سرکش » و چگونگی « سلب توفیق حق پذیری » از آن ها اشاره کرده، می فرماید: « آن ها اگر تمام آیات و نشانه های الهی را ببینند ، ایمان

(۳۸) سوره اعراف

نمی آورند » (وَ اِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوْا بِهَا) . « و نیز اگر راه راست و طریق درست را مشاهده کنند، انتخاب نخواهند کرد » (وَ اِنْ يَرَوْا سَبِيْلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوْهُ سَبِيْلًا) . و به عکس « اگر راه منحرف و نادرست را ببینند ، راه خود انتخاب می کنند » (وَ اِنْ يَرَوْا سَبِيْلَ الْغَيِّ يَتَّخِذُوْهُ سَبِيْلًا) . بعد از ذکر کردن این صفات سه گانه که همگی حاکی از انعطاف ناپذیریشان در برابر حق می باشد ، اشاره به دلیل آن کرده ، می گوید : « این ها همه به خاطر آن است که آیات ما را تکذیب کردند و از آن غافل بودند » (ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ كَذَّبُوْا بِآيَاتِنَا وَ كَانُوْا عَنْهَا غٰفِلِيْنَ) . شك نیست که تنها با یک یا چند مرتبه تکذیب آیات الهی ، انسان استحقاق چنان سلب توفیقی پیدا نخواهد کرد و راه توبه و بازگشت ، هنوز به روی او باز است ولی بدون شك ادامه و اصرار در این راه ، او را به جایی می رساند که حس تشخیص نیک و بد و راه راست و منحرف (« رُشْد » و « غَيِّ ») از او سلب می گردد .

۱۴۷ وَ الَّذِيْنَ كَذَّبُوْا بِآيَاتِنَا وَ لِقَاءِ الْاٰخِرَةِ حَبِطَتْ اَعْمَالُهُمْ

هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

و کسانی که آیات ما و لقای رستاخیز را تکذیب (و انکار) کنند، اعمالشان نابود می گردد، آیا جز آن چه را عمل کرده اند، پاداش داده می شوند؟

«حَبْطُ» به معنی باطل و بی خاصیت نمودن عمل است، یعنی این گونه افراد حتی اگر کار خیری انجام دهند، نتیجه ای برای آن ها نخواهد داشت (توضیح بیشتر درباره این موضوع در «تفسیر نمونه»، جلد ۲، ذیل آیه ۲۱۷ سوره بقره بیان شده است) این آیه یکی دیگر از آیاتی است که دلیل بر تجسم اعمال و حضور خود اعمال نیک و بد در قیامت می باشد.

از چنین پیامبری پیروی کنید

۱۵۷ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَا أُمَّرُؤُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَيْهِمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ

(۴۰) سوره اعراف

و يُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

آن ها که از فرستاده (خدا) پیامبر «امی» پیروی می کنند، کسی که صفاتش را در تورات و انجیلی که نزدشان است، می یابند و آن ها را به معروف دستور می دهد و از منکر

بازمی دارد، پاکیزه هارا برای آن ها حلال می شمرد، ناپاک ها را تحریم می کند و بارهای سنگین و زنجیرهایی را که بر آن ها بود (از دوش و گردنشان) برمی دارد، آن ها که به او ایمان آوردند و حمایتش کردند و یاریش نمودند و از نوری که با او نازل شده، پیروی کردند، آنان رستگارانند.

درباره مفهوم « اُمّی » که از ماده « اُم » به معنی مادر یا « اُمّت » به معنی جمعیت گرفته شده است، در میان مفسران گفتگو است، جمعی آن را به معنی درس نخوانده می دانند، یعنی به همان حالتی که از مادر متولد شده، باقی مانده و مکتب استادی را ندیده است و بعضی آن را به معنی کسی که از میان امت و توده مردم برخاسته، نه از میان اشراف و مترفین و جباران و بعضی به مناسبت این که مکه را « اُمّ القُری » می گویند، این کلمه را مرادف « مَکّی » دانسته اند.

« اِضْر » در اصل به معنی نگهداری و محبوس کردن است و به هر کار سنگینی که انسان را از فعالیت باز می دارد، « اِضْر » گفته می شود، اگر عهد و پیمان و یا مجازات و کیفر را « اِضْر » می گویند، به خاطر محدودیت هایی است که برای انسان ایجاد می کند. این آیه در حقیقت مکمل آیه گذشته درباره صفات کسانی است که مشمول رحمت و واسعه پروردگار هستند، یعنی پس از ذکر صفات سه گانه تقوا و اداء زکات و ایمان به آیات پروردگار، در این آیه صفات دیگری به عنوان توضیح برای آن ها ذکر می کند و آن پیروی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است، زیرا ایمان به خدا از ایمان به پیامبر صلی الله علیه و آله و پیروی از مکتبش، جدایی ناپذیر

است ، همچنین تقوا و زکات نیز بدون پیروی از رهبری او تکمیل نمی شود . لذا می گوید : « کسانی مشمول این رحمت می شوند که از فرستاده پروردگار پیروی کنند » (الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ) . سپس برای این رسول ، شش صفت علاوه بر مقام رسالت بیان می کند ؛

او پیامبر خدا است (النَّبِيُّ) .

« نبی » به کسی گفته می شود که پیام خدا را بیان می کند و به او وحی نازل می شود هرچند مأمور به دعوت و تبلیغ نباشد اما « رسول » کسی است که علاوه بر مقام نبوت ، مأمور به دعوت و تبلیغ به سوی آیین خدا و ایستادگی در این مسیر می باشد . در حقیقت رسالت ، مقامی است بالاتر از نبوت ، بنابراین در معنی رسالت ، نبوت هم افتاده است، ولی چون آیه در مقام تشریح و توضیح و تفصیل پیامبر صلی الله علیه و آله است ، آن دو را مستقلاً ذکر کرده، در واقع آن چه به طور سربسته در مفهوم رسول افتاده، به صورت مستقل و روشن، به عنوان تجزیه و تحلیل صفات او ذکر شده است .

جزء نهم (۴۳)

پیامبری که درس نخوانده و از میان توده جمعیت برخاسته، از سرزمین مکه ، اُمُّ الْقُرَى ، کانون اصلی توحید ، طلوع کرده است (الْأُمِّيَّ) .

روایات اسلامی که در منابع مختلف حدیث وارد شده ، نیز بعضی آن را به معنی درس نخوانده و بعضی آن را به معنی مکی تفسیر کرده اند . (۱)

ص: ۳۱

ولی هیچ مانعی ندارد که کلمه « اُمّی » اشاره به هر سه مفهوم بوده باشد و بارها گفته ایم که استعمال یک لفظ در چند معنی ، هیچ گونه مانعی ندارد و در ادبیات عرب شواهد فراوانی برای این موضوع وجود دارد (درباره اُمّی بودن پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از تکمیل تفسیر این آیه مشروحا بحث خواهیم کرد) .

« پیامبری که صفات و علامات و نشانه ها و دلایل حقانیت او را در کتب آسمانی پیشین (تورات و انجیل) مشاهده می کنند »

(۴۴) سوره اعراف

(الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْانجِيلِ) . در زمینه وجود بشارات مختلف در کتب عهدین (تورات و انجیل) حتی تورات و انجیل تحریف یافته کنونی نیز پس از تکمیل تفسیر این آیه بحث جداگانه خواهیم داشت .

« پیامبری که محتوای دعوت او با فرمان عقل کاملاً سازگار است ، به نیکی ها و آن چه خرد آن را می شناسد و نزدش معروف است ، دعوت می کند و از بدی ها و زشتی ها و آن چه خرد ناشناس می شمرد ، نهی می نماید » (يَا مَرْهَمُ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَيْهِمْ عَنِ الْمُنْكَرِ) .

محتوای دعوت او با فطرت سلیم هم آهنگ است ، « طَيِّبَاتٍ وَ آن چه را طبع سلیم می پسندد ، برای آن ها حلال می شمرد و آن چه خبیث و تنفرآمیز می باشد، بر آن ها تحریم می کند » (وَ يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَ يُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ) .

او به سان مدعیان دروغین نبوت و رسالت که هدفشان به زنجیر کشیدن توده های مردم و استعمار و استثمار آن ها است ، نیست ،

ص: ۳۲

نه تنها بندی بر آن ها نمی گذارد ، بلکه « بارها را از دوش آنان برمی دارد و غل و زنجیرهایی را که بر دست و پا و گردنشان سنگینی می کرد ، می شکند » (وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ) . و چون این صفات شش گانه به ضمیمه مقام رسالت که مجموعاً هفت صفت می شود ، روی هم رفته نشانه روشن و دلیل آشکاری بر صدق دعوت او است ، اضافه می کند : « کسانی که به او ایمان بیاورند و مقامش را بزرگ بشمرند و او را در ابلاغ رسالتش یاری کنند و از نور آشکاری که با او نازل شده ، یعنی قرآن مجید پیروی کنند ، بدون شک چنین افرادی رستگارانند » (فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّوهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ) .

« عَزَّوهُ » از ماده « تعزیر » به معنی حمایت و یاری کردن آمیخته با احترام و بزرگداشت است و بعضی گفته اند که اصل آن به معنی منع و جلوگیری است ، اگر جلوگیری از دشمن باشد ، مفهوم آن ، یاری کردن است و اگر جلوگیری از گناه باش ، مفهوم آن ، مجازات و تنبیه است و

(۴۶) سوره اعراف

لذا به مجازات های خفیف ، تعزیر می گویند . قابل توجه این که در آیه فوق به جای « أَنْزِلَ إِلَيْهِ » ، عبارت « أَنْزِلَ مَعَهُ » (با او نازل گردید) آمده است ، درحالی که می دانیم شخص پیامبر صلی الله علیه و آله نزولی از آسمان نداشت ، ولی چون نبوت و رسالت او همراه قرآن از طرف خدا نازل شده ، تعبیر به « مَعَهُ » شده است .

پنج دلیل برای نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم در یک آیه

در هیچ یک از آیات قرآن، دلایل حقانیت دعوت پیامبرگرامی اسلام صلی الله علیه و آله همانند آیه فوق یک جا بیان نشده است، اگر درست در صفات هفت گانه ای که خداوند در این آیه برای پیامبرش ذکر کرده، دقت کنیم، پنج دلیل روشن برای اثبات نبوت او خواهیم یافت. نخست این که او «اُمّی» بود و درس نخوانده، اما با این حال کتابی آورد که نه تنها سرنوشت مردم حجاز را دگرگون ساخت، بلکه نقطه بازگشت مهمی در تاریخ بشریت بود، حتی آن ها که او را به نبوت نپذیرفته اند، در عظمت کتاب و تعلیماتش تردید ندارند، آیا از یک انسان

جزء نهم (۴۷)

درس نخوانده و مکتب ندیده و پرورش یافته در محیط جهل و بربریت روی حساب های عادی ممکن است چنین کاری انجام پذیرد؟ دوم این که دلایل نبوت او با تعبیرات مختلف در کتب آسمانی پیشین وجود دارد، آن چنان که انسان را به حقانیت او مطمئن می سازد، بشاراتی در آن ها آمده است که تنها بر او تطبیق می گردد. سوم این که محتویات دعوت او با عقل و خرد سازگار است، زیرا دعوت به معروف و نهی از منکرات و زشتی ها می کند و این موضوع با مطالعه تعلیماتش به خوبی روشن است. چهارم این که محتویات دعوت او با طبع سلیم و فطرت هماهنگ است. پنجم این که اگر او از طرف خدا نبود، حتما به خاطر منافع خویش دست به چنین کاری می زد و در این صورت نه تنها نباید غل و زنجیرها را از مردم بگشاید، بلکه باید آن ها را همچنان در جهل و بی خبری نگه دارد تا بهتر بتواند آن ها را استثمار کند،

ص: ۳۴

درحالی که می بینیم او زنجیره‌های گران را از دست و پای بشریت گشود؛ زنجیر جهل و نادانی، از طریق دعوت پی گیر و مستمر به علم و دانش.

(۴۸) سوره اعراف

زنجیر بت پرستی و خرافات، از راه دعوت به توحید. زنجیر انواع تبعیضات و زندگی طبقاتی، از طریق دعوت به اخوت دینی و برادری اسلامی و مساوات در برابر قانون. و زنجیره‌های دیگر، هر یک از این‌ها به تنهایی دلیلی است بر حقانیت دعوت او و مجموع آن‌ها دلیلی روشن‌تر.

چگونه پیامبر صلی الله علیه و آله اُمّی بود؟

درباره مفهوم «اُمّی»، سه احتمال معروف وجود دارد؛ نخست این که به معنی درس نخوانده است، دوم این که به معنی کسی است که در سرزمین مکه تولد یافته و از مکه برخاسته است، سوم به معنی کسی است که از میان امت و توده مردم قیام کرده است ولی معروف تر از همه، تفسیر اول است که با موارد استعمال این کلمه نیز سازگارتر می باشد و همان گونه که گفتیم، ممکن است هر سه معنی باهم مراد باشد. در این که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به مکتب نرفت و خط ننوشت، در میان مورخان بحثی نیست و قرآن نیز صریحاً در آیه ۴۸ سوره عنکبوت درباره وضع پیامبر صلی الله علیه و آله قبل از بعثت می گوید: «وَمَا كُنْتُمْ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ

كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّ بِيَمِينِكَ إِذَا لَارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ: پیش از این نه کتابی می خواندی و نه با دست خود چیزی می نوشتی تا موجب تردید دشمنانی که می خواهند سخنان تو را ابطال کنند، گردد». اصولاً در محیط حجاز به اندازه ای باسواد کم بود که افراد باسواد کاملاً معروف و شناخته شده بودند، در مکه که مرکز حجاز محسوب می شد، تعداد

کسانی از مردان که می توانستند بخوانند و بنویسند ، از ۱۷ نفر تجاوز نمی کرد و از زنان ، تنها یک زن بود که سوادخواندن و نوشتن داشت . (۱) مسلماً در چنین محیطی ، اگر پیامبر صلی الله علیه و آله نزد معلمی خواندن و نوشتن را آموخته بود ، کاملاً معروف و مشهور می شد و به فرض این که نبوتش را نپذیریم ، او چگونه می توانست باصراحت در کتاب خویش این موضوع را نفی کند ؟ آیا مردم به او اعتراض نمی کردند که درس خواندن تو مسلم است ، این قرینه روشنی بر اُمّی بودن او است . و در

(۵۰) سوره اعراف

هر حال وجود این صفت در پیامبر صلی الله علیه و آله ، تأکیدی در زمینه نبوت بود تا هرگونه احتمالی جز ارتباط به خداوند و جهان ماوراء طبیعت در زمینه دعوت او منتفی گردد . این در مورد دوران قبل از نبوت و اما پس از بعثت نیز در هیچ یک از تواریخ نقل نشده است که او خواندن و نوشتن را از کسی فراگرفته باشد ، بنابراین به همان حال اُمّی بودن تا پایان عمر باقی ماند . ولی اشتباه بزرگی که باید در این جا از آن اجتناب کرد ، این است که درس نخواندن ، غیر از بی سواد بودن است و کسانی که کلمه « اُمّی » را به معنی بی سواد تفسیر می کنند ، گویا به این تفاوت توجه ندارند . هیچ مانعی ندارد که پیامبر صلی الله علیه و آله به تعلیم الهی ، خواندن یا خواندن و نوشتن را بداند ، بی آن که نزد انسانی فراگرفته باشد ، زیرا چنین اطلاعی بدون تردید از کمالات انسانی است و مکمل مقام نبوت می باشد . شاهد این سخن ، آن است که در روایاتی که از امامان

ص: ۳۶

اهل بیت علیهم السلام نقل شده، می خوانیم: پیامبر صلی الله علیه و آله می توانست بخواند و یا هم توانایی خواندن داشت و هم توانایی نوشتن (۱) اما برای این که

جزء نهم (۵۱)

جایی برای کوچک ترین تردید برای دعوت او نماند، از این توانایی استفاده نمی کرد. و این که بعضی گفته اند: توانایی بر خواندن و نوشتن، کمالی محسوب نمی شود، بلکه این دو علم، کلیدی برای رسیدن به کمالات علمی هستند، نه علم واقعی و کمال حقیقی، پاسخش در خودش نهفته است، زیرا آگاهی از وسیله کمالات خود نیز کمالی است روشن. ممکن است گفته شود در دو روایت که از ائمه اهل بیت علیهم السلام نقل شده، صریحاً تفسیر « اُمّی » به درس نخوانده، نفی گردیده است و تنها به معنی کسی که به « اُمّ الْقُرَى » (مکه) منسوب است، تفسیر شده (۲) در پاسخ می گوئیم: یکی از این دو روایت به اصطلاح « مرفوعه » است و سند آن، فاقد ارزش و روایت دوم از « جعفر بن محمد صوفی » نقل شده که از نظر علم رجال، شخص مجهولی است. و اما این که بعضی ها

(۵۲) سوره اعراف

تصور کرده اند که آیه ۲ سوره جمعه؛ « يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ » و آیات دیگری که به این مضمون است، دلیل بر آن است که پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله قرآن را از روی نوشته بر مردم می خواند، کاملاً اشتباه است، زیرا تلاوت هم به خواندن از روی نوشته

ص: ۳۷

۱- « تفسیر برهان »، جلد ۴، صفحه ۳۳۲، ذیل آیات اول سوره جمعه .

۲- « تفسیر برهان »، جلد ۴، صفحه ۳۳۲ .

گفته می شود و هم به خواندن از حفظ ، کسانی که قرآن یا اشعار یا ادعیه را از حفظ می خوانند ، تعبیر به تلاوت در مورد آن ها بسیار فراوان است . از مجموع آن چه گفتیم ، چنین نتیجه می گیریم که ؛

پیامبر صلی الله علیه و آله به طور قطع نزد کسی خواندن و نوشتن را فرانگرفته بود و به این ترتیب یکی از صفات او ، این است که نزد استادی درس نخوانده است .

هیچ گونه دلیل معتبری در دست نداریم که پیامبر صلی الله علیه و آله قبل از نبوت یا بعد از آن عملاً چیزی را خوانده یا نوشته باشد .

این موضوع منافاتی با آن ندارد که پیامبر صلی الله علیه و آله به تعلیم پروردگار قادر بر خواندن یا نوشتن بوده باشد .

جزء نهم (۵۳)

بشارت ظهور پیامبر صلی الله علیه و آله در کتب عهدین

گرچه شواهد قطعی تاریخی و همچنین محتویات کتب مقدسه یهود و نصاری (تورات و اناجیل) نشان می دهد که این ها کتاب های آسمانی نازل شده بر موسی و عیسی علیهماالسلام نیستند و دست تحریف به سوی آن ها دراز شده است ، بلکه بعضی از میان رفته اند و آن چه امروز به نام کتب مقدسه در میان آن ها است ، مخلوطی است از زائیده های افکار بشری و قسمتی از تعلیماتی که بر موسی و عیسی نازل گردیده و در دست شاگردان بوده . (۱) بنابراین اگر جمله هایی که صراحت کامل درباره بشارت

ص: ۳۸

ظهور پیامبر صلی الله علیه و آله داشته باشد، در آن ها دیده نشود، جای تعجب نخواهد بود. ولی با این حال در همین کتب تحریف یافته عباراتی دیده می شود که اشاره قابل ملاحظه ای به ظهور این پیامبر بزرگ دارد که

۱ برای آگاهی بیشتر بر مدارک این سخن به کتاب « رهبر سعادت یا دین محمد » و کتاب « قرآن و آخرین پیامبر » مراجعه فرمایید .

(۵۴) سوره اعراف

جمعی از دانشمندان ما آن ها را در کتاب ها یا مقاله هایی که در این موضوع نگاشته اند، جمع آوری نموده و چون ذکر آن همه بشارات و بحث و گفتگو پیرامون دلالت آن ها به طول می انجامد، ما تنها به چند قسمت به عنوان نمونه اشاره می کنیم؛

در تورات، سِتْمَر تکوین، فصل ۱۷، شماره ۱۷ تا ۲۰ چنین می خوانیم: « و ابراهیم به خدا گفت که: ای کاش اسماعیل در حضور تو زندگی نماید... و در حق اسماعیل (دعای) تو را شنیدم، اینک به او برکت دادم و او را با زور گردانیده، به غایت زیاد خواهم نمود و دوازده سرور تولید خواهد نمود و او را امت عظیمی خواهم نمود ».

در سِتْمَر پیدایش، باب ۴۹، شماره ۱۰ می خوانیم: « عصای سلطنت از یهودا و فرمانفرمایی از پیش پایش، نهضت خواهد نمود تا وقتی که "شیلوه" بیاید که به او امت ها جمع خواهد شد ».

قابل توجه این که یکی از معانی "شیلوه" طبق تصریح مستر

جزء نهم (۵۵)

هاکس در کتاب قاموس مقدس فرستادن می باشد و با کلمه «رسول» یا «رسول الله» موافق است .

ص: ۳۹

در انجیل یوحنا ، باب ۱۴ ، شماره ۱۵ و ۱۶ چنین می خوانیم : « اگر شما مرا دوست دارید ، احکام مرا نگاه دارید و من از پدر خواهم خواست و او تسلی دهنده دیگر به شما خواهد داد که تا به ابد با شما خواهند ماند » .

و در همان انجیل یوحنا ، باب ۱۵ ، شماره ۲۶ می خوانیم : « و چون آن تسلی دهنده بیاید که من از جانب پدر به شما خواهم فرستاد ، یعنی روح راستی که از طرف پدر می آید ، او درباره من شهادت خواهد داد » .

و نیز در همان انجیل یوحنا ، باب ۱۶ ، شماره ۷ به بعد می خوانیم : « لیکن به شما راست می گویم که شما را مفید است که من بروم که اگر من نروم ، آن تسلی دهنده به نزد شما نخواهد آمد ، اما اگر بروم ، او را به نزد شما خواهم فرستاد ... زیرا که او از پیش خود سخن نخواهد گفت ، بلکه هر آن چه می شنود ، خواهد گفت و شمارا به آینده خبر خواهد داد » . نکته شایان توجه این که ؛ در انجیل فارسی ، در جمله های بالا- که از انجیل یوحنا است ، کلمه « تسلی دهنده » آمده ، ولی در انجیل عربی چاپ لندن (مطبعه ویلیام و طس سال

(۵۶) سوره اعراف

(۱۸۵۷) به جای آن ، «فارقلیطا» ذکر شده است .

دعوت جهانی پیامبر صلی الله علیه و آله

۱۵۸ قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ
النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي

ص: ۴۰

بگو: ای مردم، من فرستاده خدا به سوی همه شما هستم، همان خدایی که حکومت آسمان ها و زمین از آن او است، معبودی جز او نیست، زنده می کند و می میراند، پس ایمان بیاورید به خدا و فرستاده اش، آن پیامبر درس نخوانده ای که ایمان به خدا و کلماتش دارد و از او پیروی کنید تا هدایت یابید.

جزء نهم (۵۷)

این آیه همانند بسیاری دیگر از آیات قرآن مجید، دلیل روشنی بر جهانی بودن دعوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است. در آیه ۲۸ سوره سبأ نیز می خوانیم: « وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ : تورا جز به سوی همه مردم نفرستادیم ». و در آیه ۱۹ سوره انعام می خوانیم: « وَ أَوْحَىٰ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنذِرْكُمْ بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ : این قرآن به من وحی شده تا شما و تمام کسانی را که قرآن به آن ها می رسد، انذار کنم ». و در آغاز سوره فرقان می خوانیم: « تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَىٰ عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا : پاینده و برقرار است خداوندی که قرآن را بر بنده اش فرستاد که جهانیان را از مسؤولیت هایشان بیم دهد ».

این ها نمونه آیاتی است که گواه جهانی بودن دعوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است و در این باره باز هم به خواست پروردگار ذیل آیه ۷ سوره شوری بحث خواهیم کرد و در ذیل آیه ۹۲ سوره انعام نیز بحث

ص: ۴۱

نسبتاً مشروحو در این زمینه مطرح شده است. (۱) سپس خدایی را که

(۵۸) سوره اعراف

پیامبر صلی الله علیه و آله به سوی او دعوت می کند، با سه صفت معرفی می کند. جالب توجه این که آیه فوق در مکه نازل شده است که در آن روز پیروان اسلام، در اقلیت شدیدی قرار داشتند، آن چنان که شاید کمتر کسی احتمال می داد پیامبر صلی الله علیه و آله حتی بر مکه مسلط شود، تا چه رسد به جزیره العرب و یا قسمت مهم دنیا. بنابراین کسانی که فکر می کنند پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نخست مدعی رسالت بر مکه بود و هنگامی که آیینش بالا گرفت به فکر تسلط بر حجاز افتاد و سپس در فکر کشورهای دیگر فرورفت و نامه به سلاطین دنیا نوشت و اعلام جهانی بودن آیینش را کرد، پاسخ همه آن ها را آیه فوق که در مکه نازل شده است، می دهد و می گوید: او از آغاز کار، دعوت جهانی خود را آشکار ساخت.

یک سرگذشت عبرت انگیز

۱۶۳ وَاسْأَلَهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ إِذْ

جزء نهم (۵۹)

يَعْدُونَ فِي السَّبْتِ إِذْ تَأْتِيهِمْ حِيتَانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرْعًا وَ يَوْمَ لَا يَسْبِتُونَ لَا تَأْتِيهِمْ كَذَلِكَ نَبْلُوهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ

و از آن ها درباره (سرگذشت) شهری که در ساحل دریا بود،

ص: ۴۲

سؤال کن و (به خاطر بیاور) هنگامی را که آن ها در روز شنبه تجاوز (و طغیان در برابر قانون خدا) می کردند ، همان هنگام که ماهیان شان روز شنبه (که روز تعطیل و استراحتشان بود) آشکار می شدند ، اما در غیر روز شنبه به سراغ آن ها نمی آمدند ، این گونه آن ها را به چیزی آزمایش کردیم که در برابر آن نافرمانی می نمودند

« سَبْتٌ » در لغت به معنی تعطیل عمل برای استراحت است و این که در قرآن در سوره نبأ می خوانیم : « وَ جَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا : خواب شما را مایه راحت شما قرار دادیم » ، نیز اشاره به همین موضوع است و روز شنبه را از این جهت « يَوْمُ السَّبْتِ » نامیده اند که

(۶۰) سوره اعراف

برنامه های کسب و کار معمولی در آن تعطیل می شد ، سپس این نام بر این روز باقی ماند . از این آیه به بعد صحنه دیگری از تاریخ پرماجرای بنی اسرائیل که مربوط به جمعی از آن ها است که در ساحل دریایی زندگی می کردند ، آمده است ، منتها روی سخن در آیه به پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله است و به او می گوید که از یهود معاصر خویش درباره این جمعیت سؤال کند ، یعنی این خاطره را به وسیله سؤال در ذهن آنان مجسم ساز تا از آن پند گیرند و از سرکشی و کیفری که در انتظار سرکشان است ، پرهیزند . این سرگذشت چنان که در روایات اسلامی به آن اشاره شده ، مربوط به جمعی از بنی اسرائیل است که در ساحل یکی

ص: ۴۳

از دریاها (ظاهراً دریای احمر بوده که در کنار سرزمین فلسطین قرار دارد) در بندری به نام «ایله» (که امروز به نام «ایلات» معروف می‌باشد) زندگی می‌کردند و از طرف خداوند به عنوان آزمایش و امتحان، دستوری به آن‌ها داده شد و آن این که؛ صید ماهی را در آن روز تعطیل کنند، اما آن‌ها با آن دستور مخالفت کردند و گرفتار مجازات

جزء نهم (۶۱)

دردناکی شدند که شرح آن را در این آیات می‌خوانیم. می‌فرماید: «از قوم یهود معاصر خویش، ماجرای شهری را که در کنار دریاقرارداشت، سؤال کن» (وَاسْأَلْهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ).

«و به یاد آن‌ها بیاور زمانی را که در روز شنبه از قانون پروردگار تجاوز می‌کردند» (إِذْ يَعْذُونَ فِي السَّبْتِ). زیرا روز شنبه تعطیل آن‌ها بود و وظیفه داشتند دست از کار و کسب و صید ماهی بکشند و به مراسم عبادت آن روز بپردازند، اما آن‌ها این دستور را زیر پا گذاردند. سپس قرآن آن‌ها را در جمله قبل سربسته بیان کرده بود، چنین شرح می‌دهد؛ به خاطر بیاور «آن هنگام را که ماهیان در روز شنبه در روی آب آشکار می‌شدند و در غیر روز شنبه، ماهی کمتر به سراغ آن‌ها می‌آمد» (إِذْ تَأْتِيهِمْ حَيْثُ تَأْتِيهِمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرَّعًا).

بدیهی است جمعیتی که در کنار دریا زندگی می‌کنند، قسمت مهمی از تغذیه و درآمدشان از طریق صید ماهی است و گویا به خاطر تعطیل مستمری که قبلاً در روز شنبه در میان آن‌ها معمول بود،

(۶۲) سوره اعراف

ص: ۴۴

ماهیان در آن روز احساس امنیت از نظر صیادان می کردند و دسته دسته به روی آب ظاهر می شدند، اما در روزهای دیگر که صیادان در تعقیب آن ها بودند، در اعماق آب فرو می رفتند.

این موضوع خواه جنبه طبیعی داشته و یا یک جنبه فوق العاده و الهی ، وسیله ای بود برای امتحان و آزمایش این جمعیت ، لذا قرآن می گوید : « ما این چنین آن ها را به چیزی که در برابر آن مخالفت می کردند، آزمایش می کردیم » (كَذَلِكَ نَبْلُوهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ) . درحقیقت جمله « بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ » اشاره به آن است که آزمایش آن ها به چیزی بود که آن ها را به سوی خود جلب و به نافرمانی دعوت می کرد و همه آزمایش ها همین گونه است ، زیرا آزمایش باید میزان مقاومت افراد را در برابر کشش گناهان مشخص کند و اگر گناه کششی به سوی خود نداشت، آزمایش مفهومی نداشت .

۱۶۴ وَ إِذْ قَالَتْ أُمَّةٌ مِنْهُمْ لِمَ تَعِظُونَ قَوْمًا نِ اللَّهِ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا قَالُوا مَعذِرَةٌ إلی رَبِّكُمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ

جزء نهم (۶۳)

و هنگامی را که گروهی از آن ها (به گروه دیگر) گفتند : چرا جمعی (گنهکار) را اندرز می دهید که سرانجام خداوند آن ها را هلاک خواهد کرد و یا به عذاب شدیدی گرفتار خواهد ساخت (آن ها را به حال خود واگذارید تا نابود شوند)

ص: ۴۵

گفتند: (این اندرزه‌ها) برای اعتذار (و رفع مسئولیت) در پیشگاه پروردگار شما است، به علاوه شاید آن‌ها (بپذیرند و از گناه بازایستند و) تقوا پیشه کنند.

هنگامی که این جمعیت از بنی اسرائیل در برابر این آزمایش بزرگ که با زندگی آنان کاملاً آمیخته بود، قرار گرفتند، به سه گروه تقسیم شدند: «گروه اول» که اکثریت را تشکیل می‌دادند، به مخالفت با این فرمان الهی برخاستند. «گروه دوم» که قاعدتاً اقلیت کوچکی بودند، در برابر گروه اول، به وظیفه امر به معروف و نهی از منکر قیام کردند. «گروه سوم» ساکتان و بی طرفان بودند که نه همگامی با گناهکاران

(۶۴) سوره اعراف

داشتند و نه وظیفه نهی از منکر را انجام می‌دادند. در آیه مورد بحث، گفتگوی این گروه را با نهی کنندگان شرح می‌دهد و می‌گوید: «به خاطر بیاور هنگامی که جمعی از آن‌ها به جمع دیگری گفتند: چرا قومی را اندرز می‌دهید که خداوند سرانجام آن‌ها را هلاک می‌کند و یا به عذاب دردناکی کیفر خواهد داد» (وَ إِذْ قَالَتْ أُمَّةٌ مِنْهُمْ لِمَ تَعِظُونَ قَوْمًا نِ اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا).

تعبیر به «أُمَّةٌ مِنْهُمْ»، نشان می‌دهد که گروه دوم از گروه گناهکاران، کمتر بودند زیرا از آن‌ها تعبیر به «قَوْمًا» شده است (بدون کلمه «مِنْهُمْ») در بعضی روایات، چنین می‌خوانیم که: «جمعیت شهر، هشتاد و چند هزار نفر بود و از آن‌ها هفتاد هزار نفر دست به گناه

آلودند» («تفسیر برهان» ، جلد ۲ ، صفحه ۴۲) . « آن ها در پاسخ گفتند : ما به خاطر این نهی از منکر می کنیم که وظیفه خود را در پیشگاه پروردگارتان انجام داده و در برابر او مسؤولیتی نداشته باشیم ، به علاوه شاید سخنان ما در دل آن ها مؤثر افتد و دست از طغیان و سرکشی

جزء نهم (۶۵)

بردارند» (قَالُوا مَعِيذَةٌ إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ) . از جمله بالا چنین استفاده می شود که اندرزدندگان برای دو هدف این کار را انجام می دادند ، یکی به خاطر این که در پیشگاه خدا معذور باشند و دیگر این که شاید در دل گنهکاران مؤثر افتد و مفهوم این سخن چنین است که حتی اگر احتمال تأثیر هم ندهند ، باید از پند و اندرز خودداری ننمایند ، در حالی که معروف این است که شرط و جواب امر به معروف و نهی از منکر ، احتمال تأثیر است . ولی باید توجه داشت که گاهی بیان حقایق و وظایف الهی بدون احتمال تأثیر نیز واجب می شود و آن در موردی است که اگر حکم خدا گفته نشود و از گناه انتقاد نگردد ، کم کم به دست فراموشی سپرده می شود و بدعت ها جان می گیرند و سکوت ، دلیل بر رضایت و موافقت محسوب می شود ، در این گونه موارد لازم است حکم پروردگار آشکارا همه جا گفته شود ، هرچند اثری در گنهکاران نگذارد . این نکته نیز شایان توجه است که نهی کنندگان می گفتند : می خواهیم در پیشگاه « پروردگارتان » معذور باشیم ، گویا اشاره به این است که شما هم در پیشگاه خدا مسؤولیت دارید و این

ص: ۴۷

وظیفه ، تنها وظیفه ما نیست ، وظیفه شما نیز می باشد .

(۶۶) سوره اعراف

۱۶۵ فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ أَنْجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ وَأَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا بِعَذَابٍ بَئِيسٍ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ

اما هنگامی که تذکراتی را که به آن ها داده شده بود، فراموش کردند، نهی کنندگان از بدی را رهایی بخشیدیم و آن ها را که ستم کردند ، به عذاب شدیدی به خاطر نافرمانی شان گرفتار ساختیم .

«بئیس» از ماده «بأس» به معنی شدید است . شک نیست که این فراموشی ، فراموشی حقیقی که موجب عذر است ، نبود ، بلکه آن چنان بی اعتنایی به فرمان خدا کردند که گویی به کلی آن را فراموش نموده اند .

۱۶۶ فَلَمَّا عَتَوْا عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ

هنگامی که در برابر فرمانی که به آن ها داده شده بود، سرکشی نمودند ، به آن ها گفتیم : به شکل میمون ها درآید و طرد شوید .

جزء نهم (۶۷)

«عَتَوْا» از ماده «عُتُو» به معنی خودداری از اطاعت فرمان است و این که بعضی از مفسران آن هارا تنها به معنی خودداری تفسیر کرده اند ، برخلاف چیزی است که ارباب لغت گفته اند . روشن است که امر «كُونُوا» (بوده باشید) در این جا یک فرمان تکوینی است، همانند ؛ «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (۸۲ / یس) .

ص: ۴۸

چگونه دست به گناه زدند؟

در این که این جمعیت، قانون شکنی را از کجا شروع کردند، در میان مفسران گفتگو است، از بعضی از روایات چنین استفاده می شود که؛ نخست دست به حيله به اصطلاح شرعی زدند، در کنار دریا حوضچه هایی ترتیب دادند و راه آن را به دریا گشودند، روزهای شنبه، راه حوضچه ها را بازمی کردند و ماهیان فراوان همراه آب، وارد آن ها می شدند، اما هنگام غروب که می خواستند به دریا بازگردند، راهشان را محکم می بستند، سپس روز یکشنبه شروع به صید آن ها می کردند و

(۶۸) سوره اعراف

می گفتند: خداوند به ما دستور داده است صید ماهی نکنید، ما هم صید نکردیم، بلکه تنها آن ها را در حوضچه ها محاصره نموده ایم. (۱)

بعضی از مفسران گفته اند: آن ها روز شنبه قلاب ها را به دریا می افکندند، سپس روز بعد آن را از دریا بیرون می کشیدند و به این وسیله صید ماهی می نمودند. از بعضی روایات دیگر برمی آید که آن ها بدون هیچ حيله ای با بی اعتنائی کامل، روزهای شنبه مشغول صید ماهی شدند. ولی ممکن است همه این روایات صحیح باشد، به این ترتیب که در آغاز از طریق حيله به اصطلاح شرعی به وسیله کندن حوضچه ها و یا انداختن قلاب ها کار خود را شروع کردند، این کار، گناه را در

ص: ۴۹

نظر آن ها کوچک و آنان را در برابر شکستن احترام روز شنبه جسور ساخت ، کم کم روزهای شنبه علنا و بی پروا به صید ماهی مشغول شدند و از این راه مال و ثروت فراوانی فراهم ساختند .

جزء نهم (۶۹)

چه کسانی رهایی یافتند ؟

ظاهر آیات فوق این است که از آن سه گروه (گنهکاران ، ساکتان و اندرزدندگان) تنها گروه سوم از مجازات الهی مصون ماندند و به طوری که در روایات آمده است آن ها هنگامی که دیدند اندرزدگانشان مؤثر واقع نمی شود، ناراحت شدند و گفتند: ما از شهر بیرون می رویم ، شب هنگام به بیابان رفتند و اتفاقاً در همان شب کیفر الهی دامان دو گروه دیگر را گرفت .

آیا هر دو گروه ، یک نوع کیفر داشتند ؟

از آیات فوق چنین برمی آید که ؛ کیفر مسخ شدن ، منحصر به گنهکاران بود ، زیرا می گوید: « فَلَمَّا عَتَوْا عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ ... : هنگامی که در برابر آن چه نهی شده بودند ، سرکشی کردند ... » ، ولی از طرفی از آیات فوق نیز استفاده می شود که تنها اندرزدندگان از مجازات رهایی یافتند ، زیرا می گوید : « أَنْجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوْءِ » (آن ها را که نهی از منکر می کردند ، رهایی بخشیدیم) . از

(۷۰) سوره اعراف

مجموع این دو ، استفاده می شود که ؛ هر دو گروه مجازات شدند، ولی مجازات مسخ ، تنها مربوط به گنهکاران بود و مجازات دیگران احتمالاً

ص: ۵۰

هلاکت و نابودی بوده است، هرچند گنهکاران نیز چندروزی پس از مسخ شدن طبق روایات هلاک شدند .

آیا مسخ، جسمانی بوده یا روحانی؟

« مسخ » یا به تعبیر دیگر « تغییر شکل انسانی به صورت حیوان » ، مسلماً موضوعی برخلاف جریان عادی طبیعت است ، البته « موتاسیون » و جهش و تغییر شکل حیوانات به صورت دیگر در موارد جزئی ، دیده شده است و پایه های فرضیه تکامل در علوم طبیعی امروز بر همان بنا نهاده شده ، ولی مواردی که در آن موتاسیون و جهش دیده شده ، صفات جزئی حیوانات است ، نه صفات کلی ، یعنی هرگز دیده نشده است که نوع حیوانی بر اثر « موتاسیون » تبدیل به نوع دیگر شود ، بلکه خصوصیات از حیوان ممکن است دگرگون گردد و تازه جهش در نسل هایی که به وجود می آیند ، دیده می شود ، نه این که حیوانی که

جزء نهم (۷۱)

متولد شده است ، با جهش تغییر شکل دهد ، بنابراین دگرگون شدن صورت انسان یا حیوانی به صورت نوع دیگر ، امری خارق العاده است . ما بارها گفته ایم مسائلی بر خلاف جریان عادی طبیعی وجود دارد ، گاهی به صورت معجزات پیامبران و زمانی به صورت اعمال خارق العاده ای که از پاره ای از انسان ها سر می زند ، هرچند پیامبر نباشند (که البته با معجزات متفاوت است) بنابراین پس از قبول امکان وقوع معجزات و خارق عادات ، مسخ و دگرگون شدن صورت انسانی به

ص: ۵۱

انسانی دیگر، مانعی ندارد. وجود چنین خارق عاداتی نه استثناء در قانون علیت است نه بر خلاف عقل و خرد، بلکه تنها یک جریان «عادی» طبیعی در این گونه موارد شکسته می شود که نظیرش را در انسان های استثنایی کرارا دیده ایم. بنابراین هیچ مانعی ندارد که مفهوم ظاهر کلمه «مسخ» را که در آیه فوق و بعضی دیگر از آیات قرآن آمده است، بپذیریم و بیشتر مفسران هم همین تفسیر را پذیرفته اند.

ولی بعضی از مفسران که در اقلیت هستند، معتقدند که «مسخ»

(۷۲) سوره اعراف

به معنی "مسخ روحانی" و دگرگونی صفات اخلاقی است، به این معنی که صفاتی همانند میمون یا خوک در انسان های سرکش و طغیانگر پیدا شد، رو آوردن به تقلید کورکورانه و توجه شدید به شکم پرستی و شهوت رانی که از صفات بارز این دو حیوان بود، در آن ها آشکار گشت. این احتمال از یکی از قدمای مفسرین به نام «مجاهد» نقل شده است. و این که بعضی ایراد کرده اند که؛ مسخ برخلاف قانون تکامل و موجب بازگشت و عقب گرد در خلقت است، درست نیست، زیرا قانون تکامل مربوط به کسانی است که در مسیر تکامل هستند، نه آن ها که از مسیر انحراف یافته و از محیط شرایط این قانون به کنار رفته اند، مثلاً یک انسان سالم در سنین طفولیت مرتباً رشد و نمو می کند، اما اگر نقایصی در وجود او پیدا شود، ممکن است نه تنها رشد و نموش متوقف گردد، بلکه رو به عقب برگردد و نمو فکری و جسمانی خود را تدریجاً از

ص: ۵۲

دست بدهد. ولی در هر حال باید توجه داشت که مسخ و دگرگونی جسمانی متناسب با اعمالی است که انجام داده اند، یعنی چون عده ای

جزء نهم (۷۳)

از جمعیت های گنهکار بر اثر انگیزه هواپرستی و شهوت رانی دست به طغیان و نافرمانی خدا می زدند و جمعی با تقلید کورکورانه کردن از آن ها، آلوده به گناه شدند، لذا به هنگام مسخ، هر گروه به شکلی که متناسب با کیفیت اعمال او بوده، ظاهر می شده است. البته در آیات مورد بحث تنها سخن از «قِرْدَه» (میمون ها) به میان آمده است و از «خَنَازیر» (خوک ها) سخنی نیست، ولی در آیه ۶۰ سوره مائده گفتگو از جمعیتی به میان آمده است که به هنگام مسخ، به هر دو صورت فوق (بعضی قرده و بعضی خنازیر) تغییر چهره دادند که به گفته بعضی از مفسران مانند «ابن عباس»، آن آیه نیز درباره همین اصحاب سبت «می باشد که پیرمردان سرجنابان شکم پرست و شهوت پرستان به خوک و جوانان مقلد چشم و گوش بسته که اکثریت را تشکیل می دادند، به میمون تغییر چهره دادند. ولی در هر حال باید توجه داشت که طبق روایات، مسخ شدگان تنها چند روزی زنده می ماندند و سپس از دنیا می رفتند و نسلی از آن ها به وجود نمی آمد.

(۷۴) سوره اعراف

خلافکاری زیر پوشش کلاه شرعی

گرچه در آیات فوق، اشاره ای به حيله گری اصحاب سبت در زمینه گناه نشده است، ولی بسیاری از مفسران در شرح این آیات، اشاره به داستان کندن «حوضچه ها» و یا نصب «قلاّب ها» در دریا در روز

ص: ۵۳

شنبه کرده اند و در روایات اسلامی نیز این موضوع دیده می شود ، بنابراین مجازات و کیفر الهی که باشدت درباره این گروه جاری شد ، نشان می دهد که چهره واقعی گناه ، هرگز با دگرگون ساختن ظاهر آن و به اصطلاح کلاه شرعی درست کردن ، دگرگون نمی گردد . حرام ، حرام است ، خواه صریحا انجام گیرد یا زیر لفافه های دروغین و عذرهای واهی . آن ها که تصور می کنند گناه را می توان با تغییر چهره صوری تبدیل به یک عمل مجاز کرد ، در حقیقت خود را فریب می دهند و بدبختانه این کار در میان بعضی از بی خبرانی که خود را به دین منتسب می کنند ، فراوان دیده می شود و همان است که چهره مذهب را در نظر افراد دورافتاده ، سخت بدنام کرده است .

جزء نهم (۷۵)

عیب بزرگی که این عمل دارد علاوه بر زشت نشان دادن چهره مذهب این است که گناه را در نظرها کوچک می کند و از اهمیت آن می کاهد و افراد را چنان جسور در برابر گناه می سازد که پس از انجام این گونه کارها ، کم کم آماده برای انجام گناهان به طور صریح و آشکار می شوند . در « نهج البلاغه » می خوانیم که ؛ علی از پیامبر صلی الله علیه و آله چنین نقل می کند : « روزی فرامی رسد که مردم به وسیله اموالشان آزمایش می شوند ، بر خدا منت می گذارند که دیندارند و در عین حال در انتظار رحمت اویند و از مجازات او خود را در امان می بینند ، یَسْتَحِلُّونَ حَرَامَهُ بِالشُّبُهَاتِ الْكَاذِبَةِ وَ الْأَهْوَاءِ السَّاهِيَةِ فَيَسْتَحِلُّونَ الْخَمْرَ

ص: ۵۴

بِالنَّبِيذِ وَالسُّحْتِ بِالْهَدِيَّةِ وَالرِّبَا بِالْبَيْعِ : حرام خدا را با شبهات دروغین و خیالات واهی ، حلال می شمردند ، شراب را تحت عنوان نبیذ (۱) و رشوه را به عنوان هدیه (و حق حساب) و ربا را به نام

(۷۶) سوره اعراف

بیع ، برای خود حلال می پندارند « (نهج البلاغه » ، آخر خطبه ۱۵۶) . باید توجه داشت که انگیزه این گونه حیل ها یا پوشیدن چهره زشت باطنی خود در افکار عمومی است و یا فریب دادن وجدان و کسب آرامش کاذب درونی .

اشکال مختلف آزمون های الهی

درست است که ماهی گرفتن از دریا برای ساحل نشینان کار خلافی نیست ، گاهی ممکن است خداوند برای امتحان و آزمایش ، جمعیتی را موقتا از این موضوع نهی کند تا مقدار فداکاری آن ها روشن شود و این یکی از اشکال امتحان خداوند است ، به علاوه روز شنبه در آیین یهود ، روز مقدسی بود و دستور داشتند برای احترام آن روز و رسیدن به عبادت و برنامه های مذهبی دست از کسب و کار بکشند ولی

ص: ۵۵

۱- « نبیذ » عبارت از این بوده که مقداری خرما یا کشمش را در ظرفی که مقداری آب در آن بود ، می ریختند و چند روزی می گذاشتند و سپس می نوشیدند ، گرچه رسماً شراب نبوده ولی بر اثر گرمی هوا ، مواد قندی آن تبدیل به الکل خفیفی می شد .

ساحل نشینان « ابله » همه این مسائل را نادیده گرفتند و آن چنان مجازات شدند که زندگینامه آن ها درس عبرتی برای آیندگان شد .

جزء نهم (۷۷)

۱۶۷ وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكَ لِيُبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ يَسُومُهُمْ سُوءَ الْعَذَابِ إِنَّ رَبَّكَ لَسَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ

و (نیز به خاطر بیاور) هنگامی را که پروردگارت اعلام کرد تا دامنه قیامت کسی را بر آن ها مسلط خواهد ساخت که آن ها را به طور مداوم در عذاب سختی قرار دهد ، زیرا پروردگارت مجازاتش سریع (در عین حال در مقابل توبه کاران) آمرزنده و مهربان است .

« تَأَذَّنَ » و « اِذَّن » هر دو به معنی اعلام کردن است و نیز به معنی سوگند یاد کردن آمده است ، در این صورت معنی آیه چنین می شود که خداوند سوگند یاد کرده است که تا دامنه قیامت چنین اشخاصی در ناراحتی و عذاب باشند. از این آیه استفاده می شود که

(۷۸) سوره اعراف

این گروه سرکش، هرگز روی آرامش کامل نخواهند دید ، هر چند برای خود حکومت و دولتی تأسیس کنند ، باز تحت فشار و ناراحتی مداوم خواهند بود، مگر این که به راستی روش خود را تغییر دهند و دست از ظلم و فساد بکشند .

ص: ۵۶

۱۶۸ وَ قَطَعْنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أُمَّمًا مِنْهُمْ الصَّالِحُونَ وَ مِنْهُمْ دُونَ ذَلِكَ وَ بَلَوْنَاهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَ السَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ

و آن‌ها را در زمین به صورت گروه‌هایی پراکنده ساختیم، گروهی از آن‌ها صالح و گروهی غیر آن هستند و آن‌ها را به «نیکی‌ها» و «بدی‌ها» آزمودیم، شاید باز گردند.

«حَسَنَات» هرگونه نعمت و رفاه و آسایشی را شامل می‌شود، همان‌طور که «سَيِّئَات» هرگونه ناراحتی شدت را فرامی‌گیرد و محدود

جزء نهم (۷۹)

ساختن مفهوم این دو در دایره معینی هیچ‌گونه دلیل ندارد. باز در این آیه این حقیقت تجلی می‌کند که اسلام هیچ‌گونه خصومتی با نژاد یهود ندارد و به عنوان پیروان یک مکتب و یا وابستگان به یک نژاد، آن‌ها را محکوم نمی‌نماید، بلکه مقیاس و معیار سنجش را، اعمال آن‌ها قرار می‌دهد. سپس اضافه می‌کند: «ما آن‌ها را با وسایل گوناگون، نیکی‌ها و بدی‌ها آزمودیم، شاید باز گردند» (وَ بَلَوْنَاهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَ السَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ). گاهی آن‌ها را تشویق کردیم و در رفاه و نعمت قرار دادیم، تا حس شکرگزاری در آن‌ها برانگیخته شود و به سوی حق باز آیند و گاهی به عکس آن‌ها را در شداید و سختی‌ها و مصائب فرو بردیم تا از مرکب غرور و خودپرستی و تکبر فرود آیند و به ناتوانی

خویش پی برند ، شاید بیدار شوند و به سوی خدا بازگردند و هدف در هر دو حال مسأله تربیت و هدایت و بازگشت به سوی حق بوده است .

۱۶۹ فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُوا الْكِتَابَ يَأْخُذُونَ عَرَضَ هَذَا الْأُذْنَىٰ وَيَقُولُونَ سَيُغْفَرُ لَنَا وَإِنْ يَأْتِهِمْ عَرَضٌ

(۸۰) سوره اعراف

مِثْلَهُ يَأْخُذُوهُ أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ وَدَرَسُوا مَا فِيهِ وَالِدَارُ الْأُخْرَىٰ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يُتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ

بعد از آن فرزندانان جانشین آن ها شدند که وارث کتاب (آسمانی ، تورات) گشتند (اما با این حال) متاع این دنیای پست را گرفته (بر حکم و فرمان خدا ترجیح دادند) و می گفتند: (اگر ما گنهکاریم) خداوند به زودی ما را می بخشد (ما از کرده خود پشیمانیم) اما اگر متاع دیگری همانند آن به دستشان بیفتد ، آن را می گیرند (و باز حکم خدا را پشت سر می افکنند) آیا پیمان کتاب (خدا) از آن ها گرفته نشده که بر خدا (دروغ نبنند و) جز حق نگویند و آنان بارها آن را خوانده اند و سرای آخرت برای آن ها که پرهیزگاری پیشه کنند ، بهتر است ، آیا نمی فهمید ؟

« خَلَفَ » چنان که بعضی از مفسران گفته اند ، غالباً به معنی فرزندان

ناصالح است، درحالی که «خَلْف» به معنی فرزند صالح می آید. (۱) «عَرَض» به معنی موجود عارضی و کم دوام و ناپایدار است و به متاع جهان ماده از این رو «عَرَض» گفته اند که معمولاً ناپایدار است، روزی به سراغ انسان می آید، آن چنان که حسابش از دست می رود و روزی آن چنان از دسترس انسان دور می شود که در انتظار ذره ای از آن، آه می کشد، به علاوه اصولاً همه نعمت های این جهان ناپایدار و فناپذیر است. «دَرْس» در لغت به معنی تکرار چیزی است و از آن جا که به هنگام مطالعه و فراگرفتن چیزی از استاد و معلم، مطالب تکرار می گردد، به آن «درس» گفته شده است و نیز اگر می بینیم «کهنگی و فرسودگی» را «درس و اندراس» می گویند، به خاطر آن است که باد و باران و حوادث دیگر پی در پی بر بناهای کهنه گذشته و آن ها را فرسوده ساخته است. هنگامی که فرزندان آن ها در کشمکش وجدان از یک سو و منافع

(۸۲) سوره اعراف

مادی از سوی دیگر قرار می گیرند، دست به دامن امیدهای کاذب زده «می گویند: ما این منفعت نقد را مشروع یا نامشروع به چنگ می آوریم، خداوند رحیم و مهربان است و به زودی ما را خواهد بخشید» (وَيَقُولُونَ سَيُعْفِرُ لَنَا). این جمله نشان می دهد که آن ها بعد از انجام چنین کاری، یک نوع پشیمانی زودگذر و حالت توبه ظاهری به خود

ص: ۵۹

۱- «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث.

می گرفتند ولی به طوری که قرآن می گوید: این ندامت و پشیمانی آن ها به هیچ وجه ریشه نداشت، به همین دلیل « اگر سود مادی دیگری مانند آن به دستشان می آمد، آن را می گرفتند » (وَإِنْ يَأْتِهِمْ عَرَضٌ مِثْلُهُ يَأْخُذُوهُ). در هر حال این جمله اشاره به رشوه خواری های جمعی از یهود و تحریف آیات آسمانی به خاطر آن و فراموش کردن احکام پروردگار به خاطر تضاد با منافع آن ها می کند. لذا به دنبال آن می فرماید: « آیا این ها به وسیله کتاب آسمانیشان تورات پیمان نبسته بودند که بر خدا دروغ نبندند و احکام او را تحریف نکنند و جز حق چیزی نگویند؟ » (الَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ).

جزء نهم (۸۳)

سپس می گوید: اگر آن ها از آیات الهی آگاهی نداشتند و دست به این اعمال خلاف می زدند، ممکن بود برای خودشان عذری بسازند، ولی اشکال کار، این است که « آن ها کرارا محتویات تورات را دیده و فهمیده بودند »، در عین حال آن را ضایع ساختند و فرمانش را پشت سرانداختند (وَ دَرَسُوا مَا فِيهِ). سرانجام می فرماید: این ها اشتباه می کنند و این اعمال و متاع ها سودی برای آن ها نخواهد داشت، بلکه « سرای دیگر برای پرهیزگاران بهتر است » (وَ الدَّارُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ). « آیا شما حقایقی را به این روشنی درک نمی کنید؟ » (أَفَلَا تَعْقِلُونَ).

۱۷۰ وَ الَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ إِنَّا

ص: ۶۰

و آن ها که به کتاب (خدا) تمسک جویند و نماز را برپا دارند (پاداش بزرگی خواهند داشت، زیرا) ما پاداش مصلحان را ضایع نخواهیم کرد.

(۸۴) سوره اعراف

در برابر گروه فوق، اشاره به گروه دیگری می کند که آن ها نه تنها از هر گونه تحریف و کتمان آیات الهی برکنار بودند، بلکه به آن تمسک جسته و موبه مو آن ها را اجرا کردند، قرآن این جمعیت را «مصلحان جهان» نام نهاده و اجر و پاداش مهمی برای آن ها قائل شده و درباره آن ها چنین می گوید: «کسانی که تمسک به کتاب پروردگار جویند و نماز را برپا دارند، پاداش بزرگی خواهند داشت زیرا ما پاداش مصلحان را ضایع نخواهیم ساخت» (وَ الَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُضْلِحِينَ).

در این که منظور از این کتاب، تورات است یا قرآن مجید، مفسران دو گونه تفسیر دارند ولی با توجه به آیات گذشته، ظاهر این است که اشاره به گروهی از بنی اسرائیل باشد که حساب خودشان را از افراد گمراه جدا ساختند. البته بی شک تمسک جستن به تورات یا انجیل با توجه به بشاراتی که در آن ها راجع به پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است از ایمان به این پیامبر جدا نخواهد بود. تعبیر به «يُمَسِّكُونَ» که به معنی

جزء نهم (۸۵)

تمسک جستن است، نکته جالبی را در بردارد، زیرا تمسک به

معنی گرفتن و چسبیدن به چیزی برای حفظ و نگهداری آن می باشد و این صورت حسی آن است و صورت معنوی آن ، این است که انسان با کمال جدیت پای بند به عقیده و برنامه ای باشد و در حفظ و حراست آن بکوشد ، تمسک به کتاب الهی این نیست که انسان صفحات قرآن و تورات و یا کتاب دیگری را محکم در دست بگیرد و در حفظ و حراست جلد و کاغذ آن بکوشد ، بلکه تمسک واقعی آن است که اجازه ندهد کمترین مخالفتی با آن از هیچ سو انجام شود و در تحقق یافتن مفاهیم آن از جان و دل بکوشد .

مفهوم اصلاحات واقعی

آیات فوق به خوبی نشان می دهد که اصلاح واقعی در روی زمین بدون تمسک به کتب آسمانی و فرمان های الهی امکان پذیر نمی باشد و این تعبیر بار دیگر این حقیقت را تأکید می کند که دین و مذهب تنها یک برنامه مربوط به جهان ماوراء طبیعت و یا سرای آخرت نیست ،

(۸۶) سوره اعراف

بلکه آیینی است در متن زندگی انسان ها و در طریق حفظ منافع تمام افراد بشر و اجرای اصول عدالت و صلح و رفاه و آسایش و بالاخره هر مفهومی که در معنی وسیع اصلاح جمع است . این که می بینیم از میان فرمان های خدا مخصوصاً روی « نماز » تکیه شده است، به خاطر آن است که نماز واقعی ، پیوند انسان را با خدا چنان محکم می کند که در برابر هر کار و هر برنامه او را حاضر و ناظر می بیند و مراقب اعمال

ص: ۶۲

خویش و این همان است که در آیات دیگر از آن تعبیر به تأثیر نماز در دعوت به امر به معروف و نهی از منکر شده است و ارتباط این موضوع با اصلاح جامعه انسانی روشن تر از آن است که نیاز به بیان داشته باشد. از آن چه گفته شد، روشن می شود که این یک برنامه ویژه قوم هود نبوده است، بلکه اصلی است در زندگی امت ها و ملت ها، بنابراین آنان که با کتمان کردن حقایق و تحریف آن ها متاعی ناپایدار و منفعی زودگذر برای خود فراهم می سازند و به هنگامی که نتایج شوم کار خود را می بینند، حالت یک توبه دروغین به خود می گیرند، توبه ای که در برابر لبخند یک منفعت مادی دیگر همچون برف در آفتاب تابستان آب می شود، در حقیقت مخالفان اصلاح در جوامع انسانی هستند و منافع جمع را فدای منافع شخص خود می کنند، خواه این کار از یک یهودی سربرزند یا یک مسیحی و یا یک مسلمان.

جزء نهم (۸۷)

آخرین سخن درباره قوم یهود

۱۷۱ وَ إِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ وَ ظَنُّوا أَنَّهُ وَاقِعٌ بِهِمْ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَ اذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ

و (نیز به خاطر بیاور) هنگامی راکه کوه را بر فراز آن ها همچون سایبانی بلند کردیم، آن چنان که گمان کردند بر آن ها فرود خواهد آمد (و در این حال از آن ها پیمان گرفتیم

ص: ۶۳

و گفتیم :) آن چه را به شما (از احکام و دستورات) داده ایم ، با قدرت (و جدیت) بگیریید و آن چه را در آن است ، به یاد داشته باشید (و عمل کنید) تا پرهیزگار شوید .

(۸۸) سوره اعراف

« نَتَقْنَا » از ماده « نَتَقَ » در اصل به معنی کندن چیزی از جایی و به سوی دیگری پرتاب کردن است ، به زنانی که زیاد فرزند می آورند ، نیز « نَاتِق » می گویند ، زیرا به آسانی فرزند را از محیط رَحِم جدا کرده و به خارج می گذارند .

O.....آیه ، آخرین آیه ای است که در این سوره پیرامون زندگی بنی اسرائیل سخن می گوید و در آن سرگذشت دیگری را به جمعیت یهود یادآوری می کند ، سرگذشتی که هم درس عبرت است و هم دلیل بر سپردن یک پیمان ، می گوید : « به خاطر بیاورید هنگامی که کوه را بالای سر آن ها قرار دادیم ، آن چنان که گویی سایبانی بر سر آن ها بود » (وَإِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ) . « و آن چنان که گمان می بردند ، بر سرشان سقوط خواهد کرد » وحشت و اضطراب سراسر وجودشان را گرفت و به تضرع افتادند (وَظَنُّوْا أَنَّهُ وَاقِعٌ بِهِمْ) . در همان حال به آن ها گفتیم : « آن چه را از احکام به شما یاد داده ایم ، با جدیت و قوت بگیریید » (خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ) . « و آن چه در آن آمده است ،

جزء نهم (۸۹)

به خاطر داشته باشید تا پرهیزگار شوید » از کیفر خدا بترسید و به پیمان هایی که در آن از شما گرفته ایم ، عمل کنید (وَ اذْكُرُوا مَا فِيهِ

ص: ۶۴

لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ). این آیه با تفاوت مختصری در آیه ۶۳ سوره بقره گذشت و همان طور که در آن جا گفتیم، طبق گفته مفسر معروف «طبرسی» در «مجمع البیان» از قول «ابن زید»، این جریان هنگامی بود که موسی از کوه طور بازمی گشت و احکام تورات را با خود می آورد، موقعی که وظایف واجب و دستورات حلال و حرام را به قوم خود اطلاع داد، آن ها تصور کردند عمل به این همه وظایف، کار مشکلی است و به همین جهت بنای مخالفت و نافرمانی گذاردند، در این هنگام قطعه عظیمی از کوه بالای سر آن ها قرار گرفت، آن ها چنان در وحشت فرورفتند که دست به دامن موسی زدند، موسی در همان حال گفت: اگر پیمان وفاداری به این احکام ببینید، این خطر برطرف خواهد شد، آن ها تسلیم شدند و در پیشگاه خدا سجده کردند و بلا از سر آن ها گذشت. در این جا دو سؤال پیش می آید که در سوره

(۹۰) سوره اعراف

بقره به آن ها و پاسخ آن ها اشاره کرده ایم و فشرده آن را در این جا می آوریم. سؤال اول: آیا پیمان گرفتن در این حال، جنبه اجباری ندارد؟ پاسخ: شک نیست که در آن حال یک نوع اضطرار بر آن ها حکومت می کرده ولی مسلماً بعداً که خطر برطرف شد، ادامه راه را با اختیار خود می توانستند انتخاب کنند. به علاوه اجبار و اکراه در عقیده معنی ندارد، ولی در برنامه های عملی که ضامن خیر و سعادت انسان است، چه مانعی دارد که با اجبار مردم را به آن وادار کنند، آیا اگر کسی را به اجبار

ص: ۶۵

و ادار به ترك اعتياد و يا رفتن از راه امن و امان و خودداري از راه خطرناك كنند، عيب دارد؟ سؤال دوم: چگونه كوه بالاي سر آن ها قرار گرفت؟

پاسخ: بعضي از مفسران معتقدند كه به فرمان خدا كوه طور از جا كنده شد و همچون سايباني بر سر آن ها قرار گرفت. بعضي ديگر مي گويند: بر اثر يك زلزله شديد چنان كوه تكان خورد كه افراذي كه پاي كوه بودند، سايه قسمت بالاي آن را بر سر خود مشاهده كردند. اين احتمال نيز وجود دارد كه قطعه عظيمي از كوه كنده شد و در يك لحظه

جزء نهم (۹۱)

زود گذر بر فراز سر آن ها قرار گرفت، سپس از آن جا گذشت و به كناري افتاد. و در هر حال شك نيست كه اين يك موضوع خارق العاده بوده است، نه يك جريان طبيعي. موضوع ديگري كه بايد در آيه مورد توجه قرار گيرد، اين است كه نمي گويد: كوه بر سر آن ها سايبان شد، بلكه مي گويد: همانند سايباني گردد (كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ). اين تعبير يا به خاطر آن است كه سايبان را معمولاً براي اظهار محبت بالاي سر افراد قرار مي دهند، در حالي كه در آيه مورد بحث اين كار به عنوان يك بلا- و تهديد بود و يا به خاطر اين است كه سايبان امري است پايدار، در حالي كه قرار گرفتن كوه بالاي سر آن ها، جنبه موقتي و ناپايدار داشت.

نشانه های دوزخيان

۱۷۹ وَ لَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَمِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ

ص: ۶۶

به طور مسلم گروه بسیاری از جن و انس را برای دوزخ آفریدیم، آن ها دل ها (عقل ها) بی دارند که با آن (اندیشه نمی کنند و) نمی فهمند و چشمانی دارند که با آن نمی بینند و گوش هایی دارند که با آن نمی شنوند، آن ها همچون چهارپایانند، بلکه گمراه تر اینان همانا غافلانند (زیرا با این که همه گونه امکانات هدایت دارند بازهم گمراهند).

«ذَرَأْنَا» از ماده «ذَرَأَ» در این جا به معنی خلقت و آفرینش است، ولی در اصل به معنی پراکنده ساختن و منتشر نمودن آمده، چنان که در قرآن می خوانیم «تَذْرُوهُ الرِّیَاحُ: بادها آن را پراکنده می کنند» (۴۵ / کهف) و از آن جا که آفرینش موجودات موجب انتشار و پراکندگی آن ها در روی زمین می گردد، این کلمه به معنی خلقت آفرینش نیز آمده است. و در هر حال اشکال مهمی که در این جا پیش می آید این است که چگونه خداوند می فرماید: «ما بسیاری از جن و انس را برای دوزخ آفریدیم»، مگر نه این است که در جای دیگر

جزء نهم (۹۳)

می خوانیم «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»^(۱) که مطابق آن همه جن و انس تنها برای پرستش خدا و ترقی و تکامل و سعادت

ص: ۶۷

آفریده شده اند ، به علاوه این تعبیر بوی جبر در آفرینش و خلقت می دهد و به همین جهت بعضی از طرفداران مکتب جبر همچون « فخر رازی » برای اثبات مذهب خود با آن استدلال کرده اند . ولی اگر آیات قرآن را کنار هم قرار داده مورد بررسی قرار دهیم و گرفتار استنباط های سطحی و زودگذر نشویم ، پاسخ این سؤال ، هم در خود آیه نهفته شده و در آیات دیگر به وضوح دیده می شود به طوری که محلی برای سوء استفاده افراد باقی نمی گذارد .

زیرا اولاً : این تعبیر درست به آن می ماند که شخص نجار بگوید قسمت زیادی از این چوب هایی را که فراهم ساخته ام برای تهیه درهای زیبا است و قسمت زیاد دیگری برای سوزاندن و افروختن آتش ،

(۹۴) سوره اعراف

چوب هایی که صاف و محکم و سالمند در قسمت اول مصرف می کنم و چوب های ناصاف و بدقواره و سست و تکه پاره را در قسمت دوم ، در حقیقت نجار دو گونه هدف دارد ، یکی هدف اصلی و دیگری هدف تبعی ، هدف اصلی او ساختن در و پیکر و ابزار خوب است و تمام کوشش و تلاش او را در همین راه مصرف می شود ، ولی هنگامی که ببیند چوبی به درد این کار نمی خورد ، ناچار آن را برای سوزاندن کنار می گذارد ، این هدف تبعی است نه اصلی . تنها تفاوتی که این مثال با مورد بحث ما دارد این است که تفاوت چوب ها با یکدیگر اختیاری نیست ، ولی تفاوت انسان ها بستگی به اعمال خودشان دارد و در اختیار

ص: ۶۸

خود آن ها است. بهترین گواه برای این سخن صفاتی است که برای گروه جهنمیان و بهشتیان در آیه فوق می خوانیم که نشان می دهد اعمال خودشان سرچشمه این گروه بندی می باشد .

و به تعبیر دیگر خداوند طبق صریح آیات مختلف قرآن همه را پاک آفریده و اسباب سعادت و تکامل را در اختیار همگی گذاشته است

جزء نهم (۹۵)

ولی گروهی با اعمال خویش خود را نامزد دوزخ می کنند و سرانجامشان شوم و تاریک است و گروهی با اعمال خود ، خود را نامزد بهشت می سازند و عاقبت کارشان خوشبختی و سعادت است . سپس صفات گروه دوزخی را در سه جمله خلاصه می کند : نخست این که « آن ها قلب هایی دارند که با آن درک و اندیشه نمی کنند » (لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا) . قلب در اصطلاح قرآن به معنی روح و فکر و نیروی عقل است یعنی با این که استعداد تفکر دارند و همچون بهائم و چهارپایان فاقد شعور نیستند در عین حال از این وسیله سعادت بهره نمی گیرند و فکر نمی کنند ، در عوامل و نتایج حوادث اندیشه نمی نمایند و این وسیله بزرگ رهایی از چنگال هرگونه بدبختی را بلااستفاده در گوشه ای از وجودشان رها می سازند . دیگر این که « چشم های روشن و حقیقت بین دارند اما با آن ها چهره حقایق را نمی نگرند و همچون نابینایان از کنار آن ها می گذرند » (و لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا) . سوم این که « با داشتن گوش سالم ، سخنان حق را

(۹۶) سوره اعراف

ص: ۶۹

نمی شنوند» و همچون کران خود را از شنیدن حرف حق محروم می سازند (وَ لَهُمْ ءَاذَانٌ لَّا يَسْمَعُونَ بِهَا) . « این ها در حقیقت همچون چهارپایانند » چراکه امتیاز آدمی از چهارپایان در فکر بیدار و چشم بینا و گوش شنوا است که متأسفانه آن ها همه را از دست داده اند (اَوْلَادِكَ كَالْاَنْعَمِ) . « بلکه آن ها از چهارپایان گمراه تر و پست تر می باشند » (يَلُؤْنَ لَهُمْ مَأْوَاةٌ مِنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ اِنَّهُمْ لَفِي شَكْوٰى مِنْ رَبِّهِمْ لَوْلَا رَحْمَةُ رَبِّهِمْ لَفِي نَارٍ سٰغِيْرَةٍ) . چراکه چهارپایان دارای این استعدادها و امکانات نیستند ، ولی آنها با داشتن عقل سالم و چشم بینا و گوش شنوا امکان همه گونه ترقی و تکامل را دارند ، اما بر اثر هوا پرستی و گرایش به پستی ها این استعدادها را بلااستفاده می گذارند و بدبختی بزرگ آنان از همین جا آغاز می گردد . « آن ها افراد غافل و بی خبری هستند » و به همین جهت در بیراهه های زندگی سرگردانند (اَوْلَادِكَ هُمُ الْغٰفِلُوْنَ) . چشمه آب حیات کنار دستشان است ، ولی از تشنگی فریاد می کشند ، درهای سعادت در برابر رویشان باز است ، اما حتی به آن نگاه نمی کنند . از آن چه در بالا گفته شد روشن می شود که آن ها با دست خود وسایل بدبختی خویش را فراهم می سازند و نعمت های گرانبهای «عقل» و «چشم» و «گوش» را به هدر می دهند ، نه این که خداوند اجبارا آن ها را در صف دوزخیان قرار داده باشد .

۱۸۰ وَ لِلّٰهِ الْاَسْمَاءُ الْحُسْنٰى فَادْعُوْهُ بِهَا وَ ذَرُوْا الَّذِيْنَ يُلْحِدُوْنَ فِىْ اَسْمٰئِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ

و برای خدا نام های نیکی است خدا را با آن بخوانید و آن ها را که در اسماء خدا تحریف می کنند (و بر غیر او می نهند و شریک برایش قائل می شوند) رها سازید آنان به زودی جزای اعمالی را که انجام می دادند می بینند .

منظور از « اَسْمَاءُ حُسْنَى » ، صفات مختلف پروردگار است که همگی نیک و همگی «حُسنی» است می دانیم خدا عالم است ، قادر است ، رازق است ، عادل است ، جواد است ، کریم است و رحیم و همچنین دارای صفات نیک فراوان دیگری از این قبیل می باشد . «الْحَاد» در اصل از ماده «لَحَد» به معنی حفره ای است که در یک طرف

(۹۸) سوره اعراف

قرار گرفته و به همین جهت ، به حفره ای که در یک جانب قبر قرار داده می شود ، «لَحَد» گفته می شود ، سپس به هر کاری که از حد وسط تمایل به افراط و تفریط پیدا کند «الْحَاد» گفته شده و به شرک و بت پرستی نیز به همین جهت «الْحَاد» اطلاق می گردد . منظور از خواندن خدا به نام های نیک تنها این نیست که این الفاظ را بر زبان جاری کنیم و مثلاً بگوییم یا عالم ، یا قَادِرُ ، یا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ ، بلکه در واقع این است که این صفات را در وجود خودمان به مقدار امکان پیاده کنیم ، پرتوی از علم و دانش او ، شعاعی از قدرت و توانایی او و گوشه ای از رحمت و وسعت اش در ما و جامعه ما پیاده شود و به تعبیر دیگر متصف به اوصاف او و متخلّق به اخلاقیاتش گردیم . تا در پرتو این علم و قدرت و این عدالت و رحمت بتوانیم خویش و اجتماعی را که در آن زندگی

ص: ۷۱

می کنیم از صف دوزخیان خارج سازیم . سپس مردم را از این نکته برحذر می دارد که اسامی خدا را تحریف نکنند و می گوید : « آن ها که اسماء خدا را تحریف کرده اند رها سازید ، آن ها به زودی به جزای اعمال خویش گرفتار خواهند شد » (وَ ذُرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ) .

جزء نهم (۹۹)

منظور از الحاد در اسماء خدا این است که الفاظ و مفاهیم آن را تحریف کنیم ، یا به این گونه که او را به اوصافی توصیف نماییم که شایسته آن نیست ، همانند مسیحیان که قائل به تثلیث و خدایان سه گانه شده اند و یا این که صفات او را بر مخلوقاتش تطبیق نماییم ، همچون بت پرستان که نام بت های خود را از نام خدا مشتق می کردند ، مثلاً به یکی از بت ها « اللات » و به دیگری « العزی » و به دیگری « منات » می گفتند که به ترتیب از « الله » و « العزیز » و « المنان » مشتق شده است و یا همچون مسیحیان که نام خدا را بر عیسی و روح القدس می گذاشتند . و یا این که صفات او را آن چنان تحریف کنند که به « تشبیه » به مخلوقات یا « تعطیل » صفات و مانند آن بیانجامد . و یا تنها به « اسم » قناعت کنند بدون این که این صفات را در خود و جامعه خویش بارور سازند .

(۱۰۰) سوره اعراف

ص: ۷۲

۱۸۱ وَ مِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعدِلُونَ

و از آن ها که آفریدیم گروهی به حق هدایت می کنند و به حق اجرای عدالت می نمایند .

در واقع آن ها دو برنامه ممتاز دارند ، فکرشان و هدفشان و دعوتشان و فرهنگشان حق و به سوی حق است و نیز عملشان و برنامه هایشان و حکومتشان براساس حق و حقیقت می باشد .

شک نیست که « اسمای حُسنی » به معنی « نام های نیک » است و می دانیم که تمام نام های پروردگار مفاهیم نیکی را دربردارد و بنابراین همه اسماء او اسماء حسنی است ، اعم از آن ها که صفات ثبوتیه ذات پاک او است ، مانند عالم و قادر و یا آن ها که صفات سلبيه ذات مقدس او است مانند « قدّوس » و آن ها که صفات فعل است و حکایت از یکی از افعال او می کند مانند خالق ، غفور ، رحمان و رحیم . از سوی دیگر

جزء نهم (۱۰۱)

شک نیست که صفات خدا قابل احصاء و شماره نیست زیرا کمالات او نامتناهی است و برای هر کمالی از کمالات او اسم و صفتی می توان انتخاب کرد . ولی چنان که از احادیث استفاده می شود ، از میان صفات او بعضی دارای اهمیت بیشتری می باشد و شاید « اسماء حسنی » که در آیه بالا آمده است ، اشاره به همین گروه ممتازتر است ، زیرا در روایاتی که از پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه اهل بیت علیهم السلام به ما رسیده کرارا این مطلب دیده می شود که خداوند دارای ۹۹ اسم است که هر کس او را به این

نام‌ها بخواند، دعایش مستجاب و هر که آن‌ها را شماره کند اهل بهشت است. مانند روایتی که در کتاب توحید صدوق از امام صادق از پدرانش از علی نقل شده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّ لِلَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى تِسْعَةً وَتِسْعِينَ إِسْمًا مِائَةً إِلَّا وَاحِدَةً مَنْ أَحْصَاهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ...» (۱) و نیز در کتاب توحید از امام

(۱۰۲) سوره اعراف

علی بن موسی الرضا از پدرانش علی نقل شده که فرمود: «إِنَّ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ تِسْعَةً وَتِسْعِينَ إِسْمًا مَنْ دَعَا اللَّهَ بِهَا اسْتَجَابَ لَهُ وَ مَنْ أَحْصَاهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ» (۲) در کتاب صحیح بخاری و مسلم و ترمذی و کتب دیگر از منابع حدیث اهل تسنن نیز همین مضمون پیرامون اسماء نود و نه گانه خدا و این که هر کس خدا را با آن بخواند، دعای او مستجاب است یا هر کس آن‌ها را احصاء کند، اهل بهشت خواهد بود، نقل شده است (۳) از پاره‌ای از این احادیث استفاده می‌شود که این اسامی نود و نه گانه در قرآن است، مانند روایتی که از ابن عباس نقل شده که می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «لِلَّهِ تِسْعَةٌ وَتِسْعُونَ إِسْمًا مَنْ أَحْصَاهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ وَ هِيَ فِي الْقُرْآنِ» (۴)

جزء نهم (۱۰۳)

و به همین جهت جمعی از دانشمندان کوشش کرده‌اند که این اسامی و صفات را از قرآن مجید استخراج کنند، ولی نام‌هایی که در قرآن مجید برای خدا آمده است بیش از ۹۹

ص: ۷۴

- ۱- «المیزان» و «مجموع البیان» و «نور الثقلین» ذیل آیه.
- ۲- «المیزان» و «مجموع البیان» و «نور الثقلین» ذیل آیه.
- ۳- «المیزان» و «مجموع البیان» و «نور الثقلین» ذیل آیه.
- ۴- «المیزان» و «مجموع البیان» و «نور الثقلین» ذیل آیه.

نام است ، بنابراین ممکن است اسماء حسنی در لابلای آن ها باشد، نه این که در قرآن جز این ۹۹ نام، نام دیگری برای خدا وجود نداشته باشد. در بعضی از روایات این نام های نود و نه گانه آمده است ، (ولی باید توجه داشت، بعضی از این نام ها به شکلی که در این روایت آمده در متن قرآن نیست ، اما مضمون و مفهوم آن در قرآن وجود دارد) و آن روایتی است که در توحید صدوق از امام صادق از پدر و اجدادش از علی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که پس از اشاره به وجود نود و نه نام برای خدا می فرماید : « وَ هِيَ اللَّهُ، الْإِلَهُ، الْوَاحِدُ، الْأَحَدُ، الصَّمَدُ، الْأَوَّلُ، الْآخِرُ السَّمِيعُ، الْبَصِيرُ، الْقَدِيرُ، الْقَادِرُ، الْعَلِيُّ، الْأَعْلَى، الْبَاقِي، الْبَدِيعُ، الْبَارِي ءُ، الْأَكْرَمُ، الْبَاطِنُ، الْحَيُّ، الْحَكِيمُ، الْعَلِيمُ الْحَلِيمُ، الْحَفِيفُ، الْمُحِقُّ، الْحَسِيبُ، الْحَمِيدُ، الْحَنُفِيُّ، الرَّبُّ، الرَّحْمَانُ، الرَّحِيمُ،

(۱۰۴) سوره اعراف

الذَّارِعُ، الرَّازِقُ، الرَّقِيبُ، الرَّؤُفُ، الرَّائِي، السَّلَامُ، الْمُؤْمِنُ، الْمُهَيَّمِنُ، الْعَزِيزُ، الْجَبَّارُ، الْمُتَكَبِّرُ، السَّيِّدُ، السُّبُوْحُ، الشَّهِيدُ، الصِّدِّيقُ، الصِّبْغَانُ، الظَّاهِرُ، الْعَدْلُ، الْعَفْوُ، الْعَفْوَرُ، الْعَنِي، الْعِيَاثُ، الْفَاطِرُ، الْفَرْدُ، الْفَتَّاحُ، الْفَالِقُ، الْقَسْدِيمُ، الْمَلِكُ، الْقُدُّوسُ، الْقَوِيُّ، الْقَرِيبُ، الْقَيُّومُ، الْقَابِضُ، الْبَاسِطُ، قَاضِي الْحَاجَاتِ، الْمَجِيدُ، الْمَوْلَى، الْمَنَّانُ، الْمُحِيطُ، الْمُبِينُ، الْمُغِيثُ، الْمُصَوِّرُ، الْكَرِيمُ، الْكَبِيرُ، الْكَافِي، كَاشِفُ الضُّرِّ، الْوَتْرُ، النُّورُ، الْوَهَّابُ، النَّاصِرُ، الْوَاسِعُ، الْوَدُودُ، الْهَادِي، الْوَفِيُّ، الْوَكِيلُ، الْوَارِثُ، الْبَرُّ، الْبَاعِثُ، التَّوَابُ، الْجَلِيلُ، الْجَوَادُ، الْخَبِيرُ، الْخَالِقُ، خَيْرُ النَّاصِرِينَ، الدَّيَّانُ، الشُّكُورُ، الْعَظِيمُ اللَّطِيفُ، الشَّافِي. (۱)

ص: ۷۵

ولی آن چه در این جا بیشتر اهمیت دارد و باید مخصوصا به آن توجه داشته باشیم این است که «منظور از خواندن خدا به این نام ها و

جزء نهم (۱۰۵)

یا احصاء و شمارش اسماء حسناى پروردگار، این نیست که هر کس این ۹۹ اسم را بر زبان جاری کند و بدون توجه به محتوا و مفاهیم آن ها تنها الفاظی بگوید سعادت مند خواهد بود و یا دعایش به اجابت می رسد ، بلکه هدف این است که به این اسماء و صفات ایمان داشته باشد و پس از آن بکوشد در وجود خود پرتوی از مفاهیم آن ها یعنی از مفهوم عالم و قادر و رحمان و رحیم و حلیم و غفور و قوی و قیوم و غنی و رازق و امثال آن را در وجود خود منعکس سازد»، مسلما چنین کسی هم بهشتی خواهد بود و هم دعایش مستجاب و به هر خیر و نیکی نایل می گردد . ضمنا از آن چه گفتیم روشن می شود که اگر در پاره ای از روایات و دعاها اسامی دیگری برای خدا غیر از این اسماء ذکر شده و حتی شماره نام های خدا در بعضی از دعاها به یک هزار رسیده هیچ گونه منافاتی با آن چه گفتیم ندارد ، زیرا اسماء خدا حد و حصر و انتهایی ندارد و مانند کمالات ذات بی انتهایش نامحدود است. هر چند پاره ای از این صفات و اسماء

(۱۰۶) سوره اعراف

امتیازی دارد . و نیز اگر در بعضی از روایات مانند روایتی که در اصول کافی از امام صادق در تفسیر این آیه نقل شده می خوانیم فرمود :

ص: ۷۶

« نَحْنُ وَاللَّهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى : به خدا سوگند ما اسماء حسناى خدا هستيم » (۱) اشاره به آن است که پرتو نیرومندی از آن صفات الهی در وجود ما منعکس شده و شناخت ما به شناخت ذات پاکش کمک می کند. و یا اگر در بعضی دیگر از احادیث آمده است که همه اسماء حسنی در « توحید خالص » خلاصه می شود ، نیز به خاطر آن است که همه صفات او به ذات پاک یکتایش برمی گردد . فخر رازی در تفسیرش به مطلبی اشاره می کند که از جهتی قابل ملاحظه است و آن این که تمام صفات پروردگار به دو حقیقت بازگشت می کند ، یا به « بی نیازی ذاتش از همه چیز » و یا « نیازمندی دیگران به ذات پاک او » . (۲)

اسم اعظم خدا

جزء نهم (۱۰۷)

پیرامون « اسم اعظم » روایات گوناگونی وارد شده و از آن ها چنین استفاده می شود که هر کس از این اسم باخبر باشد ، نه فقط دعایش مستجاب است ، بلکه با استفاده از آن می تواند به فرمان خدا در جهان طبیعت تصرف کند و کارهای مهمی انجام دهد . در این که « اسم اعظم » کدام یک از اسماء خدا است ، بسیاری از دانشمندان اسلامی بحث کرده اند و غالباً بحث ها بر محور این دور می زند که از میان نام های خدا نامی را بیابند که این خاصیت عجیب و بزرگ را داشته باشد.

ولی ما فکر می کنیم آن چه بیشتر باید از آن جستجو کرد ، این است

ص: ۷۷

۱- « نُورُ الثَّقَلَيْنِ » ، جلد ۲ ، صفحه ۱۰۳ .

۲- « تفسیر فخر رازی » ، جلد ۱۵ ، صفحه ۶۶ .

که نام و صفاتی را بیابیم که با پیاده کردن مفهوم آن در وجود خودمان آن چنان تکامل روحی بیابیم که آن آثار بر آن مرتب گردد. به تعبیر دیگر مسأله مهم تخلق به این صفات و واجد شدن این مفاهیم و متصف شدن به این اوصاف است و گرنه یک شخص آلوده و پست با دانستن یک کلمه چگونه ممکن است، مُسْتَجَابُ الدَّعْوَةِ و مانند آن شود. اگر می خوانیم که پیامبران و پیشوایان بزرگ از اسم اعظم آگاه بودند، مفهومش این است که حقیقت این اسم بزرگ خدا را در وجود خودشان پیاده کرده بودند و در پرتو این حالت خداوند چنان مقام والایی به آن ها داده بود.

(۱۰۸) سوره اعراف

گروه رستگاران

در آیه فوق خواندیم که گروهی از بنندگان خدا به سوی حق دعوت می کنند و به آن حکم می نمایند. در این که منظور از این گروه چه اشخاصی هستند تعبیرات مختلفی در روایاتی که در منابع حدیث اسلامی آمده است دیده می شود، از جمله در حدیثی از امیر مؤمنان نقل شده که فرمود: «منظور امت محمد صلی الله علیه و آله است» (۱). یعنی پیروان راستین این پیامبر و آن هایی که از هر گونه تحریف و تغییر و بدعت و انحراف از اصول و تعلیمات آن حضرت برکنار ماندند. به همین جهت

ص: ۷۸

در حدیث دیگری از آن حضرت نقل شده که فرمود: « وَالَّذِي

جزء نهم (۱۰۹)

نَفْسِي بِيَدِهِ لَتَفَرَّقَنَّ هَذِهِ الْأُمَّةَ عَلَى ثَلَاثِهِ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً كُلُّهَا فِي النَّارِ إِلَّا فِرْقَةً " وَ مِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ " وَ هَذِهِ الَّتِي تَنْجُو مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ : سوگند به آن کس که جانم به دست او است امت به هفتاد و سه فرقه تقسیم می شوند که همه در دوزخند جز یک گروه که خداوند در آیه وَ مِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً ... به آن ها اشاره کرده است ، تنها آن ها اهل نجاتند « (۱)

ممکن است عدد ۷۳ فرقه عدد تکثیر باشد و اشاره به گروه های مختلفی است که در طول تاریخ اسلام با عقاید عجیب و غریب روی کار آمدند و خوشبختانه غالب آن ها منقرض شده اند و امروز تنها نامی از آن ها در کتب « تاریخ عقاید » به چشم می خورد . در حدیث دیگری که در منابع اهل تسنن از علی نقل شده می خوانیم که علی ضمن اشاره به گروه های مختلفی که در آینده در امت اسلامی پیدا می شوند ، فرمود : « گروهی که اهل نجاتند من و شیعیان و پیروان مکتب من هستند « (۲).

(۱۱۰) سوره اعراف

در روایات دیگری نیز آمده است که منظور از آیه فوق ائمه اهل بیت علیهم السلام است . (۳) روشن است که روایات فوق همگی یک واقعیت را تعقیب می کنند و بیان مصداق های مختلف از این

ص: ۷۹

۱- « نُورُ الثَّقَلَيْنِ » ، جلد ۲ ، صفحه ۱۰۵ .

۲- « تفسیر برهان » ، جلد ۲ ، صفحه ۵۳ .

۳- « نُورُ الثَّقَلَيْنِ » ، جلد ۲ ، صفحه ۱۰۴ و ۱۰۵ .

واقعیت اند و آن این که آیه اشاره به گروهی است که دعوتشان به سوی حق و عمل و حکومت و برنامه هایشان حق است و در مسیر اسلام راستین گام برمی دارند، منتها بعضی در رأس این گروه قرار دارند و بعضی در مراحل دیگرند، جالب توجه این که باتمام اختلافاتی که از نظر مراحل علمی و نژاد و زبان و مانند آن دارند، یک امت و یک گروه بیش نیستند، زیرا قرآن از آن ها به « اُمَّت » (نه اُمَم) تعبیر کرده است .

مجازات استدراج

۱۸۲ وَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ

جزء نهم (۱۱۱)

و آن ها که آیات ما را تکذیب کردند تدریجا از آن راه که نمی دانند گرفتار مجازاتشان خواهیم کرد .

در تعقیب بحثی که در آیات گذشته پیرامون حال گروه دوزخیان بود ، در این دو آیه یکی از مجازات های الهی را که به صورت یک سنت درباره بسیاری از گناهکاران سرکش اجرا می شود، بیان شده و آن همان چیزی است که به « عذاب اِسْتِدْرَاج » از آن تعبیر می شود . استدراج در دو مورد از قرآن مجید آمده است یکی در این آیه و دیگر آیه ۴۴ سوره «قلم» و هر دو مورد درباره انکارکنندگان آیات الهی است. به طوری که اهل لغت گفته اند استدراج دو معنی دارد ، یکی این که چیزی را تدریجا بگیرند (زیرا اصل این ماده از «دَرَجَه» گرفته شده که به معنی « پله » است ، همان گونه که انسان در صعود و نزول از طبقات پایین عمارت به بالا ، یا به عکس ، از پله ها استفاده می کند، همچنین

ص: ۸۰

هرگاه چیزی را تدریجا و مرحله به مرحله بگیرند یا گرفتار سازند به این عمل استدراج گفته می شود).

(۱۱۲) سوره اعراف

معنی دیگر « استدراج » پیچیدن است ، همان گونه که یک طومار را به هم می پیچند (این دو معنی را راغب در کتاب مفردات نیز آورده است) ولی بادقت روشن می شود که هر دو به یک مفهوم کلی و جامع یعنی « انجام تدریجی » باز می گردند .

در مورد « مجازات استدراجی » که در آیه فوق به آن اشاره شده و از آیات دیگر قرآن و احادیث استفاده می شود چنین است که خداوند گناهکاران و طغیانگران جسور و زورمند را طبق یک سنت ، فوراً گرفتار مجازات نمی کند ، بلکه درهای نعمت ها را به روی آن ها می گشاید ، هر چه بیشتر در مسیر طغیان گام برمی دارند ، نعمت خود را بیشتر می کند و این از دو حال خارج نیست ، یا این نعمت ها باعث تئبه و بیداریشان می شود ، که در این حال برنامه « هدایت الهی » عملی شده و یا این که بر غرور و بی خبریشان می افزاید در این صورت مجازاتشان به هنگام رسیدن به آخرین مرحله ، دردناک تر است ، زیرا به هنگامی که غرق انواع ناز و نعمت ها می شوند خداوند همه را از آن ها می گیرد و طومار زندگانی آن ها را درهم می پیچد و این گونه مجازات بسیار سخت تر است .

جزء نهم (۱۱۳)

البته این معنی با تمام خصوصیاتش در کلمه استدراج به تنهایی نیفتاده ، بلکه با توجه به قید « مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ » این معنی استفاده می شود . به هر حال این آیه به همه گناهکاران هشدار می دهد که تأخیر کیفر الهی را دلیل بر پاکی و درستی خود و یا ضعف و ناتوانی

ص: ۸۱

پروردگار، نگیرند و ناز و نعمت هایی را که در آن غرقند، نشانه تقربشان به خدا ندانند، چه بسا این پیروزی ها و نعمت هایی که به آن ها می رسد مقدمه مجازات استدراجی پروردگار باشد، خدا آن ها را غرق نعمت می کند و به آن ها مهلت می دهد و بالا و بالاتر می برد، اما سرانجام چنان بر زمین می کوبد که اثری از آنها باقی نماند و تمام هستی و تاریخشان را درهم می پیچد.

امیر مؤمنان علی در نهج البلاغه می فرماید: « إِنَّهُ مَنْ وَسَّعَ عَلَيْهِ فِي ذَاتِ يَدِهِ فَلَمْ يَرَهُ ذَلِكَ اسْتِدْرَاجًا فَقَدْ آمَنَ مَخُوفًا: کسی

(۱۱۴) سوره اعراف

که خداوند به مواهب و امکاناتش وسعت بخشد و آن را مجازات استدراجی نداند، از نشانه خطر غافل مانده است. (۱) امام صادق می فرماید: « كَمْ مِنْ مَغْرُورٍ بِمَا قَدْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ كَمْ مِنْ مُسْتَدْرَجٍ يَسْتُرُ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ كَمْ مِنْ مَفْتُونٍ بِنَاءِ النَّاسِ عَلَيْهِ: چه بسیارند کسانی که بر اثر نعمت های پروردگار مغرور می شوند و چه بسیارند گنهکارانی که خداوند بر گناهشان پرده افکنده ولی با ادامه گناه به سوی مجازات پیش می روند و چه بسیارند کسانی که از ثناخوانی مردم فریب می خورند. (۲) و نیز از همان امام، در تفسیر آیه فوق چنین نقل شده که فرمود: « هُوَ الْعَبِيدُ يُذْنِبُ الذَّنْبَ فَتَجِدُ لَهُ النِّعْمَةَ مَعَهُ تُلْهِيهِ تِلْكَ النِّعْمَةُ عَنِ الْإِسْتِغْفَارِ عَنْ ذَلِكَ الذَّنْبِ: منظور از این آیه بنده گنهکاری است که پس از انجام گناه، خداوند او را مشمول نعمتی قرار

جزء نهم (۱۱۵)

ص: ۸۲

۱- « نُورُ الثَّقَلَيْنِ » ، جلد ۲ ، صفحه ۱۰۶ .

۲- « نُورُ الثَّقَلَيْنِ » ، جلد ۲ ، صفحه ۱۰۶ .

می دهد ولی او نعمت را به حساب خوبی خودش گذاشته و از استغفار در برابر گناه غافلش می سازد « (۱) و نیز از همان امام در کتاب کافی چنین نقل شده: « إِنَّ اللَّهَ إِذَا أَرَادَ بِعَبْدٍ خَيْرًا فَادْنَبَ ذَنْبًا أَتْبَعَهُ بِنِعْمِهِ وَيَذْكُرُهُ الْإِسْتِغْفَارَ وَإِذَا أَرَادَ بِعَبْدٍ شَرًّا فَادْنَبَ ذَنْبًا أَتْبَعَهُ بِنِعْمِهِ لِئِنْسِيَهُ الْإِسْتِغْفَارَ وَيَتِمَادِي بِهَا وَهُوَ قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ ، بِالنِّعَمِ عِنْدَ الْمَعَاصِي : موقعی که خداوند خیر بنده ای را بخواهد به هنگامی که گناهی انجام می دهد او را گوشمالی می دهد تا به یاد توبه بیفتد و هنگامی که شر بنده ای را (به اثر اعمالش) بخواهد موقعی که گناهی می کند نعمتی به او می بخشد تا استغفار را فراموش نماید و به آن ادامه دهد ، این همان است که خداوند عز و جل فرموده : " سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ " یعنی از طریق نعمت ها به هنگام معصیت آن ها را تدریجا از راهی که نمی دانند گرفتار می سازیم .» (۲)

(۱۱۶) سوره اعراف

۱۸۳ وَ أُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ

و به آن ها مهلت می دهیم (تا مجازاتشان دردناک تر باشد) زیرا طرح و نقشه من قوی (و حساب شده) است (و هیچ کس را قدرت فرار از آن نیست) .

« کَیْدٌ » با « مَکْرٌ » از نظر معنی همسان است . « مَکْرٌ » در اصل لغت

ص: ۸۳

۱- « نُورُ الثَّقَلَيْنِ » ، جلد ۲ ، صفحه ۱۰۶ .

۲- « تفسیر برهان » ، جلد ۲ ، صفحه ۵۳ .

به معنی چاره جویی و جلوگیری کردن کسی از رسیدن به مقصود او است و معنی « نقشه های مودیانہ » که در مفهوم فارسی امروز آن استفاده می شود در مفهوم عربی آن نیست .

«متین» به معنی قوی و شدید است و اصل آن از « مَتْن » گرفته شده که به معنای عضله محکمی است که در پشت قرار دارد . زیرا شتاب و عجله مال کسانی است که قدرت کافی ندارند و می ترسند

جزء نهم (۱۱۷)

فرصت از دستشان برود « ولی نقشه خدا و مجازاتهایش آن چنان قوی و حساب شده است که هیچ کس را قدرت فرار از آن نیست » .

۱۸۴ أَوْ لَمْ يَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِهِمْ مِنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ

آیا آن هافکر نکردند که همنشینشان (پیامبر) هیچ گونه آثاری از جنون ندارد (پس چگونه چنین نسبت ناروایی به او می دهند) او فقط بیم دهنده آشکاری است (که مردم را متوجه مسؤولیت هایشان می سازد) .

« جِنَّة » همان گونه که بزرگان اهل لغت گفته اند به معنی جنون است و ریشه اصلی آن به معنی پوشش و حایل آمده گویا به هنگام جنون پوششی به روی عقل می افتد . اشاره به این که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله شخص ناشناخته ای در میان آن ها نبود و به تعبیر خودشان « صاحب » یعنی دوست و همنشینشان محسوب می شد ، بیش از چهل سال در میان آن ها رفت و آمد داشته و همواره فکر و تدبیرش را دیده اند و آثار نبوغ را در وی مشاهده کرده اند ، کسی که قبل از این دعوت ، از عقلای بزرگ

آن جامعه محسوب می شد ، چگونه یک بار چنین وصله ای را به وی چسبانند ، آیا بهتر نبود به جای چنین نسبت ناروایی در این فکر فرو روند که ممکن است دعوت او حق باشد و مأموریتی از طرف پروردگار یافته باشد ؟

(۱۱۸) سوره اعراف

۱۸۵ أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ وَأَنْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَدِ اقْتَرَبَ أَجَلُهُمْ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ

آیا آن ها در حکومت و نظام آسمان ها و زمین و آن چه خدا آفریده است (از روی دقت و عبرت) نظر نیفکندند ؟ (و آیا در این نیز اندیشه نکردند که) شاید پایان زندگی آن ها نزدیک شده باشد (اگر به این کتاب آسمانی روشن ایمان نیاورند) به کدام سخن بعد از آن ایمان خواهند آورد ؟

« مَلَكُوت » در اصل از ریشه « مُلْك » به معنی حکومت و مالکیت

جزء نهم (۱۱۹)

است و اضافه « واو » و « ت » به آن برای تأکید و مبالغه می باشد و معمولاً به حکومت مطلقه خداوند بر سراسر عالم هستی گفته می شود . نظر افکندن در نظام شگرف این عالم هستی که پهنه ملک و حکومت خدا است ، هم نیروی خداپرستی و ایمان به حق را تقویت می کند و هم روشنگر وجود یک هدف مهم در این عالم بزرگ و منظم است و در هر دو صورت ، انسان را به جستجوی نماینده خدا و رحمتی که بتواند هدف آفرینش را پیاده کند می فرستد . سپس برای این که آن ها را از خواب غفلت بیدار سازد می فرماید : « آیا در این موضوع نیز اندیشه

ص: ۸۵

نکردند که ممکن است پایان زندگی آن‌ها نزدیک شده باشد، اگر امروز ایمان نیاورند و دعوت این پیامبر را نپذیرند و قرآنی را که بر او نازل شده است با این همه نشانه‌های روشن قبول نکنند، به کدام سخن بعد از آن ایمان خواهند آورد؟» (وَ أَنْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَدْ أَقْتَرَبَ أَجَلُهُمْ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ). یعنی اولاً چنان نیست که عمر آن‌ها جاودانی باشد، فرصت‌ها به سرعت درگذرند و هیچ کس نمی‌داند فردا زنده خواهد بود یا نه، پس با این حال امروز و فردا کردن و مسائل را پشت گوش انداختن هرگز کار عاقلانه‌ای نیست. ثانیاً اگر آن‌ها به این قرآن با این همه نشانه‌های روشنی که در آن از خداست ایمان نیاورند آیا در انتظار کتابی از این برتر و بالاترند؟ آیا ممکن است به گفتار و سخن و دعوت دیگر ایمان بیاورند.

(۱۲۰) سوره‌اعراف

همان‌طور که مشاهده می‌کنیم آیات فوق تمام راه‌های فرار را به روی مشرکان می‌بندد، از یک طرف آن‌ها را متوجه سابقه عقل و درایت پیامبر صلی الله علیه و آله می‌کند تا به اتهام جنون از شنیدن دعوتش فرار نکنند، از سوی دیگر متوجه نظام آفرینش و آفریدگار و هدف خلقت می‌سازد تا بدانند بیهوده آفریده نشده‌اند و از سوی سوم متوجه زودگذرا بودن زندگی می‌کند تا امروز و فردا نکنند و از سوی چهارم می‌گوید: اگر به کتابی به این روشنی ایمان نیاورند، در آینده به هیچ چیزی ایمان نخواهند آورد، زیرا از این بالاتر تصور نمی‌شود.

۱۹۴ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَلُكُمْ

جزء نهم (۱۲۱)

فَادْعُوهُمْ فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ

ص: ۸۶

آن هایی را که غیر از خدا می خوانید (و پرستش می کنید) بندگان هم چون خود شما هستند ، آن ها را بخوانید و اگر راست می گوئید باید به شما پاسخ دهند (و تقاضایتان را برآورند) .

دقت در مضمون این آیه و آیه بعد نشان می دهد که با چهار دلیل ، منطق بت پرستان ابطال گردیده و سرّ این که قرآن با استدلال های مختلف ، پیرامون این مسأله بحث می کند و هر زمان برهانی تازه ارائه می دهد این است که « شرک » بدترین دشمن ایمان و سعادت فرد و جامعه است و چون ریشه ها و شاخه های گوناگون در افکار بشر دارد و هر زمان به شکل تازه ای ظهور می کند و جوامع انسانی را مورد تهدید قرار می دهد لذا قرآن از هر فرصتی برای قطع این ریشه خبیث و شاخه هایش استفاده می کند . نخست می گوید: (إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادًا أَمْثَلُكُمْ) . بنابراین معنی ندارد که انسان در مقابل چیزی که مثل خود او است ، به سجده بیفتد و دست نیاز به سوی او دراز کند و مقدرات و سرنوشتش را در دست او بداند . به تعبیر دیگر مفهوم آیه این است که اگر دقت کنید می بینید ، آن ها هم جسم دارند و اسیر زنجیر مکان و زمان هستند و محکوم قوانین طبیعتند و هم محدود از نظر عمر و زندگی و توانایی های دیگر ، خلاصه هیچ امتیازی بر شما ندارند ، تنها با خیال و وهم امتیازی برای آن ها ساخته اید .

(۱۲۲) سوره اعراف

در این که چرا در این آیه به معبودهای بت پرستان « عباد » که جمع « عبد » به معنی بنده است اطلاق شده در حالی که « عبد » را به « موجود

زنده» می گویند، تفسیرهای متعددی وجود دارد. نخست این که ممکن است اشاره به معبودهای انسانی، همچون مسیح برای مسیحیان و فرشتگان برای بت پرستان عرب و امثال آن بوده است. دیگر این که ممکن است روی توهمی که آن ها پیرامون بت ها داشتند با آن ها سخن گفته باشد که اگر فرضاً آن ها دارای عقل و شعوری هم باشند، موجودی برتر از شما نخواهند بود. سوم این که «عبد» در لغت گاهی به معنی

جزء نهم (۱۲۳)

موجودی که تحت تسلط و فرمان دیگری است و در برابر آن خاضع است، هر چند عقل و شعور نداشته باشد، نیز گفته شده، از جمله به جاده ای که مرتباً از آن رفت و آمد می کنند «مُعَبَّد» گفته شده است. سپس اضافه می کند اگر فکر می کنید آن ها قدرت و شعوری دارند «آن ها را بخوانید ببینید آیا شما را جواب می دهند اگر راست می گوید» (فَادْعُوهُمْ فَلْيَسِّرْ تَجِيبُوا لَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ). و این دومین دلیلی است که برای ابطال منطق آن ها بیان شده و آن این که سکوت مرگبارشان نشانه بی عرضگی آن ها و عدم قدرتشان بر هر چیز است.

۱۹۵ اَلْهَمَّ اَرْجُلُ يَمْشُونَ بِهَا اَمْ لَهُمْ اَيْدٍ يَبْطِشُونَ بِهَا اَمْ لَهُمْ اَعْيُنٌ يُبْصِرُونَ بِهَا اَمْ لَهُمْ اُذُنٌ يَسْمَعُونَ بِهَا قُلِ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ كِيدُوا فَلَا تُنظَرُونَ

آیا (آن ها لااقل همانند خود شما) پاهایی دارند که با آن راه بروند؟ یا دست هایی دارند که با آن چیزی را بگیرند (و کاری انجام دهند)؟ یا چشمانی دارند که با آن ببینند؟ یا

(۱۲۴) سوره اعراف

گوش هایی دارند که با آن بشنوند؟(نه، هرگز، هیچ کدام)

ص: ۸۸

بگو (اکنون که چنین است) این بت‌هایی را که شریک خدا قرار داده‌اید (بر ضد من) بخوانید و برای من نقشه بکشید و لحظه‌ای مهلت ندهید (تا بدانید کاری از آن‌ها ساخته نیست).

«يَبْطِشُونَ» از ماده «بَطَش» به معنی گرفتن با قدرت و صولت و شدت است.

به این ترتیب آن‌ها به قدری ضعیفند، که حتی برای جابجا شدن نیاز به کمک شما دارند و برای دفاع از موجودیت خود، نیازمند به حمایت هستند، نه چشم‌بینا، نه گوش‌شنوا و نه هیچ احساس دیگری در آن‌ها وجود ندارد. سرانجام در پایان آیه ضمن تعبیر دیگری که در حکم چهارمین استدلال است می‌گوید: (قُلِ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ كِيدُوا فَلَا تُنظِرُونَ). یعنی اگر من دروغ می‌گویم و آن‌ها مقربان خدا هستند و من به حریم احترامشان جسارت کرده‌ام، پس چرا آن‌ها مرا غضب نمی‌کنند و نیروی آن‌ها و شما کمترین تأثیری در وضع من ندارند، بنابراین بدانید این‌ها موجودات غیر مؤثری هستند که توهّمات شما به آن‌ها نیرو بخشیده.

۱۹۶ إِنَّ وَلِيَّيَ اللَّهُ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ

جزء نهم (۱۲۵)

(اما) ولی و سرپرست من خدایی است که این کتاب را نازل کرده است و او سرپرست همه صالحان است.

۱۹۷ وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ نَصْرَكُمْ وَلَا أَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ

و کسانی را که شما جز او می‌خوانید نمی‌توانند یاریتان

ص: ۸۹

کنند و نه (حتی) خودشان را یاری دهند.

۱۹۸ وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَىٰ لَا يَسْمَعُوا وَتَرِيَهُمْ لِنُظُرُونَ إِلَيْكَ وَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ

و اگر از آن ها هدایت بخواهید سخنانتان را نمی شنوند و آن هارامی بینی (که باچشم های مصنوعیشان) به تونگاه می کنند اما در حقیقت نمی بینند .

(۱۲۶) سوره اعراف

مضمون دو آیه اخیر در آیات گذشته نیز آمده بود و این تکرار به خاطر تأکید هر چه بیشتر روی مسأله مبارزه با بت پرستی و ریشه کن کردن نفوذ آن در روح و فکر مشرکان از طریق تلقین مکرر است.

۱۹۹ خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ

با آن ها مدارا کن و عذرشان را بپذیر و به نیکی ها دعوت نما و از جاهلان روی بگردان (و با آن ها ستیزه مکن) .

۲۰۰ وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ

و هرگاه وسوسه ای از شیطان به تو رسد به خدا پناه بر ، که او شنونده و دانا است.

« عَفْوٌ » گاهی به معنی مقدار اضافی چیزی آمده و گاهی به معنی حدّ وسط و میانه و گاه به معنی قبول عذر خطاکار و بخشیدن او و گاه به معنی آسان گرفتن کارها . قرائن آیات نشان می دهد که آیه فوق ارتباط با مسائل مالی و گرفتن مقدار اضافی از اموال مردم که

جزء نهم (۱۲۷)

بعضی از مفسران گفته اند ندارد ، بلکه مفهوم مناسب ، همان

« آسان گرفتن » و « گذشت » و « انتخاب حدّ وسط و میانه » است (۱)

« يَتَزَعَّنَكَ » از ماده نَزَغ به معنی ورود در کاری ، به قصد افساد و یا تحریک بر آن است . آیه مورد بحث اشاره به سه قسمت از وظایف رهبران و مبلغان به صورت خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله شده ، در آغاز می گوید: «در طرز رفتار با مردم سختگیر مباش و با آن همدارا کن، عذرشان را بپذیر و بیش از آن چه قدرت دارند از آن ها مخواه » (خُذِ الْعَفْوَ) . بدیهی است اگر رهبر و مبلغ ، شخص سختگیری باشد به زودی جمعیت از اطراف او پراکنده می شوند و نفوذ خود را در قلوب از دست خواهد داد، همان طور که قرآن مجید می گوید : « وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ : اگر سختگیر و بداخلاق و سنگدل بودی به طور مسلم از گرد تو پراکنده می شدند » (۲) سپس دومین دستور را به

(۱۲۸) سوره اعراف

این صورت می دهد : « مردم را به کارهای نیک و آن چه را عقل و خرد، شایسته می شناسد و خداوند آن را نیک معرفی کرده ، دستور ده » (وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ) . اشاره به این که ترک سختگیری مفهومی مجامله کاری نیست ، بلکه باید رهبران و مبلغان همه حقایق را بگویند و مردم را به سوی حق دعوت کنند و چیزی را فروگذار نمایند . در مرحله سوم دستور به تحمل و بردباری در برابر جاهلان داده می گوید: « از

ص: ۹۱

۱- برای توضیح بیشتر درباره معنی « عفو » به جلد ۲ تفسیر نمونه صفحه ۸۰ مراجعه شود .

۲- ۱۵۹ / آل عمران .

جاهلان روی بگردان و با آن ها ستیزه مکن « (وَ اَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ). رهبران و مبلغان در مسیر خود با افراد متعصب ، لجوج ، جاهل و بی خبر و افرادی که سطح فکر و اخلاق آن ها بسیار پایین است ، روبرو می شوند، از آن هادشنام می شنوند، هدف تهمتشان قرار می گیرند ، سنگ در راهشان می افکنند . راه پیروزی بر این مشکل گلاویز شدن با جاهلان نیست ، بلکه بهترین راه تحمل و حوصله ، نادیده گرفتن و

جزء نهم (۱۲۹)

نشینده گرفتن این گونه کارها است و تجربه نشان می دهد برای بیدارساختن جاهلان و خاموش کردن آتش خشم و حسد و تعصبشان، این بهترین راه است . در آیه دوم دستور دیگری می دهد که در حقیقت چهارمین وظیفه رهبران و مبلغان را تشکیل می دهد و آن این که بر سر راه آن ها همواره وسوسه های شیطانی در شکل مقام ، مال ، شهوت و امثال این ها خودنمایی می کند و شیطان و شیطان صفتان می کوشند آن هارا از طریق این وسوسه ها از مسیرشان منحرف سازند و از هدفشان بازدارند .

جامع ترین آیه اخلاقی در قرآن

از امام صادق چنین نقل شده که در قرآن مجید ، آیه ای جامع تر در مسائل اخلاقی از آیه فوق (آیه نخست) نیست (۱). بعضی از دانشمندان در تفسیر این حدیث ، چنین گفته اند ، که از اصول فضایل اخلاقی بر طبق اصول قوای انسانی که « عقل » و « غضب » و « شهوت »

ص: ۹۲

۱- « مجمع البیان » ، ذیل آیه .

است در سه قسمت خلاصه می شود. فضای عقلی که نامش « حکمت » است و در جمله وَأُمْرٌ بِالْعُرْفِ (به نیکی ها و شایستگی ها دستور ده) خلاصه شده. و فضایل نفسی در برابر طغیان و شهوت که نامش « عفت » است و در خُذِ الْعُقُوبَةَ خلاصه گردیده. و تسلط بر نفس در برابر قُوّه غضبیه که نامش « شجاعت » است، در (وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ) منعکس گردیده است. حدیث فوق را خواه به صورتی که مفسران گفته اند و در بالا اشاره شد تفسیر کنیم و خواه به صورت شرایط رهبر که ما عنوان کردیم، تفسیر شود، این واقعیت را بیان می کند که جمله های کوتاه و فشرده آیه فوق متضمن یک برنامه جامع و وسیع و کلی در زمینه های اخلاقی و اجتماعی است، به طوری که می توان همه برنامه های مثبت و سازنده و فضایل انسانی را در آن پیدا کرد و به گفته بعضی از مفسران، اعجاز قرآن در شکل « فشرده گویی » آمیخته با وسعت و عمق معنی، در آیه فوق کاملاً منعکس است.

(۱۳۰) سوره اعراف

توجه به این

جزء نهم (۱۳۱)

نکته نیز لازم است که مخاطب در آیه گرچه شخص پیامبر صلی الله علیه و آله است ولی همه امت و تمامی رهبران و مبلغان را شامل می شود. و نیز توجه به این نکته لازم است که در آیات فوق، هیچ مطلبی که مخالف مقام عصمت بوده باشد وجود ندارد، زیرا پیامبران و معصومان هم در برابر وسوسه های شیطان باید خود را به خدا بسپارند و هیچ کس از لطف و حمایت خدا در برابر وساوس شیاطین و نفس بی نیاز نیست، حتی معصومان. در بعضی از روایات نقل شده هنگامی که نخستین آیه فوق نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله از جبرئیل درباره آن توضیح خواست (که چگونه

ص: ۹۳

با مردم مدارا و ترک سختگیری کند (جبرئیل گفت: نمی دانم باید از آن که می داند سؤال کنم ، سپس بار دیگر بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد و گفت : « يَا مُحَمَّدُ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكَ أَنْ تَعْفُوا عَمَّنْ ظَلَمَكَ وَ تُعْطَى مِنْ حَرَمِكَ وَ تَصِلُ مَنْ قَطَعَكَ : ای محمد ! خداوند به تو دستور می دهد از آن ها که به تو ستم کرده اند (به هنگامی که قدرت پیدا کردی انتقام نگیری و) گذشت نمایی و به آن ها که تو را محروم ساخته اند، عطا کنی و به آن ها که از تو بریده اند پیوند برقرار سازی » (۱)

(۱۳۲) سوره اعراف

وسوسه های شیطان

۲۰۱ إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ

پرهیزکاران هنگامی که گرفتار وسوسه های شیطان شوند به یاد (خدا و پاداش و کیفر او) می افتند (در پرتو یاد او راه حق را می بینند و) بینامی گردند.

« طَائِفٌ » به معنی « طواف کننده » است ، گویا وسوسه های شیطانی همچون طواف کننده ای پیرامون فکر و روح انسان پیوسته گردش می کنند تا راهی برای نفوذ بیابند ، اگر انسان در این هنگام به یاد خدا و عواقب شوم گناه بیفتد ، آن ها را از خود دور ساخته و رهایی می یابد و گرنه سرانجام در برابر وسوسه ها تسلیم می گردد .

جزء نهم (۱۳۳)

اصولاً هر کس در هر مرحله ای از ایمان و در هر سن و سال گهگاه

ص: ۹۴

گرفتار و سوسه های شیطانی می گردد و گاه در خود احساس می کند که نیروی محرک شدیدی در درون جانش آشکار شده و او را به سوی گناه دعوت می کند، این وسوسه ها و تحریک ها، مسلماً در سنین جوانی بیشتر است، در محیط های آلوده، همچون محیط های امروز که مراکز فساد در آن فراوان و آزادی نه به معنی حقیقی بلکه به شکل بی بند و باری همه جا را فراگرفته و دستگاه های تبلیغاتی غالباً در خدمت شیطان و وسوسه های شیطانی هستند، فزونتر می باشد، تنها راه نجات از آلودگی در چنین شرایطی، نخست فراهم ساختن سرمایه « تقوی » است که در آیه مورد بحث به آن اشاره شده و سپس « مراقبت » و سرانجام توجه به خویشتن و پناه بردن به خدا، یاد الطاف و نعمت های او و مجازات های دردناک خطاکاران است. در روایات کرارا به اثر عمیق ذکر خدا در کنار زدن وسوسه های شیطان اشاره شده است. حتی افراد بسیار باایمان و دانشمند و با شخصیت همیشه احساس خطر در مقابل وسوسه های شیطانی می کردند و از طریق مراقبت که در علم اخلاق بحث مشروحی دارد با آن می جنگیدند.

(۱۳۴) سوره اعراف

اصولاً وسوسه های نفس و شیطان همانند میکرب های بیماری زا است، که در همه وجود دارند، ولی به دنبال بنیه های ضعیف و جسم های ناتوان می گردند، تا در آن جا نفوذ کنند اما آن ها که جسمی سالم و نیرومند و قوی دارند، این میکرب ها را از خود دفع می کنند.

جمله « إِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ » (به هنگام یاد خدا چشمشان بینا می شود و حق را می بینند) اشاره به این حقیقت است که وسوسه های

شیطانی پرده بر دیده باطنی انسان می افکند، آن چنان که راه را از چاه و دوست را از دشمن و نیک را از بد نمی شناسد، ولی یاد خدا به انسان بینایی و روشنائی می بخشد و قدرت شناخت واقعیت هارا به او می دهد، شناختی که نتیجه اش نجات از چنگال وسوسه ها است.

۲۰۲ وَ إِخْوَانُهُمْ يَمُدُّوهُمْ فِي الْغَيِّ ثُمَّ لَا يُقْصِرُونَ

(ولی ناپرهیزکاران) برادرانشان (یعنی شیاطین) آنان را پیوسته

جزء نهم (۱۳۵)

در گمراهی پیش می برند و باز نمی ایستند .

« اِخْوَانٌ » کنایه از شیاطین است و ضمیر « هُمْ » به مشرکان و گنهکاران بازمی گردد، چنان که در آیه ۲۷ سوره اسراء می خوانیم: « إِنَّ الْمُرِيدِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ: تَبْدِيرُ كُنْدُ كَانُ بَرَادِرَانِ شَيْطَانِدْ ». « يَمُدُّوهُمْ » از ماده « اِمْدَاد » به معنی کمک دادن و ادامه دادن و افزودن است یعنی پیوسته آن ها را به این راه می کشانند و پیش می روند . جمله « لَا يُقْصِرُونَ » به معنی این است که شیاطین در گمراه ساختن آن ها از هیچ چیز کوتاهی نمی کنند .

۲۰۳ وَإِذَا لَمْ تَأْتِهِمْ بَايَةٌ قَالُوا لَوْلَا اجْتَبَيْتَهَا قُلْ إِنَّمَا أَتَّبِعُ مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ مِنْ رَبِّي هَذَا بَصَآئِرٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ

و هنگامی که (در نزول وحی تأخیر افتد و) آیه ای برای آن ها نیاوردی می گویند چرا خودت (از پیش خود) آن را برنگزیدی بگو من تنها پیروی از چیزی می کنم که بر من وحی می شود این وسیله بینایی از طرف پروردگارتان و مایه

ص: ۹۶

هدایت و رحمت است برای جمعیتی که ایمان می آورند.

(۱۳۶) سوره اعراف

«اجْتِبَاء» از ماده «جَبَّأَت» در اصل به معنی جمع کردن آب در حوض و مانند آن است و لذا به حوض ، «جَابِيَه» گفته می شود ، جمع آوری خراج را نیز «جَبَّأَت» می گویند . سپس به جمع آوری چیزی به عنوان انتخاب «اجْتِبَاء» گفته شده است و جمله «لَوْلَا اجْتِبَيْتَهَا» به معنی چرا انتخاب نکردی است . از این آیه روشن می شود همه سخنان و کردار پیامبر صلی الله علیه و آله از وحی آسمانی سرچشمه می گیرد و آن ها که غیر از این می گویند، از قرآن بیگانه اند.

هرگاه تلاوت قرآن را می شنوید سکوت کنید

۲۰۴ وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ

هنگامی که قرآن خوانده شود گوش فرادهید و خاموش باشید تا مشمول رحمت خدا شوید.

جزء نهم (۱۳۷)

«أَنْصِتُوا» از ماده «انصت» به معنی سکوت توأم با گوش فرادادن است .

در این که آیا این سکوت و استماع به هنگام قرائت قرآن در تمام موارد است ، یا منحصر به وقت نماز و هنگام قرائت امام جماعت و یا به هنگامی که امام در خطبه نماز جمعه تلاوت قرآن می کند ، در میان مفسران گفتگو بسیار است و احادیث مختلفی در کتب حدیث و تفسیر در این زمینه نقل شده است . آن چه از ظاهر آیه استفاده می شود این است که حکم ، عمومی و همگانی است و مخصوص به حال معینی

ص: ۹۷

نیست ، ولی روایات متعددی که از پیشوایان اسلام نقل شده به اضافه اجماع و اتفاق علماء بر عدم وجوب استماع در همه حال ، دلیل بر این است که این حکم به صورت کلی یک حکم استحبابی است ، یعنی شایسته و مستحب است که در هر کجا و در هر حال کسی قرآن را تلاوت کند ، دگران به احترام قرآن سکوت کنند و گوش جان فرادهند و پیام خدا را بشنوند و در زندگی خود از آن الهام گیرند ، زیرا قرآن تنها

(۱۳۸) سوره اعراف

کتاب قرائت نیست ، بلکه کتاب فهم و درک و سپس عمل است ، این حکم مستحب به قدری تأکید دارد که در بعضی از روایات از آن تعبیر به واجب شده است . در حدیثی از امام صادق می خوانیم که فرمود : « يَجِبُ الْإِنْصَاتُ لِلْقُرْآنِ فِي الصَّلَاةِ وَ فِي غَيْرِهَا وَإِذَا قُرِئَ عِنْدَكَ الْقُرْآنُ وَجِبَ عَلَيْكَ الْإِنْصَاتُ وَالْإِسْتِمَاعُ : بر تو واجب است که در نماز و غیر نماز در برابر شنیدن قرآن سکوت و استماع کنی و هنگامی که نزد تو قرآن خوانده شود ، لازم است سکوت کردن و گوش فرادادن » . (۱) حتی از بعضی از روایات استفاده می شود که اگر امام جماعت مشغول قرائت باشد فرد دیگری ، آیه ای از قرآن تلاوت کند ، مستحب است سکوت کند تا او آیه را پایان دهد ، سپس امام قرائت را تکمیل کند ، چنان که از امام صادق نقل شده که : « علی در نماز صبح بود و « إِنْ كُورَا » (همان مرد منافق تیره دل) در پشت سر

جزء نهم (۱۳۹)

امام مشغول نماز بود ، ناگاه در نماز این آیه را تلاوت کرد : " وَ لَقَدْ

ص: ۹۸

أَوْحَى إِلَيْكَ وَالَّذِينَ مِنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكَتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ " (و هدفش از خواندن آیه این بود که به طور کنایه به علی احتمالاً در مورد قبول حکمیت در میدان « صفین » اعتراض کند) اما با این حال امام برای احترام قرآن سکوت کرد تا وی آیه را به پایان رسانید ، سپس امام به ادامه قرائت نماز بازگشت و "إِنَّ كُؤًا" کار خود را دو مرتبه تکرار کرد باز امام سکوت کرد و "إِنَّ كُؤًا" برای سومین بار آیه را تکرار نمود و علی مجدداً به احترام قرآن سکوت کرد، سپس حضرت این آیه را تلاوت فرمود : " فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسِرَّ تَخَفْنَكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ " (اشاره به این که مجازات دردناک الهی در انتظار منافقان و افراد بی ایمان است و در برابر آن ها باید تحمل و حوصله به خرج داد) سرانجام امام سوره را تمام کرده و به رکوع رفت «(۱) از مجموع این بحث روشن می شود که

(۱۴۰) سوره اعراف

استماع و سکوت به هنگام شنیدن آیات قرآن کار بسیار شایسته ای است ولی به طور کلی واجب نیست و شاید علاوه بر اجماع و روایات جمله « لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ » (شاید مشمول رحمت خدا بشوید) نیز اشاره به مستحب بودن این حکم باشد . تنها موردی که این حکم الهی شکل و جوب به خود می گیرد موقع نماز جماعت است که مأموم به هنگام شنیدن قرائت امام باید سکوت کند و گوش فرا دهد ، حتی جمعی از فقها این آیه را دلیل بر سقوط قرائت حمد و سوره از مأموم دانسته اند

ص: ۹۹

از جمله روایاتی که دلالت بر این حکم دارد حدیثی است که از امام باقر نقل شده که فرمود: «وَ إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فِي الْفَرِيضَةِ خَلْفَ الْإِمَامِ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ أَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ»: هنگامی که قرآن در نماز فریضه و پشت سر امام خوانده می شود، گوش فرادهید و خاموش باشید شاید مشمول رحمت الهی شوید». (۱) و اما در مورد کلمه «لَعَلَّ»

جزء نهم (۱۴۱)

(شاید) که در این گونه موارد به کار می رود، سابقاً هم اشاره کرده ایم که منظور این است برای این که مشمول رحمت خدا شوید، تنها سکوت و گوش فرادادن کافی نیست، شرایط دیگری از جمله عمل به آن دارد.

۲۰۵ وَ اذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَ خِيفَةً وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ وَ لَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ

پروردگارت را در دل خود از روی تضرع و خوف و آهسته و آرام، صبحگاهان و شامگاهان یاد کن و از غافلان مباش.

«تَضَرُّعٌ» در اصل از ماده «ضَرَعٌ» به معنی «پستان» گرفته شده و به کار کسی که با نوک انگشتان شیر می دوشد تَضَرُّعٌ می گویند سپس به معنی اظهار خضوع و تواضع آمده است. «اصال» جمع «اصیل» به

(۱۴۲) سوره اعراف

معنی نزدیک غروب و شامگاه است. یاد خدا در همه حال و در هر روز و در صبحگاهان و شامگاهان مایه بیداری دل ها و کنار رفتن ابرهای

ص: ۱۰۰

تاریک غفلت از دل آدمی است ، یاد خدا همچون باران بهاری است که چون بر دل بیارد گل های بیداری ، توجه ، احساس مسؤولیت ، روشن بینی و هر گونه عمل مثبت و سازنده ای را می رویاند .

۲۰۶ إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيُسَبِّحُونَهُ وَلَهُ يَسْجُدُونَ

آن ها که (در مقام قرب) نزد پروردگار تواند هیچ گاه از عبادتش تکبر نمی ورزند و او را تسبیح می گویند و برایش سجده می کنند .

کلمه «عِنْدَ رَبِّكَ» (آن ها نزد پروردگار تواند) به معنی قرب مکانی نیست ، زیرا خداوند مکانی ندارد ، بلکه اشاره به قرب مقامی است ، یعنی آن ها با آن همه موقعیت و مقام باز در بندگی و یاد خدا و سجده و تسبیح کوتاهی ندارند ، شما هم باید کوتاهی نکنید . به هنگام

جزء نهم (۱۴۳)

تلاوت آیه فوق ، سجده کردن مستحب است ، ولی بعضی از اهل تسنن مانند پیروان « ابوحنیفه » آن را واجب می شمرند .

بارالها ! قلب ما را به نور یاد خودت روشن فرما همان روشنایی که در پرتو آن راه خویش را به سوی حقیقت بگشاییم و از آن در به پاداشتن پرچم حق و پیکار با ظالمان و ستمگران و درک مسؤولیت ها و انجام رسالت ها مدد گیریم .

پایان سوره اعراف

(۱۴۴) سوره اعراف

ص: ۱۰۱

پنج صفت ویژه مؤمنان

۲ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَيْهِمْ يَتَوَكَّلُونَ

مؤمنان تنها کسانی هستند که هر وقت نام خدا برده شود دل هاشان ترسان می گردد و هنگامی که آیات او بر آن ها خوانده می شود ایمانشان افزون می گردد و تنها بر پروردگارشان توکل دارند .

« وَجِلَّ » همان حالت خوف و ترسی است که به انسان دست می دهد که سرچشمه آن یکی از این دو چیز است ، گاهی به خاطر درک مسؤولیت ها و احتمال عدم قیام به وظایف لازم در برابر خدا می باشد و گاهی به خاطر درک عظمت مقام و توجه به وجود بی انتها و پرمهابت او است . در این آیه و دو آیه بعد به پنج قسمت از صفات برجسته مؤمنان اشاره کرده که سه قسمت آن ، جنبه روحانی و معنوی و باطنی دارد و

جزء نهم (۱۴۵)

دو قسمت آن جنبه عملی و خارجی ، سه قسمت اول عبارتند از : « احساس مسؤولیت » و « تکامل ایمان » و « توکل » و دو قسمت دیگر عبارتند از « ارتباط با خدا » و « ارتباط و پیوند با خلق خدا » . نخست می گوید : « إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ » .

گاه می شود انسان به دیدن شخص بزرگی که راستی از هر نظر شایسته عنوان عظمت است می رود. شخص دیدار کننده گاهی آن چنان تحت تأثیر مقام پر عظمت او قرار می گیرد ، که احساس یک نوع

ص: ۱۰۲

وحشت در درون قلب خویش می نماید، تا آن جا که به هنگام سخن گفتن لکنت زبان پیدا می کند و حتی گاهی حرف خود را فراموش می نماید، هرچند آن شخص بزرگ نهایت محبت و علاقه را به او و همه دارد و کار خلافی نیز از این شخص سرزده است، این نوع ترس، بازتاب و عکس العمل درک عظمت است. قرآن مجید می گوید: «لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَرَأَيْنَاهُ خَاشِعًا مُّصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ: اگر این قرآن را بر کوه نازل می کردیم، خاشع و ترسان و از خوف خدا

(۱۴۶) سوره انفال

شکافته می شد» (۲۱ / حشر). و نیز می خوانیم: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ: تنها بندگان عالم و آگاه از عظمت خدا، از او می ترسند» (۲۸/فاطر). و به این ترتیب پیوندی میان آگاهی و خوف، همواره برقرار است، بنابراین اشتباه است، که ما سرچشمه خوف و خشیت را تنها عدم انجام وظایف و مسؤولیت ها بدانیم. سپس دومین صفت آن ها را چنین بیان می کند: آن ها همواره در مسیر «تکامل» پیش می روند و لحظه ای آرام ندارند، «و هنگامی که آیات خدا بر آن ها خوانده شود بر ایمانشان افزوده می شود» (وَ إِذَا تُلِّئْتَ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا). نمو و تکامل، خاصیت همه موجودات زنده است، موجود فاقد نمو و تکامل یا مرده است و یا در سراسیمی مرگ قرار گرفته، مؤمنان راستین، ایمانی زنده دارند، که نهالش با آبیاری از آیات خدا روز به روز نمو بیشتر و گل ها و شکوفه ها و میوه های تازه تری پیدا می کند، آن ها همچنان مردگان زنده نما در جا نمی زنند و در یک حال رکود و یکنواختی مرگبار نیستند، هر روز که نو می شود فکر و

ص: ۱۰۳

ایمان و صفات آن ها هم نو می شود . سومین صفت بارز آن ها این است که « تنها بر پروردگار خویش تکیه و توکل می کنند » (وَ عَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ) .

افق فکر آن ها آن چنان بلند است که از تکیه کردن بر مخلوقات ضعیف و ناتوان هر قدر هم به ظاهر عظمت داشته باشند ، ابا دارند ، آن ها آب را از سرچشمه می گیرند و هر چه می خواهند و می طلبند ، از اقیانوس بی کران عالم هستی ، از ذات پاک پروردگار می خواهند ، روحشان بزرگ و سطح فکرشان بلند و تکیه گاهشان تنها خدا است .

اشتباه نشود مفهوم توکل آن چنان که بعضی از تحریف کنندگان پنداشته اند ، چشم پوشی از عالم اسباب و دست روی دست گذاشتن و به گوشه ای نشستن نیست ، بلکه مفهومش خودسازی و بلندنظری و عدم وابستگی به این و آن و ژرف نگری است ، استفاده از عالم اسباب جهان طبیعت و حیات ، عین توکل بر خدا است ، زیرا هر تأثیری در این اسباب است به خواست خدا و طبق اراده او است .

(۱۴۸) سوره انفال

۳ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ

آن ها که نماز را برپا می دارند و از آن چه به آن ها روزی داده ایم انفاق می کنند .

تعبیر به اقامه نماز (به جای خواندن نماز) اشاره به این است که نه تنها خودشان نماز می خوانند بلکه کاری می کنند که این رابطه محکم با پروردگار همچنان و در همه جا برپا باشد و تعبیر به « مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ » (از آن چه به آن ها روزی داده ایم) تعبیر وسیعی است که تمام سرمایه های

ص: ۱۰۴

مادی و معنوی را دربرمی گیرد، آن ها نه تنها از اموالشان بلکه از علم و دانششان ، از هوش و فکرشان ، از موقعیت و نفوذشان و از تمام مواهبی که در اختیار دارند در راه بندگان خدا مضایقه نمی کنند .

۴ أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ

مؤمنان حقیقی آن ها هستند، برای آنان درجات (فوق العاده ای) نزد پروردگارشان است و برای آن ها آموزش و روزی بی نقص و عیب است .

جزء نهم (۱۴۹)

به راستی ما مسلمانان که دم از اسلام می زنیم و گاهی آن چنان خود را طلبکار از اسلام و قرآن می دانیم که از روی نادانی گناه عقب ماندگی ها را به گردن اسلام و قرآن می افکنیم ، آیا اگر ما تنها مضمون این چند آیه را که روشنگر صفات مؤمنین راستین است در زندگی خود پیاده کنیم و ضعف و زبونی و وابستگی به این و آن را در پناه ایمان و توکل از خود دور سازیم و هر روزی که بر ما می گذرد ، در مرحله تازه ای از ایمان و آگاهی گام بگذاریم و همواره در پرتو ایمان احساس مسؤلیت در برابر آن چه در اجتماعمان می گذرد داشته باشیم ، رابطه ما با خدا و خلق آن چنان قوی باشد که از همه سرمایه های وجود خویش در پیشبرد اجتماع انفاق کنیم روزگارمان چنین خواهد بود که امروز است ؟ ذکر این موضوع نیز لازم است ، که ایمان مراحل دارد و درجاتی ، ممکن است در پاره ای از مراحل به قدری ضعیف باشد که جلوه های عملی قابل ملاحظه ای از خود نشان ندهد و با بسیاری از

ص: ۱۰۵

آلودگی ها نیز بسازد ، ولی یک ایمان راسخ و حقیقی و محکم محال است از جنبه های عملی و مثبت و سازنده خالی شود .

(۱۵۰) سوره انفال

۵ كَمَا اَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ وَاِنَّ فَرِيقًا مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكٰرِهُونَ

(ناخشنودی پاره ای از شما از چگونگی تقسیم غنایم بدر) همانند آن است که خداوند تو را از خانه ات به حق بیرون فرستاد (به سوی میدان بدر) درحالی که جمعی از مؤمنان کراهت داشتند (ولی سرانجامش پیروزی آشکار بود).

بنابراین نباید با دید محدود خود ، احکام الهی را ارزیابی کنید ، بلکه باید در برابر آن ها سر تسلیم فرود آرید و از نتایج نهایی بهره مند شوید . کلمه « بِالْحَقِّ » اشاره به این است که این فرمان خروج ، طبق یک وحی الهی و دستور آسمانی صورت گرفت که نتیجه اش وصول به حق برای جامعه اسلامی بود .

۶ يُجٰدِلُونَكَ فِی الْحَقِّ بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ كَاَنَّمَا يُسَاقُونَ اِلَى الْمَوْتِ وَهُمْ يَنْظُرُونَ

جزء نهم (۱۵۱)

آن ها با این که می دانستند این فرمان خدا است باز با تو مجادله می کردند (و آن چنان ترس و وحشت آن ها را فراگرفته بود که) گویی به سوی مرگ رانده می شوند و (آن را با چشم خود) می نگرند.

« این گروه ظاهربین و کم حوصله در مسیر راه به سوی بدر مرتبا با تو مجادله و گفتگو در این فرمان حق داشتند و با این که این واقعیت را

ص: ۱۰۶

دریافته بودند که این فرمان خدا است ، ولی باز دست از اعتراض خویش برنمی داشتند . « و آن چنان ترس و وحشت سراسر وجود آن ها را فراگرفته بود که گویی به سوی مرگ رانده می شوند و مرگ و نابودی خویش را با چشم خود می بینند » . ولی حوادث بعد نشان داد که آن ها چقدر گرفتار اشتباه و ترس و وحشت بی دلیل بودند و این جنگ چه پیروزی های درخشانی برای مسلمانان به بار آورد ، با دیدن چنین صحنه ای چرا بعد از جنگ بدر ، در مورد غنایم زبان به اعتراض می گشایند . ضمناً از تعبیر « فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ » (جمعی از مؤمنان) روشن می شود که اولاً : این مشاجره و گفتگو به خاطر روح نفاق و بی ایمانی نبود، بلکه بر اثر ضعف ایمان و نداشتن بینش کافی در مسائل اسلامی بود . و ثانياً : تنها عده محدودی این چنین فکر می کردند و اکثریت که از مسلمانان مجاهد راستین بودند تسلیم فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله و اوامر او بودند .

(۱۵۲) سوره انفال

۲۰ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَوَلَّوْا عَنَّهُ وَ أَنْتُمْ تَسْمَعُونَ

ای کسانی که ایمان آورده اید اطاعت خدا و پیامبرش را کنید و سرپیچی ننمایید در حالی که سخنان او را می شنوید.

شک نیست که اطاعت فرمان خدا بر همه لازم است چه مؤمنان و چه کافران ولی از آن جا که مخاطبین پیامبر و شرکت کنندگان در برنامه های تربیتی او ، مؤمنان بودند روی سخن در این جا با آن ها است.

ص: ۱۰۷

۲۱ وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ قَالُوا سَمِعْنَا وَ هُمْ لَا يَسْمَعُونَ

و همانند کسانی نباشید که می گفتند : شنیدیم ولی در حقیقت نمی شنیدند .

این تعبیر جالبی است که قرآن درباره کسانی که می دانند ولی عمل نمی کنند و می شنوند ولی ترتیب اثر نمی دهند و ظاهراً در صف مؤمنانند ولی مطیع فرمان نیستند ذکر کرده است ، می گوید : آن ها گوش شنوا دارند الفاظ و سخنان را می شنوند و معانی آن را می فهمند اما چون بر طبق آن عمل نمی کنند گویی اصلاً کر هستند ، زیرا همه این مسائل مقدمه عمل است و هنگامی که عمل نباشد مقدمات بی فایده است . درباره این که این افراد که قرآن می گوید دارای چنین صفتی هستند و مسلمانان باید به هوش باشند که مثل آن ها نشوند چه اشخاصی می باشند ؟ بعضی احتمال داده اند منظور منافقانی هستند که خود را در صف مسلمانان جا زده بودند و بعضی گفته اند اشاره به گروهی از یهود می باشد و بعضی اشاره به مشرکان عرب دانسته اند ، ولی هیچ مانعی ندارد که همه گویندگان بدون عمل ، از این گروه های سه گانه ، در مفهوم آیه وارد باشند .

(۱۵۴) سوره انفال

۲۲ إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الضُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ

بدترین جنبنندگان نزد خدا افراد کر و لالی هستند که اندیشه نمی کنند .

« ضُمَّ » جمع « أَصَمَّ » به معنای کر و « بُكْمُ »

ص: ۱۰۸

جمع « أَبْكُمْ » به معنای لال است .

از آن جا که قرآن کتاب عمل است نه یک کتاب تشریفاتی همه جا روی نتایج تکیه می کند و اصولاً هر موجود بی خاصیتی را معدوم و هر زنده بی حرکت و بی اثری را مرده و هر عضوی از اعضای انسان که در مسیر هدایت و سعادت او اثر بخش نباشد همانند فقدان آن می شمرد ، در این آیه نیز کسانی که ظاهراً گوش های سالم دارند ولی در مسیر شنیدن آیات خدا و سخنان حق و برنامه های سعادت بخش نیستند ،

جزء نهم (۱۵۵)

آن ها را فاقد گوش می داند و کسانی که زبانی سالم دارند اما مهر سکوت بر لب زده نه دفاعی از حق می کنند و نه مبارزه ای با ظلم و فساد نه ارشاد جاهل و نه امر به معروف و نه نهی از منکر و نه دعوت به راه حق بلکه این نعمت بزرگ خدا را در مسیر بیهوده گویی یا تملق و چاپلوسی در برابر صاحبان زر و زور و یا تحریف حق و تقویت باطل به کار می گیرند همچون افراد لال و گنگ می داند و آنان که از نعمت هوش و عقل بهره مندند اما درست نمی اندیشند همچون دیوانگان می شمرد.

شنیدن سخن حق مراحلی دارد

گاهی انسان تنها الفاظ و عباراتی را می شنود بدون این که در مفهوم آن ها بیندیشد ، گروهی از افراد لجوج هستند که حتی حاضر به این مقدار شنیدن نیز نیستند. چنان که قرآن می گوید : « وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَعْلَبُونَ: کافران گفتند گوش به این قرآن فراندهید و سر و صدا ایجاد کنید شاید شما پیروز شوید و کسی سخن حق را نشنود » (۲۶/فصلت). و گاه انسان حاضر به شنیدن

ص: ۱۰۹

الفاظ و سخنان هست ولی هیچ گاه تصمیم به عمل ندارد ، همچون منافقانی که در آیه ۱۶ سوره محمد صلی الله علیه و آله به آن ها اشاره شده است آن جا که می گوید : « وَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ حَتَّى إِذَا خَرَجُوا مِنْ عِنْدِكَ قَالُوا لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مَاذَا قَالَ أَنفَا : بعضی از آن منافقان هستند که به سخنان تو گوش فرا می دهند اما هنگامی که از نزد تو بیرون می روند از روی انکار و یا مسخره به افراد آگاه می گویند : این چه سخنی بود که محمد صلی الله علیه و آله می گفت » .

(۱۵۶) سوره انفال

و گاه وضع آن ها طوری است که حسّ تشخیص نیک و بد از آن ها چنان سلب شده که حتی اگر گوش فرا دهند مطلب حق را درک نمی کنند و این خطرناک ترین مرحله است . قرآن درباره همه این گروه های سه گانه می گوید : « آنان در حقیقت افراد کر و ناشنوا هستند زیرا شنوای حقیقی کسی است که هم گوش فرا می دهد و هم درک می کند و می اندیشد و هم تصمیم بر عمل از روی اخلاص دارد » . و چه بسیار در عصر و زمان ما کسانی که به هنگام شنیدن آیات قرآن

جزء نهم (۱۵۷)

احساسات نشان می دهند و سروصدا و جمله هایی که حاکی از شور و هیجان است ظاهر می سازند ، ولی تمام همتشان همین است و بس و در عمل آلودگان بینوایی هستند که هیچ شباهتی با محتوای قرآن ندارند .

دعوت به سوی حیات و زندگی

۲۴ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ

ص: ۱۱۰

ای کسانی که ایمان آورده اید دعوت خدا و پیامبر را اجابت کنید هنگامی که شما را به سوی چیزی می خواند که مایه حیاتتان است و بدانید خداوند میان انسان و قلب او حائل می شود و این که همه شما نزد او (در قیامت) اجتماع خواهید کرد .

آیه فوق باصراحت می گوید که دعوت اسلام ، دعوت به سوی حیات و زندگی است حیات معنوی، حیات مادی، حیات فرهنگی،

(۱۵۸) سوره انفال

حیات اقتصادی ، حیات سیاسی به معنای واقعی ، حیات اخلاقی و اجتماعی و بالاخره حیات و زندگی در تمام زمینه ها . این تعبیر کوتاه ترین و جامع ترین تعبیری است که درباره اسلام و آیین حق آمده است اگر کسی بپرسد اسلام هدفش چیست و چه چیز می تواند به ما بدهد ؟ در یک جمله کوتاه می گوئیم هدفش حیات در تمام زمینه ها و این را به ما می بخشد . آیا مردم قبل از طلوع اسلام و دعوت قرآن ، مرده بودند که قرآن آن ها را دعوت به حیات می کند ؟ پاسخ این سؤال این است که آری آن ها فاقد حیات به معنی قرآنی بودند ، زیرا می دانیم حیات و زندگی مراحل مختلفی دارد که قرآن به همه آن ها اشاره کرده است . گاهی به معنای حیات گیاهی آمده آن چنان که می گوید : « اِغْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا : بدانید خدا زمین را پس از مرگ زنده می کند » (۱۷ / حدید) . و گاهی به معنای حیات حیوانی ذکر شده مانند : « إِنَّ الْأَرْضَ أَخْيَاهَا لَمُحْيِي الْمَوْتِي : خداوندی که آن (زمین) را زنده کرد مردگان را نیز زنده می کند » (۳۹ / فصلت) . و زمانی

ص: ۱۱۱

به معنای حیات فکری و عقلانی و انسانی آمده است مانند: «أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ: آیا آن کس که مرده و گمراه بود و هدایتش کردیم همانند گمراهان است؟» (۱۲۲ / انعام). و گاهی به معنای حیات جاودان جهان دیگر آمده مانند: «يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي: ای کاش برای زندگی امروز (روز رستاخیز) چیزی از پیش فرستاده بودم» (۲۴ / فجر). و زمانی به معنای علم و توانایی بی حد و انتها می آید آن چنان که درباره خدا می گوئیم: «هُوَ الْحَيُّ الَّذِي لَا يَمُوتُ: او زنده ای است که برایش مرگ وجود ندارد». با توجه به آن چه در اقسام حیات گفتیم روشن می شود که مردم عصر جاهلی گرچه زندگی مادی حیوانی داشتند اما از زندگی انسانی و معنوی و عقلانی محروم بودند قرآن آمد و آن ها را دعوت به حیات و زندگی کرد. و از این جا به خوبی معلوم می شود آن ها که دین و مذهب را در یک سلسله برنامه های خشک و بی روح و خارج از محدوده زندگی و در حاشیه برنامه های فکری و اجتماعی می پندارند چه قدر در اشتباهند یک دین راستین آن است که حرکت در همه زمینه های زندگی ایجاد کند روح بدهد فکر و اندیشه بدهد، احساس مسؤولیت بیافریند، همبستگی و اتحاد و ترقی و تکامل در همه زمینه ها ایجاد کند و به تمام معنی حیات آفرین بوده باشد. سپس می گوید: «بدانید که خداوند میان انسان و قلب او حائل می شود و این که همه شما نزد او در قیامت اجتماع خواهید کرد» (وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ).

جزء نهم (۱۵۹)

(۱۶۰) سوره انفال

منظور از قلب و عقل است و اما این که خدا چگونه میان

ص: ۱۱۲

انسان و روح و عقل او قرار می گیرد احتمالات فراوانی درباره آن داده شده است .

اما با یک نظر کلی می توان همه تفسیرهایی را که در این خصوص ذکر کرده اند در یک تفسیر واحد جمع کرد و آن این که خداوند در همه جا حاضر و ناظر و به همه موجودات احاطه دارد در عین این که با موجودات این جهان یکی نیست از آن ها هم جدا و بیگانه نمی باشد ، مرگ و حیات ، علم و قدرت ، آرامش و امتیث ، توفیق و سعادت همه در دست او و به قدرت اوست و به همین دلیل نه انسان چیزی را می تواند از او مکتوم دارد و نه کاری را بی توفیق او انجام دهد و نه سزاوار است به غیر او روی آورد و از غیر او تقاضا کند ، چراکه او مالک همه چیز است و محیط به تمام وجود انسان .

جزء نهم (۱۶۱)

۲۵ وَأَتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ

و از فتنه ای بپرهیزید که تنها به ستمکاران شما نمی رسد (بلکه همه را فرا خواهد گرفت چراکه دیگران سکوت اختیار کرده اند) و بدانید خداوند کیفر شدید دارد .

« فِتْنَه » در قرآن مجید در موارد متعددی به کار رفته گاهی به معنای آزمایش و امتحان و گاهی به معنای بلا و مصیبت و عذاب آمده است ، این کلمه در اصل به معنای داخل کردن طلا در کوره است تا خوبی و بدی آن آشکار شود سپس به معنی آزمایش ها که نشان دهنده چگونگی صفات باطنی انسان ها است به کار برده شده است و همچنین

ص: ۱۱۳

در مورد بلاها و مجازات ها که باعث تصفیه روح انسان و یا تخفیف گناه اوست به کار می رود .

(۱۶۲) سوره انفال

در آیه مورد بحث « فِتْنَه » به معنای بلاها و مصائب اجتماعی است که دامن همه را می گیرد و به اصطلاح خشک و تر در آن می سوزند . و درحقیقت خاصیت حوادث اجتماعی چنین است هنگامی که جامعه در اداء رسالت خود کوتاهی کند و بر اثر آن قانون شکنی ها و هرج و مرج ها و ناامنی ها و مانند آن به بار آید نیکان و بدان در آتش آن می سوزند و این خطاری است که خداوند در این آیه به همه جوامع اسلامی می کند و مفهوم آن این است : افراد جامعه نه تنها موظفند وظایف خود را انجام دهند بلکه موظفند دیگران را هم به انجام وظیفه وادارند زیرا اختلاف و پراکنندگی و ناهماهنگی در مسائل اجتماعی موجب شکست برنامه ها خواهد شد و دود آن در چشم همه می رود ، من نمی توانم بگویم چون وظیفه خود را انجام داده ام از آثار شوم وظیفه شناسی های دیگران برکنار خواهم ماند چه این که آثار مسائل اجتماعی فردی و شخصی نیست . این درست به آن می ماند که برای جلوگیری از هجوم دشمنی صد هزار نفر سرباز نیرومند لازم باشد اگر عده ای مثلاً پنجاه هزار نفر وظیفه خود را انجام دهند ، مسلماً کافی نخواهد بود و نتایج شوم شکست هم وظیفه شناسان را می گیرد و هم وظیفه شناسان را و همان طور که گفتیم خاصیت مسائل جمعی و گروهی همین است . این حقیقت را به بیان دیگری نیز می توان روشن ساخت و آن این که : نیکان جامعه وظیفه دارند که در برابر بدان سکوت نکنند اگر سکوت اختیار کنند در سرنوشت آن ها

ص: ۱۱۴

نزد خداوند سهیم و شریک خواهند بود .

جزء نهم (۱۶۳)

چنان که در حدیث معروفی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَا يُعَذِّبُ الْعَامَّةَ بِعَمَلِ الْخَاصَّةِ حَتَّى يَرَوْا الْمُنْكَرَ بَيْنَ ظَهْرَانِهِمْ وَ هُمْ قَادِرُونَ عَلَى أَنْ يُنْكِرُوهُ فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ عَذَّبَ اللَّهُ الْخَاصَّةَ وَالْعَامَّةَ : خداوند عز و جل هرگز عموم را به خاطر عمل گروهی خاص مجازات نمی کند مگر آن زمان که منکرات در میان آن ها آشکار گردد و توانایی بر انکار آن داشته باشند در عین حال

(۱۶۴) سوره انفال

سکوت کنند در این هنگام خداوند آن گروه خاص و همه توده اجتماع را مجازات خواهد کرد « (۱) از آن چه گفتیم روشن می شود که این حکم هم در زمینه مجازات های الهی در دنیا و آخرت صادق است و هم در زمینه نتایج و آثار اعمال گروهی و دسته جمعی . در پایان آیه با زبان تهدید آمیز می گوید : « بدانید خداوند مجازاتش شدید است » (وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ) . مبادا لطف و رحمت خدا آن ها را غافل کند و شدت مجازات های الهی را به دست فراموشی بسپارند و آشوب ها و فتنه ها دامان آن ها را بگیرد همان گونه که دامان جامعه اسلامی را گرفت و بر اثر فراموش کردن این سنن الهی آن ها را به قهقرا کشانید . یک نگاه کوتاه به جوامع اسلامی در عصر ما و شکست های پی در پی که در برابر دشمنان دامن گیرشان می شود و فتنه های « استعمار » و « صهیونیسم » و « الحاد » و مادیگری و مفاسد اخلاقی و متلاشی شدن خانواده ها و

ص: ۱۱۵

سقوط جوانان در دامن فحشاء و انحطاط و عقب گرد علمی ، حقیقت و محتوای آیه را مجسم می سازد که چگونه این فتنه ها دامن کوچک و بزرگ ، نیک و بد و عالم و جاهل را فرا گرفته است و این ها همچنان ادامه خواهد یافت تا آن زمان که مسلمانان روح اجتماعی پیدا کنند و نظارت همگانی را در جامعه عملاً بپذیرند و دو وظیفه امر به معروف و نهی از منکر به عنوان وظیفه قطعی و تخلف ناپذیر عملی گردد .

۲۶ وَاذْكُرُوا إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ مُسْتَضْعَفُونَ فِي الْأَرْضِ تَخَافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ فَآوَاكُمْ وَأَيَّدَكُمْ بِبَنِي إِسْرَائِيلَ وَقَالَ مُوسَىٰ ذُكِّرُوا وَلَٰسَٰئِلُ الْأَنْفَالِ لِلْأَنْفَالِ ۗ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ
لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ

و به خاطر بیاورید هنگامی که شما گروهی کوچک و اندک و ضعیف در روی زمین بودید آن چنان که می ترسیدید مردم شما را بربایند ولی او شما را پناه داد و یاری کرد و از روزی های پاکیزه بهره مند ساخت تا شکر نعمتش را به جا آورید.

(۱۶۶) سوره انفال

تعبیر « يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ » تعبیر لطیفی است که نهایت ضعف و کمی نفرات مسلمانان را در آن زمان آشکار می سازد آن چنان که گویی همانند یک جسم کوچک در هوا معلق بودند که دشمن به آسانی می توانست آن ها را برباید و این اشاره به وضع مسلمانان در مکه قبل از هجرت در برابر مشرکان نیرومند و یا اشاره به مسلمانان بعد از هجرت در مقابل قدرت های بزرگ آن روز همانند ایران و روم است.

ص: ۱۱۶

۲۷ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ وَتَخُونُوا ءَأَمَنَتِكُمْ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ

ای کسانی که ایمان آورده اید به خدا و پیامبر خیانت نکنید و (نیز) در امانات خود خیانت روا مدارید در حالی که متوجهید و می دانید .

« خیانت » در اصل به معنای خودداری از پرداخت حَقِّی است که انسان پرداختن آن را تعهد کرده و آن ضد « امانت » است . خیانت به خدا و پیامبر آن است که اسرار نظامی مسلمانان را به اختیار دیگران بگذارند و یا دشمنان را در مبارزه خود تقویت کنند و یا به طور کلی واجبات و محرمات و برنامه های الهی را پشت سر بیفکنند ، لذا از « ابن عباس » نقل شده که هر کس چیزی از برنامه های اسلامی را ترک کند یک نوع خیانت نسبت به خدا و پیامبر مرتکب شده است .

جزء نهم (۱۶۷)

سپس می گوید : « در امانات خود نیز خیانت نکنید » (و تَخُونُوا ءَأَمَنَتِكُمْ) (۱)

امانت گرچه معمولاً به امانت های مالی گفته می شود ولی در منطق قرآن مفهوم وسیعی دارد که تمام شئون زندگی اجتماعی و سیاسی و اخلاقی را دربرمی گیرد ، لذا در حدیث وارد شده که « اَلْمَجَالِسُ

ص: ۱۱۷

۱- « تَخُونُوا » در اصل « لا تَخُونُوا » است که « لا » به قرینه جمله سابق محذوف گردیده است .

بِالْأَمَانَةِ: گفتگوهایی که در جلسه خصوصی می شود امانت است». و در

(۱۶۸) سوره انفال

حدیث دیگری می خوانیم: «إِذَا حَدَّثَ الرَّجُلُ بِحَدِيثٍ ثُمَّ أَلْتَفَتَ فَهُوَ أَمَانَةٌ: هنگامی که کسی برای دیگری سخنی نقل کند سپس به اطراف خود بنگرد (که آیا کسی آن را شنیده یا نه) این سخن امانت است». روی این جهت آب و خاک اسلام در دست مسلمانان امانت الهی است، فرزندان آن ها امانت هستند و از همه بالاتر قرآن مجید و تعلیماتش امانت بزرگ پروردگار محسوب می شود. بعضی گفته اند امانت خدا آیین اوست و امانت پیامبر سنت اوست و امانت مؤمنان اموال و اسرار آن ها می باشد ولی امانت در آیه فوق همه را شامل می شود. به هر حال خیانت در امانت از منفورترین اعمال و از زشت ترین گناهان است، کسی که در امانت خیانت می کند در حقیقت منافق است، چنان که در حدیث از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده: «أَيُّ الْمُنَافِقِ ثَلَاثٌ؛ إِذَا حَدَّثَ كَذَبًا وَإِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ وَإِذَا اتَّيَمَّنَ خَانَ وَإِنْ صَامَ وَصَلَّى وَزَعَمَ أَنَّهُ مُسْلِمٌ: نشانه منافق سه چیز است: هنگام سخن دروغ می گوید و به هنگامی وعده می دهد تخلف می کند و به هنگامی که امانتی نزد او بگذارند خیانت می نماید، چنین کسی منافق است هر چند روزه بگیرد و نماز بخواند و خود را مسلمان بداند». اصولاً ترک خیانت در امانت از وظایف و حقوق انسانی است یعنی حتی اگر صاحب امانت مسلمان هم نباشد نمی توان در امانت او خیانت کرد. در پایان آیه می گوید: ممکن است از روی اشتباه و بی اطلاعی چیزی را که خیانت است مرتکب شوید ولی هرگز آگاهانه اقدام به چنین کاری نکنید

ص: ۱۱۸

(وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ) .

جزء نهم (۱۶۹)

۲۸ وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَاللَّهُ عِنْدَآهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ

و بدانید اموال و اولاد شما وسیله آزمایش است و پاداش عظیم (برای آن ها که از عهده امتحان برآیند) نزد خدا است .

« فِتْنَةٌ » در این گونه موارد به معنای وسیله آزمایش است و در حقیقت مهم ترین وسیله آزمون ایمان و کفر ، شخصیت و فقدان شخصیت و میزان ارزش انسانی اشخاص ، همین دو موضوع است .

(۱۷۰) سوره انفال

چگونگی به دست آوردن اموال و چگونگی خرج کردن آن ها و طرز نگاهداری آن و میزان دلبستگی و علاقه به آن ، همگی میدان های آزمایش بشر است بسیارند کسانی که از نظر عبادات معمولی و تظاهر به دین و مذهب و حتی گاهی از نظر انجام مستحبات ، بسیار سخت گیرند و وفادارند ، اما به هنگامی که پای یک مسأله مالی به میان می آید ، همه چیز کنار می رود و تمام قوانین الهی و مسائل انسانی و حق و عدالت ، به دست فراموشی سپرده می شود . در مورد فرزندان ، که میوه های قلب انسان و شکوفه های حیات او هستند نیز غالباً چنین است بسیاری از کسانی را که به ظاهر پای بند به امور دینی و مسائل اخلاقی هستند می بینیم که به هنگامی که پای فرزندشان به میان می آید گویی پرده ای بر افکارشان می افتد و همه این مسائل را فراموش می کنند ، عشق به فرزند سبب می شود که حرام را حلال و حلال را حرام بشمرند و برای تأمین آینده خیالی او تن به هر کاری بدهند و هر حقی را زیر پا بگذارند ، باید

ص: ۱۱۹

خود را در این دو میدان بزرگ امتحان ، به خدا بسپاریم و به هوش باشیم که بسیار کسان، در این دو میدان لغزیدند و سقوط کردند و نفرین ابدی را برای خود فراهم ساختند .

جزء نهم (۱۷۱)

در این جا سؤالاتی است از قبیل این که چرا خداوند با آن احاطه علمی که دارد مردم را آزمایش می کند و این که چرا آزمایش خدا عمومی است و حتی پیامبران را شامل می شود؟ و این که مواد آزمایش الهی و راه پیروزی در آن ها چیست؟ که پاسخ همه این سؤالات در جلد اول تفسیر نمونه صفحه ۳۸۴ تا صفحه ۳۹۰ بیان شده است .

ایمان و روشن بینی

۲۹ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ

ای کسانی که ایمان آورده اید اگر از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید برای شما وسیله ای برای جدایی حق از باطل قرار می دهد (و روشن بینی خاصی که در پرتو آن حق را از باطل خواهید شناخت) و گناهان شما را می پوشاند و شما را می آمرزد و خداوند فضل و بخشش عظیم دارد .

(۱۷۲) سوره انفال

«فُرْقَان» صیغه مبالغه از ماده «فَرَقَ» است و در این جا به معنای چیزی است که به خوبی حق را از باطل جدا می کند . این جمله کوتاه و پرمعنا یکی از مهم ترین مسائل سرنوشت ساز انسان را بیان کرده و آن این که در مسیر راهی که انسان به سوی پیروزی ها می رود همیشه

ص: ۱۲۰

پرتگاه ها و بیراهه هایی وجود دارد که اگر آن ها را به خوبی نبیند و نشناسد و پرهیز نکند چنان سقوط می کند که اثری از او باقی نماند، در این راه مهم ترین مسأله ، شناخت حق و باطل ، شناخت نیک و بد ، شناخت دوست و دشمن ، شناخت مفید و زیان بخش و شناخت عوامل ... □ □ □ و یا بدبختی است ، اگر به راستی انسان این حقایق را به خوبی بشناسد رسیدن به مقصد برای او آسان است . مشکل این است که در بسیاری از این گونه موارد انسان گرفتار اشتباه می شود باطل را به جای حق می پندارد و دشمن را به جای دوست انتخاب می کند و

جزء نهم (۱۷۳)

بیراهه ها را شاهراه . در این جا دید و درک نیرومندی لازم است و نورانیت و روشن بینی فوق العاده . آیه فوق می گوید : این دید و درک ثمره درخت تقوی است اَمَّا چگونه تقوی و پرهیز از گناه و هوی و هوس های سرکش به انسان چنین دید و درکی می دهد شاید برای بعضی مبهم باشد اما کمی دقت پیوند میان این دو را روشن می سازد . توضیح این که : « اولاً » نیروی عقل انسان به قدر کافی برای درک حقایق آماده است ولی پرده هایی از حرص و طمع و شهوت و خودبینی و حسد و عشق های افراطی به مال و زن و فرزند و جاه و مقام همچون دود سیاهی در مقابل دیده عقل آشکار می گردد و یا مانند غبار غلیظی فضای اطراف را می پوشاند و پیداست که در چنین محیط تاریکی انسان چهره حق و باطل را نمی تواند بنگرد ، اما اگر با آب تقوی این غبار زدوده شود و این دود سیاه و تاریک از میان برود دیدن چهره حق آسان است . و ثانیاً : می دانیم که هر کمالی در هر جا وجود دارد پرتوی از کمال حق است و

ص: ۱۲۱

هر قدر انسان به خدا نزدیک تر شود پرتو نیرومندتری از آن کمال مطلق

(۱۷۴) سوره انفال

در وجود او انعکاس خواهد یافت ، روی این حساب همه علم و دانش ها از علم و دانش او سرچشمه می گیرد و هر گاه انسان در پرتو تقوی و پرهیز از گناه و هوی و هوس به او نزدیک تر شود و قطره وجود خود را به اقیانوس بیکران هستی او پیوند دهد سهم بیشتری از آن علم و دانش خواهد گرفت . و به تعبیر دیگر قلب آدمی همچون آئینه است و وجود هستی پروردگار همچون آفتاب عالمتاب ، اگر این آئینه را زنگار هوی و هوس تیره و تار کند نوری در آن منعکس نخواهد شد ، اما هنگامی که در پرتو تقوی و پرهیزکاری صیقل داده شود و زنگارها از میان برود نور خیره کننده آن آفتاب پرفروغ در آن منعکس می گردد و همه جا را روشن می سازد . لذا در طول تاریخ در حالات مردان و زنان پرهیزکار روشن بینی هایی مشاهده می کنیم که هرگز از طریق علم و دانش معمولی قابل درک نیست ، آن ها بسیاری از حوادث را که در لابلای آشوب های اجتماعی ریشه آن ناشناخته بود به خوبی می شناختند و چهره های منفور دشمنان حق را از پشت هزاران پرده

جزء نهم (۱۷۵)

فریبنده می دیدند . این اثر عجیب تقوی در شناخت واقعی و دید و درک انسان ها در بسیاری از روایات و آیات دیگر نیز آمده است ، در سوره بقره آیه ۲۸۲ « وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُكُمْ اللَّهُ : تقوی پیشه کنید و خداوند به شما تعلیم می دهد . » و در حدیث معروفی آمده است : « الْمُؤْمِنُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ : انسان باایمان با نور خدا می بیند » و در « نهج البلاغه » در کلمات قصار می خوانیم : « أَكْثَرُ مَصَارِعِ الْعُقُولِ

ص: ۱۲۲

تَحْتَ بُرُوقِ الْمَطَامِعِ: زمین خوردن عقل‌ها غالباً به خاطر برق طمع است که چشم عقل را از کار می‌اندازد و پرتگاه‌ها و لغزشگاه‌ها را نمی‌بیند». ثالثاً: از نظر تجزیه و تحلیل عقلی نیز پیوند میان تقوی و درک حقایق قابل فهم است، زیرا مثلاً جوامعی که بر محور هوی و هوس می‌گردد و دستگاه‌های تبلیغاتی آن‌ها در مسیر دامن زدن به همین هوی و هوس‌ها گام برمی‌دارد، روزنامه‌ها مروج فساد می‌شوند، رادیوها بلندگوی آلودگی و انحرافات می‌گردند و تلویزیون‌ها در خدمت هوی و هوس هستند، بدیهی است در چنین جامعه‌ای تمیز حق

(۱۷۶) سوره انفال

از باطل و خوب از بد، برای غالب مردم بسیار مشکل است، بنابراین آن‌بی تقوایی سرچشمه این فقدان تشخیص و یا سوء تشخیص است. و یا فی‌المثل در خانواده‌ای که تقوا نیست و کودکان در محیط آلوده پرورش می‌یابند و از همان طفولیت به فساد و بی‌بند و باری خو می‌گیرند در آینده که بزرگ می‌شوند تشخیص نیکی‌ها از بدی‌ها برای آن‌ها مشکل می‌شود، اصولاً به کار افتادن نیروها و انرژی‌ها و هدر رفتن این سرمایه‌ها در راه گناه موجب می‌شود که مردم از نظر درک و اطلاع، در سطحی پایین قرار گیرند و افکار منحطی داشته باشند هرچند در صنایع و زندگی مادی پیشروی کنند. بنابراین به خوبی می‌بینیم که هر بی‌تقوایی سرچشمه یک نوع ناآگاهی و یا سوء تشخیص است، به همین جهت در دنیای ماشینی امروز جوامعی را مشاهده می‌کنیم که از نظر علم و صنعت بسیار پیشرفته‌اند ولی در زندگی روزانه خود چنان گرفتار نابسامانی‌ها و تضادهای وحشتناکی هستند که انسان را در تعجب

ص: ۱۲۳

فرو می برد ، این ها همه عظمت این گفته قرآن را روشن می سازد . و با

جزء نهم (۱۷۷)

توجه به این که تقوا منحصر به تقوای عملی نیست ، بلکه تقوای فکری و عقلی را شامل می شود ، این حقیقت آشکارتر خواهد شد ، تقوای فکری در برابر بی بند و باری فکری به این معناست که ما در مطالعات خود به دنبال مدارک صحیح و مطالب اصیل برویم و بدون تحقیق کافی و دقت لازم در هیچ مسأله ای اظهار عقیده نکنیم ، آن ها که تقوای فکری را به کار می بندند بدون شک بسیار آسان تر از بی بند و بارها به نتایج صحیح می رسند ولی آن ها که در انتخاب مدارک و طرز استدلال بی بند و بارند اشتباهاتشان فوق العاده زیاد است .

اما مطلب مهمی که باید جدا به آن توجه داشت و مانند بسیاری دیگر از مفاهیم سازنده اسلامی در میان ما مسلمانان دشتخوش تحریف شده ، بسیارند کسانی که خیال می کنند آدم با تقوی کسی است که زیاد بدن و لباس خود را آب بکشد و همه کس و همه چیز را نجس یا مشکوک بداند و در مسائل اجتماعی به انزوا درآید و دست به سیاه و سفیدنزند و در برابر هر مسأله ای سکوت اختیار کند ، این گونه تفسیرهای

(۱۷۸) سوره انفال

غلط برای تقوا و پرهیزکاری در واقع یکی از عوامل انحطاط جوامع اسلامی محسوب می گردد ، چنین تقوایی نه آگاهی می آفریند و نه روشن بینی و فرقان و جدایی حق از باطل . اکنون که نخستین پاداش پرهیزکاران روشن شد به تفسیر بقیه آیه و سایر پاداش های چهارگانه آن ها می پردازیم . قرآن می گوید : علاوه بر تشخیص حق از باطل نتیجه پرهیزکاری این است که « خداوند گناهان شما را می پوشاند و آثار آن را از

ص: ۱۲۴

وجود شما برمی دارد» (وَ يُكْفِرُ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ) . به علاوه « شما را مشمول آمرزش خود قرار می دهد » (وَ يَغْفِرُ لَكُمْ) . و پاداش های فراوان دیگری در انتظار شماست که جز خدا نمی داند زیرا « خداوند فضل و بخشش عظیم دارد » (وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ) . این چهار اثر ، میوه های درخت تقوا و پرهیزکاری هستند و وجود رابطه طبیعی در میان تقوا و پاره ای از این آثار مانعی از آن نمی شود که همه آن ها را به خدا نسبت بدهیم ، زیرا کرارا در این تفسیر گفته ایم که هر موجودی هر اثری دارد به خواست خداست و لذا هم می توان آن اثر را به خدا

جزء نهم (۱۷۹)

نسبت داد و هم به آن موجود. در این که میان « تکفیر سیئات » و « غفران » چه تفاوتی است بعضی از مفسران معتقدند که اولی اشاره به پرده پوشی در دنیا و دومی اشاره به رهایی از مجازات در آخرت است . ولی احتمال دیگری در این جا وجود دارد که « تکفیر سیئات » اشاره به آثار روانی و اجتماعی گناهان دارد که در پرتو تقوا و پرهیزکاری از میان می رود.

فداکاری منحصر به فرد علی علیه السلام

۳۰ وَ إِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُبْتُوكَ أَوْ يَقتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَكْرِينَ

(به خاطریاور) هنگامی را که کافران نقشه می کشیدند که تو را به زندان بيفکنند، یا به قتل برسانند و یا این که (از مکه) خارج سازند، آن ها چاره اندیشیدند (و تدبیر می کردند) و خداوند هم تدبیر می کرد و خدا بهترین چاره جویان (و مدیران) است.

ص: ۱۲۵

کلمه « مکر » در لغت عرب به معنی تدبیر و چاره اندیشی و طرح

(۱۸۰) سوره انفال

نقشه است نه به معنی معروفی که در فارسی امروز دارد، همان طور که « حيله » نیز در لغت به معنی چاره اندیشی است. ولی در فارسی امروز به معنی نقشه های مخفیانه زیانبخش به کار می رود. مفسران و محدثان، آیه فوق را اشاره به حوادثی می دانند که منتهی به هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله از مکه به مدینه شد، این حوادث که با تعبیراتی مختلف نقل شده همگی یک حقیقت را تعقیب می کنند و آن این که خداوند به طرز اعجاز آمیزی پیامبر صلی الله علیه و آله را از دام یک خطر بزرگ و قطعی رهایی بخشید، جریان حادثه طبق نقل « دُرُّ الْمُنْثُورِ » چنین است: گروهی از قریش و اشراف مکه از قبایل مختلف جمع شدند تا در « دَارُ الْنُدُوَّةِ » (محل انعقاد جلسات مشورتی بزرگان مکه) اجتماع کنند و درباره خطری که از ناحیه پیامبر صلی الله علیه و آله آن ها را تهدید می کرد بیندیشند. (می گویند) در اثناء راه پیرمرد خوش ظاهری به آن ها برخورد کرد که در واقع همان شیطان بود (یا انسانی که دارای روح و فکر شیطانی) از او پرسیدند: کیستی؟ گفت: پیرمردی از اهل نجد هستم چون از تصمیم شما با خبر

جزء نهم (۱۸۱)

شدم خواستم در مجلس شما حضور یابم و عقیده و خیرخواهی خود را از شما دریغ ندارم، گفتند: بسیار خوب داخل شو، او هم همراه آن ها به دَارُ الْنُدُوَّةِ وارد شد. یکی از حاضران رو به جمعیت کرد و گفت: درباره این مرد (اشاره به پیامبر اسلام) باید فکری کنید، زیرا به خدا سوگند بیم آن می رود که بر شما پیروز گردد (و آیین و عظمت شما را درهم پیچد). یکی پیشنهاد کرد او را « حبس » کنید تا در زندان جان بدهد ...

ص: ۱۲۶

پیرمرد نجدی این نظر را ردّ کرد و گفت: بیم آن می رود که طرفدارانش بریزند و در یک فرصت مناسب او را از زندان آزادکنند و او را از این سرزمین بیرون ببرند، باید فکر اساسی تری کنید. دیگری گفت: او را از میان خود بیرون کنید تا از دست او راحت شوید، زیرا همین که از میان شما بیرون برود هر کار کند ضرری به شما نخواهد زد و سر و کارش با دیگران است. پیرمرد نجدی گفت: به خدا سوگند این هم عقیده درستی نیست، مگر شیرینی گفتار و طلاقت زبان و نفوذ او در دل ها نمی بینید، اگر این کار را انجام دهید به سراغ سایر عرب می رود و گرد او را می گیرند، سپس با انبوه جمعیت به سراغ شما بازمی گردد و شما را از شهرهای خود می راند و بزرگان شما را به قتل می رساند، جمعیت گفتند: به خدا راست می گوید فکر دیگری کنید.»

(۱۸۲) سوره انفال

ابوجهل « که تا آن وقت ساکت بود به سخن درآمد و گفت: من عقیده ای دارم که غیر از آن صحیح نمی دانم، گفتند: چه عقیده ای؟ گفت: از هر قبیله ای جوانی شجاع و شمشیر زن را انتخاب می کنیم و به دست هر یک شمشیر برنده ای می دهیم تا در فرصتی مناسب دسته جمعی به او حمله کنند و هنگامی که به این صورت او را به قتل برسانید خونس در همه قبایل پخش می شود و باور نمی کنم طائفه بنی هاشم بتوانند با همه طوایف قریش بجنگد و مسلما در این صورت به خونبها راضی می شوند و ما هم از آزار او راحت خواهیم شد. پیرمرد نجدی (با خوشحالی) گفت: به خدا رأی صحیح همین است که این جوانمرد گفت: من هم غیر از آن عقیده ای ندارم (و به این ترتیب این پیشنهاد به اتفاق عموم پذیرفته

ص: ۱۲۷

شد) و آن ها با این تصمیم پراکنده شدند. جبرئیل فرود آمد و به پیامبر دستور داد که شب را در بستر خویش ن خوابد. پیامبر شبانه به سوی غار « ثور » حرکت کرد و سفارش نمود علی در بستر او بخوابد (تا کسانی که از درز در مراقب بستر پیامبر صلی الله علیه و آله بودند او را در بسترش خیال کنند و تا صبح مهلت دهند و او از منطقه خطر دور شود).

جزء نهم (۱۸۳)

هنگامی که صبح شد و به خانه ریختند و جستجو کردند علی را در بستر پیامبر دیدند و به این ترتیب خداوند نقشه های آنان را نقش بر آب کرد، صدازدند پس محمد صلی الله علیه و آله کجاست؟ فرمود: « نمی دانم » آن ها به دنبال رد پای پیامبر حرکت کردند تا به کوه رسیدند و به نزدیکی غار (اما با تعجب دیدند که تار عنکبوتی در جلو غار نمایان است) به یکدیگر گفتند: اگر او در این غار بود اثری از این تارهای عنکبوت بر در غار وجود نداشت و به این ترتیب بازگشتند. پیامبر سه روز در غار ماند (و هنگامی که دشمنان همه بیابان های مکه را جستجو کردند و خسته و مأیوس بازگشتند او به سوی مدینه حرکت کرد). (۱)

(۱۸۴) سوره انفال

سر آغاز هجرت

بعضی معتقدند که این آیه و پنج آیه بعد از آن ، در مکه نازل شده است چون اشاره به جریان هجرت « پیامبر » صلی الله علیه و آله می کند ، ولی طرز بیان آیه گواهی می دهد که بعد از هجرت نازل گردیده است چون به شکل بازگویی حادثه گذشته است ، بنابراین آیه اگر چه اشاره به جریان

ص: ۱۲۸

۱- « المَنَار » و « مجمع البیان » ذیل آیه فوق .

هجرت دارد ولی مسلماً در مدینه نازل شده و بازگوکننده یک خاطره بزرگ و نعمت عظیم پروردگار بر پیامبر و مسلمانان است .

اگر در حادثه هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله درست بیندیشیم به این نکته برخورد می کنیم که آن ها حداکثر نیروی فکری و جسمانی خویش را برای نابود کردن پیامبر اسلام به کار بردند و حتی پس از آن که پیامبر از چنگال آن ها بیرون رفت یکصد شتر که در آن روز سرمایه عظیمی بود برای یافتن پیامبر جایزه تعیین کردند و افرادی بسیار به خاطر تعصب مذهبی و یا به دست آوردن این جایزه بزرگ کوه ها و بیابان های اطراف

جزء نهم (۱۸۵)

مکه را زیر پا گذاردند و حتی تا دم در غار آمدند ولی خداوند با یک وسیله بسیار ساده و کوچک ، چند تار عنکبوت ، همه این طرح ها را نقش بر آب کرد و با توجه به این که مسأله هجرت سرآغاز مرحله نوینی از تاریخ اسلام بلکه تاریخ بشریت بود نتیجه می گیریم که خداوند به وسیله چند تار عنکبوت مسیر تاریخ بشریت را تغییر داد . این منحصر به جریان هجرت نیست بلکه تاریخ انبیاء نشان می دهد که همواره خداوند برای درهم کوبیدن گردنکشان از ساده ترین وسایل استفاده می کرده گاهی از وزش باد و زمانی از انبوه پشه ها و گاهی از پرنده کوچک ابابیل و مانند این ها ، تا ضعف و ناتوانی بشر را در برابر قدرت بی پایانش آشکار سازد و او را از فکر طغیان و سرکشی بازدارد .

این نکته نیز قابل توجه است که توسل به این سه موضوع : « زندان » ، « تبعید » و « کشتار » منحصر به مشرکان مکه در برابر پیامبر نبود بلکه همیشه جباران برای کوتاه کردن زبان مصلحان و از میان بردن

ص: ۱۲۹

نفوذ آن ها در میان توده های رنج دیده اجتماع به یکی از این سه موضوع

(۱۸۶) سوره انفال

توسل می جستند ، ولی همان گونه که اقدام مشرکان مکّه در مورد پیامبر نتیجه معکوس داد و مقدمه تحرک و جنبش تازه ای در اسلام شد این گونه سخت گیری ها در موارد دیگر نیز معمولاً نتیجه معکوس بخشیده است .

۳۱ وَ إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ ءِآيَاتُنَا قَالُوا قَدْ سَمِعْنَا لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا إِنَّا هَذَا آءِآلَ الْأَسْطِيرِ الْأُولَىٰ

و هنگامی که آیات ما بر آن ها خوانده می شود می گویند: شنیدیم (چیز مهمی نیست) ما هم اگر بخواهیم مثل آن را می گوئیم این ها افسانه های پیشینیان است (ولی دروغ می گویند و هرگز مثل آن را نمی آورند) .

این سخن را در حالی می گفتند که بارها به فکر مبارزه با قرآن افتاده و از آن عاجز گشته بودند ، آن ها به خوبی می دانستند که توانایی بر معارضه با قرآن ندارند ، ولی از روی تعصب و کینه توزی و یا برای اغفال مردم می گفتند این آیات مهم نیست ، ما هم مثل آن را

جزء نهم (۱۸۷)

می توانیم بیاوریم اما هیچ گاه نیاوردند ، این یکی از منطق های نادرستشان بود که با ادعاهای توخالی و بی اساس ، مانند همه جباران تاریخ ، سعی داشتند کاخ قدرتشان را چند روزی بر پا دارند .

۳۲ وَ إِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِنَّا كَانَتْ هَذِهِمُ الْوَالِحَاتُ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَابًا مِنَ السَّمَاءِ أَوْ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ

و (به خاطر بیاور) زمانی را که گفتند : پروردگارا! اگر این

ص: ۱۳۰

حق است و از طرف تو است بارانی از سنگ از آسمان بر ما فرود آر ، یا عذاب دردناکی برای ما بفرست .

این سخن را به خاطر آن می گفتند که بر اثر شدت تعصب و لجاجت چنان می پنداشتند که آیین اسلام صد در صد بی اساس است و گرنه کسی که احتمال حقیقت آن را می دهد چنین نفرینی به خود نمی کند ، این احتمال نیز وجود دارد که سرکردگان مشرکان برای اغفال مردم گاهی چنین سخنی را می گفتند تا به افراد ساده لوح نشان دهند آیین محمد صلی الله علیه و آله به کلی باطل است، در حالی که در دلشان چنین نبود.

(۱۸۸) سوره انفال

گویا مشرکان در این سخن می خواستند این مطلب را وانمود کنند که تو درباره انبیای پیشین می گویی ، خداوند دشمنانشان را گاهی به وسیله بارانی از سنگ مجازات کرد (همانند قوم لوط) اگر راست می گویی تو نیز چنین کن.

در «مجمع البیان» از امام صادق چنین نقل شده: «پس از آن که پیامبر صلی الله علیه و آله علی را در غدیر خم به خلافت منصوب کرد و فرمود: « مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ » این مسأله در همه جا منتشر شد، «نعمان بن حارث فُهَری» (که از منافقان بود) خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: « به ما گفتی شهادت به توحید و نفی بت ها بدهیم و گواهی به رسالت تو بدهیم و دستور به جهاد و حج و روزه و نماز و زکوه دادی، همه را پذیرفتیم ، ولی به این قناعت نکردی و این پسر (منظورش علی بن ابیطالب است) را خلیفه کردی و گفتی " مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ " آیا این سخن از تو است یا دستوری از طرف خداست ؟ » .

ص: ۱۳۱

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: « به خدایی که جز او معبودی نیست از ناحیه

جزء نهم (۱۸۹)

خداست»، نعمان برگشت در حالی که می گفت: «اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ: خداوندا اگر این سخن از ناحیه تو است بارانی از سنگ از آسمان بفرست» چیزی نگذشت که سنگی بر او سقوط کرد و کشته شد. (۱).

۳۳ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ

ولی خداوند، تا تو در میان آن ها هستی آن ها را مجازات نخواهد کرد و (نیز) تا استغفار می کنند خدا عذابشان نمی کند.

مفهوم آیه اختصاص به مردم عصر پیامبر ندارد بلکه یک قانون کلی درباره همه مردم است، لذا در حدیث معروفی که در منابع شیعه از حضرت علی و در منابع اهل تسنن از شاگرد علی ابن عباس نقل شده می خوانیم: « كَانَ فِي الْأَرْضِ أَمَانًا مِنْ عَذَابِ

(۱۹۰) سوره انفال

اللَّهِ وَقَدْ رَفِعَ أَحَدُهُمَا فِدْوَنَكُمْ الْأَخْرُ فْتَمَسَّكُوا بِهِ وَقَرَأَ هَذِهِ الْآيَةَ: در روی زمین دو وسیله امتیت از عذاب الهی بود که یکی از آن ها (که وجود پیامبر صلی الله علیه و آله بود) برداشته شد، هم اکنون به دو می (یعنی استغفار) تمسک جویند» سپس آیه فوق را تلاوت فرمود. (۱) از آیه فوق و این حدیث روشن می شود که وجود پیامبران وسیله مؤثری برای امتیت

ص: ۱۳۲

مردم در برابر بلاهای سخت و سنگین و پس از آن استغفار و توبه و روی آوردن به درگاه حق عامل دیگری است . اما اگر عامل دوم نیز برچیده شود جوامع بشری هیچ گونه مصونیتی در برابر مجازات های دردناکی که به خاطر گناهانشان در انتظار آن هاست نخواهند داشت ، این مجازات ها در شکل حوادث دردناکی طبیعی و یا جنگ های خانمانسوز و ویرانگر یا اشکال دیگر آشکار می شوند ، همان گونه که انواع مختلف آن را تاکنون دیده یا شنیده ایم . در دعای کمیل که از حضرت علی

۱ « نَهَجُ الْبَلَاغَةِ » ، کلمات قصار .

جزء نهم (۱۹۱)

نقل شده می خوانیم : « اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِيْ الذُّنُوْبَ الَّتِي تُنَزِلُ الْبَلَاءَ : خداوندا! گناهانی را که مایه نزول بلاهای می شود بر من ببخش » این تعبیر نشان می دهد که اگر استغفار نباشد بسیاری از گناهان می توانند سرچشمه نزول بلاها شوند . ذکر این نکته نیز لازم است که منظور از استغفار گفتن و تکرار جمله « خدایا مرا ببخش » یا « اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِيْ » نیست ، بلکه روح استغفار یک حالت بازگشت به سوی حق و آمادگی برای جبران گذشته است.

۳۴ وَ مَا لَهُمْ اِلَّا يَعْذِبُهُمُ اللّٰهُ وَ هُمْ يَصُدُّوْنَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ مَا كَانُوْا اَوْلِيَآءُ اِنْ اَوْلِيَآءُهَا اِلَّا الْمُتَّقُوْنَ وَ لَكِنَّ اَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُوْنَ

چرا خدا آن هارا مجازات نکند با این که از (عبادت موحدان در کنار) مسجدالحرام جلوگیری می کنند در حالی که سرپرست آن نیستند ، سرپرست آن فقط پرهیزکارانند ولی بیشتر آن ها نمی دانند.

این اشاره به زمانی است که مسلمانان در مکه بودند و حق نداشتند

ص: ۱۳۳

آزادانه در کنار خانه خدا اقامه نماز جماعت کنند و با انواع مزاحمت ها و شکنجه ها روبرو می شدند و یا اشاره به ممانعت هایی است که بعداً از انجام مراسم حج و عمره نسبت به مؤمنان به عمل می آوردند. عجیب این که این مشرکان آلوده خود را صاحب اختیار و سرپرست این کانون بزرگ عبادت می پنداشتند ولی قرآن اضافه می کند « آن ها هرگز سرپرستان این مرکز مقدس نبودند » (وَ مَا كَانُوا أَوْلِيَاءَهُ) . هرچند خود را متولیان و صاحبان اختیار خانه خدا می پنداشتند ، « تنها کسانی حق این سرپرستی را دارند که موحد و پرهیزکار باشند » (إِنْ أَوْلِيَاءَهُ إِلَّا الْمُتَّقُونَ) . « ولی غالب آن ها از این واقعیت بی خبرند » (وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ) . گرچه این حکم درباره مسجدالحرام گفته شده است ، ولی درواقع شامل همه کانون های دینی و مساجد و مراکز مذهبی می شود ، « متولیان » و « متصدیان » آن ها باید از پاک ترین و پرهیزکارترین و فعال ترین مردم باشند که این کانون ها را پاک و زنده و مرکز تعلیم و تربیت و بیداری و آگاهی قرار دهند ، نه مستی افراد کثیف

جزء نهم (۱۹۳)

و وابسته و خودفروخته و آلوده که این مراکز را تبدیل به « دکه تجارتی » و « مرکز تخدیر افکار » و « بیگانگی از حق » سازند و به عقیده ما اگر مسلمانان همین دستور اسلامی را درباره مساجد و کانون های مذهبی اجرا می کردند امروز جوامع اسلامی شکل دیگری داشت .

۳۵ وَ مَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَ تَصْدِيَةً فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ

نماز آن ها (که مدعی هستند ما هم نماز داریم) نزد خانه

ص: ۱۳۴

(خدا) چیزی جز « سوت کشیدن » و « کف زدن » نبود، پس بچشید عذاب (الهی) را به خاطر کفرتان .

در تاریخ می خوانیم که گروهی از اعراب در زمان جاهلیت به هنگام طواف خانه کعبه لخت مادرزاد می شدند و سوت می کشیدند و کف می زدند و نام آن را عبادت می گذاشتند و نیز نقل شده هنگامی که پیامبر در کنار حجرالاسود صلی الله علیه و آله رو به سوی شمال می ایستاد (که هم مقابل کعبه باشد و هم بیت المقدس) و مشغول نماز می شد دو نفر از

(۱۹۴) سوره انفال

طایفه « بنی سهم » در طرف راست و چپ آن حضرت می ایستادند یکی « صیحه » می کشید و دیگری « کف » می زد تا نماز پیامبر را مشوش کنند . هنگامی که انسان صفحات تاریخ عرب جاهلی را ورق می زند و قسمت هایی را که از آن در قرآن آمده مورد بررسی قرار می دهد می بیند با کمال تعجب در عصر ما که به اصطلاح عصر فضا و اتم نیز است کسانی هستند که با تکرار اعمال زمان جاهلیت خود را در صف عبادت کنندگان می پندارند ، آیات قرآن و گاهی اشعاری در مدح پیامبر صلی الله علیه و آله و علی است با نغمه های موسیقی توأم می کنند و حرکاتی شبیه رقص به سر و گردن و دست های خود می دهند و نام آن را بزرگداشت این مقدسات می گذارند ، این اعمال گاهی به نام وجد و سماع و زمانی به نام ذکر و حال و گاهی به نام های دیگر در خانقاه ها و غیر خانقاه ها انجام می گیرد . در حالی که اسلام از همه این کارها بیزار است و این اعمال نمونه دیگری از اعمال جاهلی است .

۳۶ اِنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا يَنْفِقُوْنَ اَمْوَالَهُمْ لِيُصَدُّوا عَنْ سَبِيْلِ اللّٰهِ

ص: ۱۳۵

فَسَيُنْفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً ثُمَّ يُغْلَبُونَ وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ

آن ها که کافر شدند اموالشان را برای بازداشتن مردم از راه خدا انفاق می کنند، آن ها این اموال را (که برای به دست آوردن آن زحمت کشیده اند در این راه) انفاق می نمایند، اما مایه حسرت و اندوهشان خواهد شد و سپس شکست خواهند خورد و (در جهان دیگر این) کافران همگی به سوی دوزخ می روند.

از این آیه استفاده می شود که آن ها حتی قبل از شکست خوردن متوجه بیهودگی کار خود می شوند و چون نتیجه کافی در برابر اموالی که صرف کرده اند نمی بینند گرفتار رنج و اندوه می گردند و این یکی از مجازات های آن ها در دنیا است. مجازات دیگرشان شکست برنامه هایشان است، زیرا افراد زرخیز و مزدور و آن ها که به عشق مال و ثروت نبرد می کنند هرگز نمی توانند در برابر افراد باایمانی که به خاطر

(۱۹۶) سوره انفال

هدف مقدسی می جنگند بایستند. حوادث دنیای معاصر ما نیز بارها نشان داده که دولت های نیرومند که سربازانشان را با پول و وسایل شهوت تشویق به جنگ می کردند در برابر ملت های کوچکی که از روی ایمان می جنگیدند به رسوایی مغلوب شدند. آن چه در آیه فوق آمده در جهان امروز ما نیز نمونه های فراوانی دارد، نیروهای اهریمنی استعمار و طرفداران ظلم و فساد و ستمگری و حامیان مذاهب خرافی و باطل، سرمایه های کلانی برای پیشبرد اهدافشان و بازداشتن انسان ها از راه حق

ص: ۱۳۶

به اشکال مختلفی مصرف می کنند، گاهی در لباس مزدوران جنگی و زمانی در شکل کمک های ظاهر انسانی، مانند ساختن بیمارستان ها و درمانگاه ها و زمان دیگری به شکل کمک های فرهنگی و مانند آن، اما ماهیت و هدف نهایی همه یکی است و آن توسعه استعمار و ظلم و ستم است و اگر مؤمنان راستین همانند مجاهدان بدر، صفوف متشکل و پرمقاومتی داشته باشند، می توانند همه این نقشه ها را نقش بر آب کنند و حسرت این سرمایه ها را به دلشان بگذارند و سرانجام جمعشان را به دوزخ بفرستند .

جزء نهم (۱۹۷)

۳۷ لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَيَجْعَلَ الْخَبِيثَ بَعْضُهُ عَلَى بَعْضٍ فَيَرْكُمُهُ جَمِيعًا فَيَجْعَلُهُ فِي جَهَنَّمَ أُولَئِكَ هُمُ الْخٰسِرُونَ

(این ها همه) به خاطر آن است که خداوند (می خواهد) ناپاک را از پاک جدا سازد و ناپاک ها را روی هم بگذارد و متراکم سازد و یک جادر دوزخ قرار دهد و این ها هستند زیانکاران.

این یک سنت الهی است که برای همیشه « پاک » و « ناپاک » « مخلص » و « ریاکار » « مجاهد راستین » و « دروغین » « کارهای الهی » و « شیطانی » « برنامه های انسانی » و « ضد انسانی » ناشناخته نمی مانند ، بلکه سرانجام صفوف از یکدیگر مشخص می گردد و حق جلوه خود را نشان خواهد داد و البته این در صورتی است که طرفدارانش همانند مسلمانان راستین « بدر » از آگاهی و فداکاری کافی برخوردار باشند .

ص: ۱۳۷

متن تأییدیه حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی ●●● ۶

مقدمه ●●● ۸

سوره أنعام ●●● ۱۱

اگر هشدارها مؤثر نیفتند ●●● ۱۷

عمران و آبادی در سایه ایمان و تقوا ●●● ۱۸

چرا ملل فاقد ایمان، زندگی مرفه دارند؟ ●●● ۲۰

سرنوشت متکبران ●●● ۲۷

از چنین پیامبری پیروی کنید ●●● ۲۹

پنج دلیل برای نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در یک آیه ●●● ۳۴

چگونه پیامبر صلی الله علیه و آله اُمّی بود؟ ●●● ۳۵

بشارت ظهور پیامبر صلی الله علیه و آله در کتب عهدین ●●● ۳۸

دعوت جهانی پیامبر صلی الله علیه و آله ●●● ۴۰

یک سرگذشت عبرت انگیز ●●● ۴۲

چگونه دست به گناه زدند؟ ●●● ۴۹

چه کسانی رهایی یافتند؟ ●●● ۵۰

آیا هر دو گروه، یک نوع کیفر داشتند؟ ●●● ۵۰

آیا مسخ، جسمانی بوده یا روحانی؟ ●●● ۵۱

خلافکاری زیر پوشش کلاه شرعی ●●● ۵۳

فهرست مطالب

موضوع صفحه

پراکنندگی یهود ●●● ۵۷

مفهوم اصلاحات واقعی ●●● ۶۲

آخرین سخن درباره قوم یهود ●●● ۶۳

نشانه های دوزخیان ●●● ۶۶

اسماءِ حسنی چیست؟ ●●● ۷۳

(۲۰۰)

اسم اعظم خدا ●●● ۷۷

گروه رستگاران ●●● ۷۸

مجازات استدراج ●●● ۸۰

جامع ترین آیه اخلاقی در قرآن ●●● ۹۲

وسوسه های شیطان ●●● ۹۴

هرگاه تلاوت قرآن را می شنوید سکوت کنید ●●● ۹۷

سوره انفال ●●● ۱۰۲

پنج صفت ویژه مؤمنان ●●● ۱۰۲

شنوندگان ناشنوا ●●● ۱۰۸

شنیدن سخن حق مراحلی دارد ●●● ۱۰۹

دعوت به سوی حیات و زندگی ●●● ۱۱۰

خیانت و سرچشمه آن ●●● ۱۱۷

ایمان و روشن بینی ●●● ۱۲۰

فداکاری منحصر به فرد علی علیه السلام ●●● ۱۲۵

سرآغاز هجرت ●●● ۱۲۸

ص: ۱۳۹

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

